بسم الله الرحمن الرحيم

وفق الله المؤلف وامده في تاييده وضاعف اجره لقد بذل جهده وسعيه
في الجمع والتاليف وفاق من دونه بمزايا هذا الكتاب الشريف
حيث ضمنه لطائف دقائق مأثورة ورتبها ترتيبا على [illegible]
بالنور على صفحات الكون [illegible] واخرج [illegible]
ولكن ينبغي [illegible]
[illegible]
[illegible] فانه من التقوى [illegible]
البر والتقوى والسلام على من اتبع الهدى
[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش افزون از پایان و نیایش برون از کران خاصه ذات
و مخصوص صفات معبودیست جل شانه فیاضی است [illegible] حقیقت
مطلقه که با کمال بی‌نیازی ساحت جلالش از عبادت ثقلین و ما خلقت الجن
والانس الا لیعبدون فرموده و با تمام غنای باحت جمالش از زهادت
زهاد و لا تعد عیناک عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا ستوده بالنسبه
نه در تعبد آنها سر موئی در دستگاه کبریائیش [illegible] و نه از
تزهد اینها ریشه در بارگاه بهشت آسایش [illegible] خواهد بود
بعبارة اخری نه از تزهد زاهدین در خزاین ملکش ازدیاد و نه
از تعبد عابدین در بنیان سلطنتش را استنداد خواهد رسید
زهی ملک که گر عالم نبودی سر موئی از آنجا کم نبودی
بلکه محض نهایة افاضه فیض فیاضیش آن سحرگاه آنها را انواع [illegible]
در مجرد واسطه افاده فایده فیاضیش را اتباع [illegible] ازنها را
جویان بوده کریمی که در تخصیص لطفش قل ما یعبؤ بکم لولا دعاؤکم [illegible]
فرموده

فرموده جوادی که در تخصیص [illegible] عطایش ادعونی استجب لکم
سپاسش سروده پس وای بحیثیت آن بدبختی که با اینهمه
ترغیب در [illegible] دست از خزاین غیبش کشیده و وای بحسرت
آن بیدولتی که با اینهمه ترغیب در [illegible] در رغبت [illegible]
لاریش کاسل بوده باشد و درود و نعت و تحیت [illegible] نثار
رخ انور و جبین اطهر حضرت اعبد البشر شمع شبستان [illegible]
المتهجدین و دستور تاریخچه خاتمة المتعبدین سر دفتر [illegible]
و سرلوحه نامچه خاشعین حضرت ختم المرسلین محمد و آله الطاهرین
قدوه معاشران سالکین و ساده جماهیر المتقین ولا سیما
مربای استحقاق و معظم بالاختصاص معلم جبرائیل و مدرس [illegible]
قرة عین السالکین و دره بحر الصفا [illegible] ضوء مصباح
العباد و نور نبراس الزهاد در وصیه خلیفه امیر المؤمنین علی
العلی الاعلی مرتضی الرب تبارک و تعالی [illegible] بنده
[illegible] در زندگانی محمد حسین بن محمد جعفر [illegible]
الطهرانی قرار یابند در فردوس جاودانی که در ایام توقف [illegible]
در کرمانشاهان [illegible] اهل الله [illegible] ما کان [illegible] بشارت [illegible]
[illegible] الغدیری [illegible]
عظیم الشأنی ازینکتاب [illegible] اعاظم الاعیان

در بندهٔ الافخم والارکان اسجح ملک محمد الاتاجر لازال قدسه مزیدا
ولفوائد الدارین مستفیدا باینکه شرح نماید این البضاعه بالاضاعه
دعای سحر مشهور ابی حمزهٔ الثمالی را بنحو اجمال که تعدی نشود از
از تحلیل الفاظ جواهر الی کشف الاعلی قدر الاستعجال تا بزیور طبع
رسانیده شد پس این صاحب اقبال برای ارباب ذوق واصحاب
حال دیگر دادن لهذا نوازش بر روزگار فرخنده آثار والدین
والاثار رحیم والدین انتخاب ر وچون بود امر عزیز برش را
چاره غیر از امتثال و اشاره باشد ره اسرار مند و حصه
بجز از استقبال لهذا سر قدم شدم با قدام انجا است
ناشایست واتمام این بندهٔ ناباب است مگر اینکه مددی
فرماید نظر کیمیا اثر مرحمت حق و عنایتی حماره دلکه اسیر
دلتنشاه فیض مطلق که غرض اصلی همان رضای او
رضای امام است و دیگر اسمه پست و آنچه مقتضای استعداد
ناقص و استعداد ناقص بود در فهم معنی بکار برده واما
علی ما هو المراد له روحی له الفداء فالله اعلم به دش هوله
مرتضی ولله الحمد والمنه انجام یافت انتقید خدمت در
کمتر مدت زیرا که اشتغال فی الجمله سلطنه چندی در پیش نظر
که انشاء الله بتوفیق رفیق حق داور باید در اتمام آنها کوشید

پس جام

متن دعای ابی حمزه الثمالی

پس جام اجل نوشید و جامهٔ مرگ پوشید و بهر چه پیش آمد خوشید
دستی نمودم این نوحه را بانوار اللئالی فی شرح دعاء ابی حمزة
الثمالی واین ابو حمزه نام او ثابت بن دینار است و کنیت
دینار ابو صفیه است در مجالس المؤمنین نقلا از کتاب خلاصه
که او از راویان امام علی زین العابدین وامام محمد باقر وامام
جعفر صادق علیهم السلام است واختلاف واقعست در
ادراک صحبت امام موسی علیه السلام کرده شیخ ابو عمرو
کشی گفته که بخط ابی عبد الله محمد بن نعیم شاذان دیدم که
نوشته بود که شنیدم از ثقه و آن ثقه گفت شنیدم از
حضرت امام رضا ع که میفرمود ابو حمزه در زمان خود مانند
سلمان است در زمان خود زیرا که خدمت چهار کس از ما نمود
علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و در
بعضی از زمان خود رحمه ثان اهل سنت نیز او را ثقه دانسته
واز او روایت بسیار کرده اند در سال یکصد و پنجاه از
هجرت وفات یافت و اولاد او نوح و منصور و حمزه
با زید بن علی کشته شدند و در کتاب نجاشی مسطور است
که ابو حمزه مولدش کوفه ثقه بود و آل مهلب بن ابی صفره
دعوی ولای او میکردند و از ایشان نبود و در روایت

وحدیث از اخیار اصحاب ما و ثقات و معتمدان بود و از
مصنفات اوست کتاب تفسیر و کتاب نوادر در حدیث
و کتاب زهد و در کتاب میزان ذهبی در ترجمهٔ ابو حمزه مذکور
است که ثابت بن دینار ابا صفیه ابو حمزة الثمالی مولی مهلب
بن ابی صفره و از انس و شعبی و طایفه روایت نموده
و وکیع و ابو نعیم و جماعتی از او روایت نموده تا آنجا که
میگوید نیست کلام ذهبی و از کلام او اینقدر ظاهر شد
که ابو حمزه از فضلا و اکابر فن حدیث بوده تا آنکه مثل
وکیع و ابو نعیم و عبد الله بن مبارک از او استفاده نموده اند
و هذا هو المطلوب و فی المجمع ما ترجمته و ثماله (یعنی بفتح ثا)
قبیله ایست از عرب و ابو حمزة الثمالی نسبت است بآن و
او از رجال حدیث است و در اقبال ابن طاوس قدس سره
آنچه ترجمه اش اینست پس از جملهٔ دعا در وقت سحر
هر شب از ماه رمضان باسناد ما با ابو محمد هرون بن موسی التلعکبری
رض باسناد او حسن بن محبوب روایت دارد از ابو حمزه ثمالی که گفته
است بود حضرت علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیه
نماز میخواندند تمام شب را در ماه رمضان پس وقتیکه سحر میشد
این دعا را میخواندند الهی لا تؤدبنی الخ و همچنین نقل کرده است از او در کتاب

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم

الهی لا تؤدبنی بعقوبتک ولا تمکر بی فی حیلتک

اله فعال بمعنی مفعول است مثل کتاب بمعنی مکتوب از اله الهة بمعنی عبد
عبادة پس اله بمعنی معبود میشود و باحق او باطل و مشهور مثل بخلاف لفظه
الله که آن علی الاصح اسم است بمعنی علم است از برای ذات مخصوص معبود
بحق مستجمع جمیع صفات کمال و در نزد بعضی اسم مشتق است و مشهور کتب معتبر
بفرد و ثابت قول در آن اسم مبارک اختلاف دارند و چنانچه ارباب عقول
در ذات و صفاتش حیران و سرگردانند همچنین در لفظ و ال آن مختلف
و متحیر گشته اند که مشتق است از اله بمعنی تحیر باشد لما ذکر یا از الهت الی فلان بمعنی
سکنت الیه زیرا که قلوب بذکرش مطمئن و آرام دارد و ارواح بسوی معرفتش
ساکن و بحضرتش خرام میباشند الا بذکر الله تطمئن القلوب یا از اله بمعنی فزع
اذ هو المفزع الیه فی النوازل یا از اله الفصیل اذا اولع بامه لانه هو
المولع الیه فی الزلازل یا از اله اذا اجاره و هو مجیر العائذین فهو
الاخیر هو بمعنی مفعل اسم فعل ادب هر ریاضت پسندیده که سبب تخریج میشود
انسان متسبب آن در تفصیلی از فضائل و فی المجمع الادب حسن الاخلاق
و در اصطلاح علم تحرز به عن الخطا فی کلام العرب لفظا او کتابة و اصول آن
است صرف و اشتقاق و نحو و معانی و بیان و عروض و قافیه و ...

ان علم خطابت و علم تعریض شعر و علم انشا و علم محاضرات و از الفاظ … حکمه
از انواع بیان است بدیع عفو بنده اسم است از قول تعاقبه عقاب و معاقبه مکنی
از حسن معنی و قرب ادب … کالبدان و سجده ان است و از این است
… و ملوک … برای ایهام سجده نیش و مقلوده کردن سجده …
گویند و فرق میانه مکر و حیله اینست که حیله کار از برای … دشوار
بدون قصد اضرار و اما مکر حیلتیست که شخص او … بدارد و اما مکر از جانب
حق … فی قوله تعالی و مکروا و مکر الله … عبارت است از … بندگان
جزا الشوی … واقع گردانیدن بلا بر کسی که خویش نه برد … عقوبت
و عذاب است باستدراج او عبد را بانکه … بقوله …
بابن حیث لا یحتسب … با او … و جبله …
بمعنی القدرة والقوة کما فسر والحول فی لا حول ولا قوة الا بالله بالحیلة کما فی الجمع
ثم قال وهی ما یتوصل به الی حالة ما فیه خفیه انتهی یعنی ای خدای من و ای
معبود بحق من … محتمله دیگرش مرا با عذاب … خود بادب
بفرما یعنی … از تحسین حسن و مکارم اخلاق و ریاضات مرضیه و سایر اداب …
بنما علیه با توفیق و عنایت و مرحمت خود …
از خدا خواهیم توفیق ادب — بی ادب محروم ماند از فضل رب
و مراد … بلا … عقوبت … و جزای عمل … در
ضمن افعال مخفیه و قدرتهای خفیه خود … کان مکر الله

جام بلا بداق جام نخشد … روانم … رزوی حب …
و ارباب محبت وصف بوده باشد
هر که در این بزم مقرب تر است — جام بلا بیشترش میدهند
پس معلوم شد که یا حرف نداء که موضوع است علی المشهور لنداء البعید
و در اینجا حذف شده لکثرة الاستعمال او اشاره الی انه تعالی اقرب الیه من حبل
الورید فلا یناسبه لفظ الموضوع لنداء البعید او اشر فی حذفه ان ما …
و اسم هو الذی عد فی اعظم الاسماء کما فی البحر عن امیر المومنین قال رایت الخضر
فی المنام قبل بدر بلیلة فقلت له علمنی شیئا انصر به علی الاعداء فقال قل یا هو
یا من لا هو الا هو فلما اصبحت قصصتها علی رسول الله صلعم علیه وآله فقال یا علی
علمت الاسم الاعظم … احد عشر فهو … مع جمیع الاسماء …
… اشاره الی کونهما واحدا … الکمال …
… و هو … اسم الله الذی هو … لمعنی …
… ربوبیت الله … و اضافه … حضرت …
… العالمین … السموات والارضین … برای افاضه …
و طلب الرحم و الطاف خواهد شد نه از برای افاده تخصیص و تخصص
و از جمله خصایص لفظ الله اینست که اطلاق میشود … نیز …
… و النظر الی الاله حکایة عن موسی … بالله …
رجال ان … حکایة عن قومه … ابائه و مراد هم …

بعبده و بابه و در قوله بعقوبتک للاستعانة و در به ظاهر است که از

برای الصاق بوده باشد چنانچه بهر دو اشاره شد کانه تم تشبیه

کرده است و بضمیر خود عقوبت را آلة تادیب استعاره بالکنایه

و داخل فرموده باآن با را تخییلیه تبعیه و ذکر لا تؤدبنی ترشیح و باز

تشبیه فرموده کیفر حقرا بآلت استعاره تحقیقیه و ذکر ادبتکم بالتبعیه

و استعیه ترشیح والیه اشار حسن مراعاة النظیر کما لا یخفی علی الخبیر البصیر

پس از آنکه عدم امکان تادیب و نفی امکان تعذیب را که لا محاله

مآل حال نظر بمصدر فیض ذو الجلال و اعتبار مانع قع منظر

همه اوصاف کمال بود صورت وقوع آنها منجر بتحیر و خوف احوال

بودی از واجب شکایت عند الی و در مقام سلب حول و قوه از خود

در مقام ایجاب کل الخیرات برای واجب در آنها عرض مینماید

باستفهام انکاری من این لی الخیر یا رب ولا یوجد

الا من عندک ومن این لی النجاة ولا یستطاع

الا بک یعنی ای … [illegible]

[redacted]

خواهی … از لجات مرا خبر ابدا در حال آنکه تو فیاض مطلق

هستی همه قسم خیرات و نجات نمیشود هیچ قسم خبری مرا از در کس فیض تو

عن امیر المؤمنین … استغفرت … [illegible]

لبیک

لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس الیک وارد است که در

چگونه است از برای من خلاص و رهائی از شر با آنکه قدرت

بخلاص نمیشود مگر باعانت اغاثه تو لبیک … والیک

لا ملجأ ولا منجا ولا مفر الا الیک ولفظ ابدا و سه قسم اشاره است

باینکه الف و لام الخیر بجنس در این ظاهر است که مقصور بوده بقاعده

اضافه بسوی یاء متکلم انهذا بر چهار معنی است در اینجا نیز منشود

چنانچه اشاره شد و محتملست که مفخوم بوده و اضافه نشده باشد

فعلیهذا اعم از معنی اول اطراد ندارد زیرا که تصحیح اعراب اضافه شد

لانها لا تقبل الاصلاح بل تصلح بها … سید برای غیر عقلاء … و معبود

تحقیق است پس … معدوم شده بمعنی اخیر اخص … و

اول اعم از آنها و این لفظ شریف با مصدر … صفة … واقع شده

مبالغه مثل زید عدل و یا صفة است بحسن … و نقل شده

از بعضی که آن صفه است از ربه بمعنی ربّاه پس مبدء شده با آن

ملک … شده از صفت … مثل اسم … صفت

شده مثل … الله … کالعالم … صفة

بود … چنانچه در حدیث اشراط

الساعة ان تلد الامة ربتها … بها یعنی کنیز از برای سید …

مولود … مذکر … ابد پس این مولود برای آن کنیز

نسل سید میشود لانه فی الحب کاسه مراد نعمت که اسیر کردن سبب میشود و
نعمت زیاد میگردد پس اری قرادان تشبیه نمکار بانجا منجر میشود پس از
انجه رب مشتق ذکر اطلاق رب برای غیر واجب تعالی باضافه جائز
است بغیر از اضافه و النسه چنانچه فهمیده میشود از حدیث لا یقل احدکم
المملوک سیده ربی و اما قوله تعالی حکایة عن یوسف اذکرنی عند ربک
پس آن جاری شده است بر متعارف آنها و معهذا قال رسول الله
رحم الله اخی یوسف لو لم یقل اذکرنی عند ربک لما لبث فی السجن بضع
سنین و هذا اما الاطلاق الرب علی غیره تعالی و لو کان جائزا و اما کلا [illegible]
بغیره تعالی و ظاهر است که مجرد از لام و اضافه هم مجاز است و اما
معرفا باللام فلا سیما و اشاره شده بانکه باد رب [illegible] از برای [illegible]
است در رفع الخبر اما للابتداء و لی خبره و یا این حال عن ضمیر الخبر
مستتر فی الخبر لقوله [illegible] و لا یوجد و اما للونه فاعلا [illegible] لاعتماده
علی الاستفهام کقوله تعالی أ فی الله شک [illegible]
و [illegible] علیه قرینه و یا رب علی التقدیر [illegible] جمله معترضه یا رجمه
تشدید این مقام و تشدید همین مرام با حضرت ملک علام
با این نحو و بدین نهج متضرع و زاری از برای افاده فایده
خبر و [illegible] لا ارشه قیام و اقدام میفرماید که لا الذی احسن
استغنی عن عونک و رحمتک ولا الذی

اساء

[illegible]

اساء و احتج [illegible] الیک وقام بنصفک خرج عن قدرتک
الذی مبتدا و احسن صلته و استغنی خبره و جمله الثانیه المعطوفه خرج
و قوله احسن و اما تشدیدیان والمفعول محذوف ای علی [illegible]
و اما لا زمان للصیروره کاغد البعیر و ظاهر این است که علیک بتقدیر
المضاف ای علی معصیتک یعنی تو خود میدانی و میدانم که نیست
میدانم که نه آن کسیکه عمل خوب کرده و یا نکند و یا نیکوکار است
و یا میشود [illegible] شده و یا میشود از یاری و رحمت تو و نه آنکسیکه
عمل بد کرده و یا نکند و یا بدکار بوده و یا [illegible] و دور شده
و یا میشود دیر تو و یا بر نافرمانی تو دخوش [illegible] و یا [illegible]
شده و یا میشود از قدرت و توانائی تو که دیگر قدرت تو باد [illegible]
حاجت و کار [illegible] بلکه محسن در احسانش محتاج است بیاری و رحمت
تو توفیق رفیقش فرمائی تا اعمال نیکو صادر شده [illegible] شده
و از استحقاق رحمت نیفتد و یا ور است اعمال حسنه از او صادر
شود تا تحصیل استحقاق نماید و مسئ بدکار در نافرمانی تو قوی دل
و [illegible] از قدرت تو خارج نیست نه در صدور اعمال قبیحه
زیرا که هم قدرت منع و کف را داری و [illegible]
[illegible]
[illegible]

از او صادر شود

[illegible]

سبب ربر این مضمون وارد شده و حاصل بعضی از قسم اول آنست
که خدا امر آدم و حوا را نهی از اکل شجره منهی عنها ولیکن
خواست که بخورند و اگر نمیخوردند شوق آنها بمشیت خدا
هرگز غلبه نمیکرد و در قسم ثانی آنست که حضرت احدیت امر فرمود
ابلیس را بسجده آدم ولیکن خواست که نکند و اگر میخواست که کند خدا
مشیت ابلیس بمشیت خدا غلبه نمیکرد و در باب حضرت ابراهیم
هم در قصه ذبح ولد حضرت اسحق که قریب باین مضمون مذکور است و ظاهر این
احادیث را در کافی دیده باشم و عقلا ان کتب بوجهی دیده نعم ما قول
الجوانی ورواه ان لله تعالی امر ولم یشاء و شاء ولم یامر امر ابلیس ان یسجد
لآدم ولم یشأ ان یسجد ولو شاء لسجد و نهی آدم ان یاکل من
الشجرة ولم یامره ولو شاء لم یاکل وغیر ذلک انتهی
چون محرک سلسله شوق و رجا است و اقوی شد لا بد بنیت
بر رشته ... از دعاهای اجابت رسیده است چنانچه ذکر شود
گردید عرض کرد یا رب یا رب یا رب العزی که نفس
بارش قطع میشود در بحار از امام جعفر ... که فرمودند کسیکه بگوید یا رب
یا رب تا آنقدر که نفسش بریده شود باو گفته میشود لبیک ما حاجتک
یعنی حاضرم حضوری ... حضوری ... آنچه توانست ...
حاجتت چیست ... از همان جناب است اذا قال
العبد

العبد یا الله یا رب حتی ینقطع النفس قال له الرب سل ما حاجتک
سیفرماید تا خوش شدم پس عبادت فرمود مرا پدر بزرگوارم پس
فرمود ... یا رب یا الله بدر شیشه میشود آنرا اینجا ... پیغمبر خدا
لبیک هر کس یا ربی یا الله یا رب یا الله تا اینکه نفسش بریده شود
اجابت کرده میشود پس گفته میشود لبیک ما حاجتک و کسیکه ده بار
یا رب بگوید گفته میشود او را لبیک ما حاجتک و بار از آنحضرت
که وقتیکه حاجتی با آنحضرت روی میآورد سجده میکرد بعد از نماز
رکوع ... یا ارحم الراحمین ... بعد از سوال میکرد پس
از آن فرمود که گفته است ... که فرموده است
یا ارحم الراحمین سل حاجتک و در بعضی ای رب ... حاجت و
در روایتی که آن ... اذا دعاه قال فی دعائه یا رب یا الله نادا فقال
لبیک یا عبدی ما حاجتک بعد حلقه بر در دیگر از این هم
زود تر اقرار است ... حق و اظهار ... و اسما
نعمت معرفت حق ... پس عرض کرد یا ... و
انت دللتنی علیک و دعوتنی الیک ولولا
انت لم ادر ما انت ... ظاهر کلام ... امام همام
اند به روحی و علیه السلام نسبت بمذاق ... اعلام
و فهم و رفع ... الملک العلام است که فقط با آثار و علامات
باذا الجلال والاکرام پس فرمود ... از این سوال ...

نقل کلام الحکیم القمی ره

القمی قده در مبحث تقلید از قوانین در نقل وجه ثالث از ادله مانعین وجوب
نظر در معرفت که تضعیف طریقه استدلال لمی را بعنوان سفر باید
فرموده است که ترجمه اش اینست که از جمله آنچه اشعار بضعف نظر بطریقه آن جمله
یعنی استدلال بطریق لم مثل قول امیر المؤمنین ع یا من دل علی ذاته بذاته
و مثل قول سجاد ع بک عرفتک و انت دللتنی علیک و مثل آنها
پس دو معنی را احتمال دارد یکی آنکه آن ظهور را حکما که حاصل شده
از نور فطرت ما بلکه فطرت جاری با ما هم سبب شده است زیرا که توجه بالسوی
حق شناسائی تو تا آنکه ترا شناختیم با همقدار که تو را شناسیم ثم آنکه آوردن
تو ما را و جوارح و قوی که تو دادی ما را و آن امور غریبه چنانچه بیشتر اگر
نمیشود دانست آنها عبرت و بیان شد آن عبرت ما را بسوی و ادای
سبب شده است برای شناختن ما ترا پس دعاست که ترا شناختیم
و بعد فرموده که شاید و معنی ثانوی است بمعنی قابل الفطرت با تشهیم کلام هوالنظر
والادلیس معنی آن معنی ثانی است و مآل راجع میشود بمسئله ادله عجوز
انتهی اقول نظر بشارتی آن اگرچه همانا بفرمایش است حضرت
سجاد است ولی معنی فرمایش جد بزرگوار شان صلوات الله علیهما نیز آن
تحقیق محقق میشود بنا بر اعتقاد و تفسیر آنمقدس قده و فطری که
اشاره فرموده اند نیز مراد همان است که در حدیث شریف کل مولود یولد
علی الفطرة است و مقصود از استدلال عجوز همان مشهور سؤال

داخل بوجود دنوله دراوق و اعش حق و موجود فرموده بر آسمن چشم از روی
استدلال انی بقدر رسطوع وطوق فشری نه بالغه دبوجه الکمال اذ
هو من العوی اشر بر تشحال قال رسول الله ص هو احل بن من هذه الرتبة
العلیة قد بال ماعرفناک حق معرفتک و تولیس ولالت بر سبهان
فرمودی مرا بر جود در شناخت خود با همقدار بانصب ادله دبیان
واثبات بینه و برهان واقعه در کلیه عوالم امکان

برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقی دفتریست معرفت کردکار

د تو نها خواندی مرا بتوسط سفیران باطن و ظاهر د بواسطه صفیرهای
ظاهر و باهر

تراز کنگره عرش میزنند صفیر
ندانمت که درین دامگه چه افتاده است

داگر نبودی تو نمی انیهمه مرافقت توفیقات و موافقت آیات
بینات تو نمیدانستم که توچه‌ای یعنی شرح اسم الله است حیث [illegible] رسید
بحقیقت ذات مقدس ات بنا براینکه مارا مادامت [illegible]
و با حقیقت [illegible] ذات بحث و بسیط ترا بانقدر بتقدور [illegible] نستم
علی انه [illegible] بالحقیقه [illegible] الماهیه [illegible] اشاره رفت باینکه اگر [illegible] جمل اول [illegible]
حصر [illegible] التقدیم [illegible] التقدیم [illegible]
ال [illegible] و انیهمه باکید ترای اقتضا [illegible] حال [illegible] مقام است که مقام [illegible]
انتهی [illegible] حضرت مستطاب [illegible]
القمی

کلام معصوم

از کیفیت معرفش نبودت کشته شدن از آن حرکت چرخه ارش و فرو بودن سائل که
حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله با علی رد این یا عمرو بن عبید یا غیر آن علیهم بدین
التعبیر هذا و این بنده سوم
الهی رشت گویم فتنه از توست ولی از ترس نتوانم چخیدن
عرض میکنم فدای تربت پاکت گردم اگرچه اینجانب در لا ابدا داعیه
علم آن ذات لم یصدر تعرض صد درجه پائین تر بوده ام ولی در اینجا ترک
ترک گریبانم گرفته نمیگذارد و نمیدرم پس بعد از اعتذار عرض میکنم اولا
چه انصاف است که مرتبه و مقام شرف رفیقین مثل امیرالمؤمنین
امام العارفین و رئیس الموحدین قائل لو کشف الغطاء و قائل رتبه ال
انی و با سبط بزرگوارش در راس سید الساجدین زین العابدین
صلوات الله و سلامه علیهما را برابر درجه معرفت عجوزه داشته
حقایق لطائف آنرا حمل بر مراد و مرام عجوزه نموده باشد سهل است
علی ما هی نبی ذا المفضال الم اکرم موشکافی نموده باشد را انمق مراد دارند
بلکه چنانچه خودشان در فقرات فطرت فرمودند بهائم نزد ارا
آن مقدار معرفت دارند تا منبا کلمات باشد احتراجه طور اسم را
میگذارند ثانیا آن شعرها را بیچه با دلیل حمل فرمودید چه منظور باید
در سر فرمایشات حضرت امام اولین امام الاولین و الاخرین
علیه سلام رب العالمین لم ارشئیا الا ورایت الله قبله بل و بعده و

لم اعبد ربا لم اره لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا و غیر انها ابا
این فرمایشات با استدلال انی وفق نمیدهد در انها هم هرچه
فرمودید شمس ولد هم ابدا چه منظور باشد در کلمات معجز آیات
پدران بزرگوار و پسران تاجدار علیهم سلام الله الواحد القهار
در دعای عرفه کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک
ایکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک
متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک و متی بعدت حتی
تکون الاثار هی التی توصل الیک عمیت عین لا تراک
و لا تزال علیها رقیبا و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبک
نصیبا یعنی چگونه استدلال میشود بر تو با آن چیزی که در بود و هستی
خود محتاج است بسوی تو آیا میشود از برای غیر تو از آشکاری
آن مقداری که از تو نیست تا آنکه باشد آن غیر آشکار کننده
تو چه وقت پنهان شدی تا آنکه احتیاج شود بسوی دلیل
که راهنمائی کند بر تو و چه وقت دور شدی تا آنکه باشد آثار
آنچنان چیزها آنکه برسانند ترا بسوی تو کور باد
چشمی که نمی بیند ترا و حال آنکه همیشه نگهبان او هستی
او را حامی و زیان باد معامله بنده‌ای که نگردانیدی
او را از دوستی خود سهمی و نصیبی آیا صراحة در

کلمات روح افزا بل لؤلؤ ثابت طلبت زد از طریقه اهل الله الاسرار
منتشر باشند و نقش فرمسته مبارکه اش از نعم و در انعام و رضا بآن انعام
نقاره منتشر باشد حال بنده ارشدم حدیث حقیقت کمیل را که سئل عن امیر
ما الحقیقه فقال ع مالك والحقیقه یا کمیل فقال اولست صاحب سرك
قال بلی ولکن یرشح علیك ما یطفح منی فقال او مثلك یخیب سائلا فقال ع الحقیقه
کشف سبحات الجلال من غیر اشاره فقال زدنی بیانا فقال محو الموهوم
وصحو المعلوم فقال زدنی بیانا فقال ع هتك الستر لغلبة السر فقال زدنی بیانا
فقال ع جذب الاحدیه لصفة التوحید فقال زدنی بیانا فقال ع نور یشرق
من صبح الازل فیلوح على هیاکل التوحید آثاره فقال زدنی بیانا فقال ع
اطف السراج فقد طلع الصبح سبحان الله درین بشارت صباح حقیقت
[illegible] و درین بشارت این مصباح حقیقت و طریقت و شریعت که
محض احتراز از [illegible] نقاب احتجاب از روی جمال با کمال حق انداخته
ان والله جناب [illegible] و بهذا التجلی [illegible] مطلوب [illegible] غیر محجوب
است حضرات علیهم السلام جای خود مرحوم فیض در خطبه صافی سفر باید
نحمدك یا من تجلی لعباده فی کتابه بل فی کل شیء واراهم نفسه فی خطابه
بل فی کل نور و فیئ ودل علی ذاته بذاته و تنزه عن مجانسة مخلوقاته الی ان قال
تعرف لکل موجود فما جهله موجود و تعرف الیه بکل شیء [illegible]
فی کل شهود حالا اگر ساتر [illegible] آن مرحوم را [illegible] اثبات آن کلمات
[illegible] تعالی [illegible] توصیف تخطئه

تخطئه فرموده عبادرا بالبنده وحدت وجودی آنجناب [illegible]
آن شخص معروف آن محسن را سنی شمرده باشید شما شنیده اید و دراز
فصل یوم تمیز فیه الجد من الهزل [illegible]
لو کان رفضا حب آل محمد ص فلیشهد الثقلان انی رافض
معروف است بعد از آنکه زمخشری کشاف را اتمام نمود آورد پیش امام محمد
غزالی که ملاحظه نموده و تقریظی بر آن بنویسد غزالی گفت [illegible]
حال آنکه ندارم [illegible] نور را در آیه الله نور السموات والارض
بحجت بعض تفسیر کرده گفت بمعنی منور گفته منور از علمای قشیری
بردار [illegible] تا که
[illegible] برای چه [illegible] گفته برای حصر [illegible]
[illegible] برای چه [illegible] آورده القصه نظر باید که [illegible]
زیرا که عرض مقام آن کلمات انها که موافق فرمایشات ائمه اطهار
انظر الی ما قال ولا تنظر الی من قال با معنی آن انظر [illegible]
ولی آن شما آنچه رسیده با ائمه هدی از آن بالاتر است و آنچه فرموده
علیکم بدین العجائز و در صورت صحت باید بحمل بر ضعفاء العقول
باشند دون الکاملین العقول [illegible] باشند که اینها را قوه
استدلال [illegible] نبوده و باید [illegible] باشد چنانچه [illegible]
مسئله تقلید در فروع [illegible] واقع شده [illegible]

در تقلید شود هر دو پدر غیر اعلم که اعلمی که رشتی وجوب تقلید اعلم شد یا اجماعا بواسطه
عدم امکان تقلید اعلم اجازه تقلید غیر اعلم را مینماید و الله اعلم بما فیه الطریق
علیکم بدین العجائز [illegible] با فرمایش [illegible] من ناقصات العقول فانها
الحظوظ و ناقصات الایمان ندارد و اینجا نظر فرمایش حضرت [illegible]
در همان دعا بعد از آنکه از [illegible] فصول عرض مینماید الهی
امرت بالرجوع الی الآثار فارجعنی الیک بکسوة الانوار و هدایة
الاستبصار حتی ارجع الیک منها کما دخلت الیک منها مصون
السر عن النظر الیها و مرفوع الهمة عن الاعتماد علیها انک علی کل شیء قدیر
بیان چه طور [illegible] علیه [illegible] از این مقام معرفت [illegible] دارد
کما انه حضرت واجب [illegible] نه بعد از آنکه از راه طریقه آیاتیه
فرموده سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق
[illegible] فهو باستفهام انکاری [illegible] اولم یکف بربک
انه علی کل شیء شهید اشاره الی الطریقة الثانیه و مراد از امر برجوع
یا امر صحیح است کقوله تعالی انظر الی آثار رحمة الله انظر کیف نصرف
الآیات فانظر الی طعامک و شرابک و انظر الی حمارک و انظر الی
العظام یا اعم کما فی قوله تعالی ان فی خلق السموات والارض لآیات
للمؤمنین و فی خلقکم و ما یبث من دابة آیات لقوم یوقنون
و اختلاف اللیل والنهار و ما انزل الله من السماء من رزق

فاحیی

فاحیی به الارض بعد موتها و تصریف الریاح آیات لقوم یعقلون
الی غیر ذلک مما لا یحصی کثرة از التزام و اجالة فهم [illegible]
تمامه که فرمایش آنحضرت کما دخلت الیک منها [illegible]
تحصیل معرفت آن بزرگوار فقط از این راه بوده زیرا که در
الکلام شریف ابدا سخن حصری ندارد و اثبات شیء نفی
ما عدا نمی نماید و بر واضح است کسی که جادی بمقام عالی شد البته
بمقام دانی پراهم محتوی خواهد گردید فعلیهذا آنچه [illegible]
باب [illegible] با حصر کلام [illegible] نظر [illegible] بمقام مصون السر
عن النظر الیها بوده کما [illegible] و دو را [illegible]
پس لازم میشد بمقام پسر بالاتر از مقام پدر باشد چنانچه مثل آن
توهم را در کلام امیر لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا با قول حضرت
خاتم رب زدنی علما رب زدنی فیک معرفة کرده اند و [illegible] تحقیر
[illegible] در [illegible] انه النظر فی شرح المناجات الخمسة عشر نموده [illegible]
و دو [illegible] نیکو تیم که انحصار [illegible] حالات و مقامات
مختلفه و شئونات متشتته است فعلی [illegible] از [illegible] فقره [illegible]
پدر و پسر در حال خلاف آنچه واقع شده یا آنکه حصر [illegible]
عدم [illegible] طرق [illegible] بوده یا غیر ذلک [illegible] و اما توهم در
فرمایش امرت بالرجوع [illegible] دفع آن [illegible] از بیان است

۲ باعتقاد این از مقاصد است نه بالعرض

و اما منع در نزد اهل حال انست که چون تمام اظهر و اجب از همه موجودات و اجب در
از تو خبر نیست ابهذا نیز از ابا تو شناختم نه باثار و در نیست مقصود از استدلال که
در اینجا نه اصطلاح زیرا که سوی آن غایت و کیا آنچه محقق من تعبیر بار فرموده اند نظر
بمبارکت ان باریست و وصل پس بیان نیم بعد از آنکه آن حضرت تحریک آن
در قسم سیوم اسباب اجابت کردند شروع فرمودند باعتصام
عروة الوثقی که نهج دعا که در ارفع در منهج حمد و ثنا و دیگری
حسن ظن بخدا پس فرمود الحمد لله الذي ادعوه فيجيبني
وان كنت بطيئا حين يدعوني والحمد لله الذي
اسئله فيعطيني وان كنت بخيلا حين يستقرضني
والحمد لله الذي اناديه كلما شئت لحاجتي و
اخلو به حيث شئت لسري بغير شفيع فيقضي لي
حاجتي والحمد لله الذي ادعوه ولا ادعو غيره
ولو دعوت غيره لم يستجب لي دعائي والحمد لله
الذي ارجوه ولا ارجو غيره ولو رجوت غيره لاخلف
رجائي والحمد لله الذي وكلني اليه فاكرمني
ولم يكلني الى الناس فيهينوني والحمد لله الذي تحبب
الي وهو غني عني والحمد لله الذي يحلم عني حتى كاني
لا ذنب لي فربي احمد شيء عندي واحق بحمدي ۲

فرق ما بين الدعاء و النداء

الدعاء والدعوة گاهی میشود با نهایت علانیت و اشاره بدون صدا و کلام و لکن
ندا نمیشود مگر با رفع صوت در فرق بعد از آنکه این فرق را از طبرسی نقل
نقل کرده گفته است قلت ولذا لا يسند النداء الى الله تعالى بخلاف

تخطئة الصاحب القاموس

الدعاء اقول و ناديناه من جانب الطور الايمن
وما كنت بجانب الطور اذ نادينا و ناديهما ربهما و ناديه ربه و ناديناه

فرق ما بين البخل و الشح

ان يا ابرهيم بخل بمعنی شح است و گاهی فرق گذاشته میشود میانه آنها
بانکه شح بخل است با حرص و در حدیث البخيل يبخل بما في يده والشحيح
يشح بما في ايدي الناس وعلى ما في يده حتى لا يرى في ايدي الناس شيئا
الا تمنى ان يكون له بالحل والحرام ولا يقنع بما رزقه الله و فيه الضال الذي يجمع
الشح والايمان في قلب عبد ابدا و باز گفته شده که شح افراط است

تعجب اللغة

در حرص بر شیء و میشود با مال و با غیر آن و بخل میشود با مال فقط و بخل در
شرع منع واجبست و در عرف منع کردن ست است از آنچه
زاید است در پیش خود قرض آن بردن چیزیست از مال بدادن
بدیگری برای آنکه یا بعینه رد کرده شود یا مثلش بدل از آن بمدت و آنچه

فرق ما بين القرض و الدين

مدت داشته باشد دین است و اصل قرض بریدن با دندان است
۲ و شفاعت از شفع است بمعنی زوج و جفت ضد وتر و فرد که
شفاعت کرده شده فرد است و بضمیمه شفاعت کننده باو جفت

وجه تسمية الشفاعة و تشفعه

میشود و همچنین است شفعه در املاک چون شفیع ضم میکند مبیع را باملاک خویش پس

که با علمش فرد بود پس کردید با آن مبیع تزویج شد دیگر است در احادیث ذکر
شفاعت در شفیعی با امور دنیا و آخرت و آن سؤال کردن است کسی است
که روزی از گناه مشفوع یا برآورده کردن حاجت او را یعنی جمیع ثنا
و ستایش یا جنس آن یا آنهائی که در خارج یافت میشود ابد الدهر مخصوص
ذات مستجمع جمیع صفات کمال مستحق للعبودیة است آنچنان ذات
که هرگاه بخوانم و ندا کنم او را پس اجابت کند و جواب بدهد مرا
بلا تاخیر یا با برآوردن یا اعم اگرچه من کند بودم و یا بخشم کاهل و ستکاهل او
مرا میخوانند بسوی اعمالی که میباشند مرا بهشت (والله یدعوا الی الجنة
والمغفرة) (والله یدعوا الی دار السلام) و باز حمد و ثنا آن خدا را است که از حوائج
مستغنم کرد او پس عطا میفرماید مرا حتی تا اگرچه بودم و یا نبودم کاهل بخیل و ممسک
هنگامی که او از من بقرض بخواهد که مرا داعمال صالحه و انفاق
فی سبیل الله و طاعته است که عوض آن در آخرت بلکه در دنیا هم خواهد
رسید من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا
کثیرة و در جای اخری بدل اضعافا کثیرة وله اجر کریم ان تقرضوا الله قرضا حسنا
یضاعفه لکم ان المصدقین والمصدقات و اقرضوا الله قرضا حسنا
یضاعف لهم ولهم اجر کریم الی غیر ذلک روایت است از صادق که چون
نازل شد آیه من جاء بالحسنة فله خیر منها رسول خدا هم عرض کرد رب
زدنی پس نازل کرد خدا من جاء بالحسنة فله عشر امثالها پس رسول خدا

عرض

عرض کرد زدنی پس نازل فرمود خدا من ذا الذی یقرض الله الی و ان اضعافا
کثیرة) و جمیع ثنا آنچنان خدا را است که ندا میکنم او را هر زمانیکه
بخواهم برای حاجت خودم و خلوت میکنم با او هر جائیکه بخواهم برای
سر خودم بدون شفیعی پس برآورده میفرماید حاجتم را و باز هم حمد
خدا را است که او را میخوانم و نمیخوانم غیر او را و اگر غیر او را میخواندم
برآورده نمیکرد خواسته مرا این فرق ما بین اجابت و استجابت معلوم
شد و لیکن ظاهر شیخ احمد زاده فرق آنها است بقرینه آیه امن یجیب المضطر
اذا دعاه حتی گفته اند در قبول و استجابت دعای مضطر هیچ شرط
نیست بلکه از کافر مضطر هم دعا مقبول است) و نیز همه حمد و شکر و ثنا
است که او را امید میدارم و جز او را امید نمیدارم و اگر جز او را
امید میداشتم هر آینه امید مرا خلاف میکرد و الحمد تمام حمد آنچنان
خدا را است که سپرد مرا بخودش پس گرامی داشت مرا و نسپرد مرا
بمردم پس خوار نمایند مرا و هم حمد حمد کنندگان خاصه خداوند
آنچنانی است که دوستی خودش با من با من اظهار میفرماید با آنکه
از اظهار دوستی محتاج بمحتاج الیه و حال آنکه او بی نیاز است از من
و هم حمد حامدین خدای را آنچنانی را مخصوص است که از من حلم و
بردباری میورزد بمرتبه که گویا هیچ گناهی نکرده ام پس رب
و پروردگار من محمودترین اشیا و سزاوارترین آنها است

بیش من دیگر او از رب نجهرش از بهر کائنات و معنی نسبت والی
حضرات علیهم السلام متعلق گشته یا ببعض معانی مخصوصه را بخود شامل
بوجوه عدیده در حاشیه این احقر بیان شده است و منشاء
قبل راجع و احمد در اینجا اسم تفضیل است از اسم مفعول مثل ابغض
بمعنی مبغوض تر و احب بمعنی محبوب تر و امثال آنها را ضافه شده است
بسوی مانب فاعل که شیء باشد و مفضل علیه در اینجا مضاف الیه اضافه
للتعمیم و باز اشاره فرموده بدعاء فرموده به همین قسم حسن ظن
بوضع خاصی فهذا تغییر اسلوب فرموده عرض نموده اللهم انی
اجد سبل المطالب الیک مشرعة ومناهل
الرجاء الیک مترعة والاستعانة بفضلک
لمن املک مباحة وابواب الدعاء الیک لا
للصارخین مفتوحة واعلم انک للراجین
بموضع اجابة وللملهوفین بمرصد اغاثة
وان فی اللهف الی جودک والرضا بقضائک
عوضا من منع الباخلین ومندوحة عما
فی ایدی المستأثرین وان الراحل الیک قریب
المسافة وانک لا تحتجب عن خلقک الا ان
تحجبهم الاعمال السیئة دونک وقد قصدت
الیک

الیک بطلبتی وتوجهت الیک بحاجتی وجعلت
بک استغاثتی وبدعائک توسلی من غیر
استحقاق لاستماعک منی ولا استیجاب
لعفوک عنی بل لثقتی بکرمک وسکونی
الی صدق وعدک ولجائی الی الایمان
بتوحیدک ویقینی بمعرفتک منی ان لا
رب لی غیرک ولا اله لی الا انت وحدک
لا شریک لک اللهم اصلش یا الله بوده حذف شد یا
و عوض آورده شد از اول میم و در آخر مشدد حذف لهذا میم
مشدد در عوض آوردن میم کنایت از است باستخلاف در جنب انسان
کامل را زیرا که میم اول اسم خاتم است و خاتم اسم آدم و بنی آدم
اسم که از این بیرون نیست علاوه بر همانا منحصر است بوجود مسعود خاتم
صلی الله علیه و آله و سلم بر جانشین و خلیفه بودن میم از بابت خلیفه
داشتی که آن سبب روح هویت حالی است از خلافت
انسان کامل از و اجبت که انی جاعل فی الارض خلیفة من رآنی فقد
رای الحق ان الله خلق آدم علی صورته و مشدد شد بدیهی
است بدو میم محمد و آدم و باز اشاره همانا در اسم محمد که دارای
انسان کامل مشهور تا وجود است دو میم وارد شد بر انکه میم مشدد

[illegible]

چون در لغت بمعنی نوشته میشود در جمیع اسم ها شمرده و جمع اند اسم
میم ملکت دو گری یعنی ملکوت که باطن ملکت و کذلک نری ابراهیم
ملکوت السموات والارض وانید دیمیر الحقیقه و دیعه گذاشته در اسم مبارک
جیش از برای اشاره با نیه در شان آنحضرت که ملکوت ملکوت هر دو است
اشاره کرده است ما اثر انها سبزواری ره و سبیل اغلب استعمالش در خیرات است
و طریق نزدیک که با او خیر اراده نشود مگر با وصف یا اضافه و مانند
سبیل الله از راه معتاد است و طریق اعم شریعه بضم یعنی و فتح را و اسم مفعول
است از باب افعال بمعنی مفتوحه و ممکن است که بفتح میم خوانده شود که بمعنی
راه آب است که تشبیه شده باز برای راههای در خیرات حاجت
از جهت تشبیه بلیغ یعنی چنانچه راه آب را کسی مانع نمیشود اینرا بهمان نیز
که عبارتست از ارتنه ادعیه و دو سائل سوال الکتبه پس دانسته که سبل
شده است برای انها و شریعه بنا بر اول از تشبیه این استعاره است و
بنا بر ثانی که گذشت که خود تشبیه است مناهل جمع منهل اسم مکان است
از نهل سیراب شدن و چشمه را منهل میگویند با نجهته و مبتجه اسم مفعول
است از باب افعال ماخوذ از بابجه الدار که بمعنی وسعت است و از بیان آن
مباح گردید از احکام شرعیه است شد و جه اسم بمعنی فتح و وسعت است
اخذ شده با از ندحه اذ اوسعته یا از ندح و آن موضع وسیع از
ارض است و ستاکرین جمع مستاثرست از استاثر بالشی و تفیله

خدرای

خورای و مستقل باشد در آن و مخصوص کند انرا بخودش و دون
اینجا ظرف است بمعنی امام مستقل است بتحجب والیک و العتبی مستعقد القصد است
والیک الثانی و بحاجتی متوجهت و بک باستغاثتی و بدعائک متوسع و بقدوم
شده اند للحصر و من غیر بالن لبشریه احال است از فاعل حل و من در معنی الاول
ایضا مشوبه است و در موضع حال است از استماع لانه مفعول استحق
و در معنی ثانیه للتعدیه و مع مجروره فی موضع المفعول الاول و معرفته [illegible] الکلام است
و وحدک در تاویل منفرد احال است از انت و لاشریک لک تاکید است
یعنی ای خدا آمن میدانم راههای خواستاری بهالبوی ترا واز
شده و بی مانع بابیم تمام آنها را در حالتیکه باز و بی مانع است پس دانستن
که مطالب جمع مطلب مصدر میمی است و با میدانم یا بیم تمام انهار را شامل
راه آب در بیمانع بودن و جمع سبل بجهة کثرت انهار است یا من فی
البر و البحر سبیلیه
هر که آمد گو بیا هر که گوید گو مرو کبر و ناز و حاجب و دربان درین درگاه نیست
سبحان من لیس له حاجب یغشی و لا بواب یرشی و لا ترجمان
یناجی) و میدانم یا بیم چشمه های امید جانب تو جواب
ترا پر یا در حالتیکه پر است که در اینجا تشبیه فرموده است امید
گرفتن خدا را بچشمه ها در حصول نزدیکی قلب و یا در حصول مأمول
چنانچه از چشمه در تسبیح فرموده این تشبیه بادولش شریعه پس اضافه

منهل بسوی رجا از اضافهٔ مشبه به است بسوی مشبه و جمع منهل آمده کما...
باعتبار کثرت اسباب رجا و وسعت آنهاست و میدانم یا امید من که طلب
یاری کردن با عطا و کرم ترا برای کسیکه آرزو میکند ترا غیر ممنوع و محجوب
یا در حالتیکه چنین است از ظاهر آنکه امید امل از برای تحصیل خواهش شد)
(و فرق میانهٔ رجا و امل و طمع اینست که امل غالبا استعمال میشود
در آنچه حصولش بعید باشد و طمع در قریب الحصول و رجا در بین)
و میدانم یا امید من درهای خواندن جناب ترا از برای صیحه کنندگان
بجهة فریادرسی طلبیدن باز یا در حالتیکه باز است که عبارت
اینند بنحو استعاره از اقسام و انواع خواندن حق و یا وسائل
و وسائطی که با آنها خود دعا بعمل آید و یا برآورده میشود و ترشیح
شده این استعاره بالمفتوحه و محتمل است که اینفقره هم از باب
تشبیه بوده باشد چنانچه در فقرهٔ منهل گذشت باین نحو که دعا
تشبیه شده باشد بباب در اینکه چنانچه بواسطهٔ باب دخول در
دار حاصل میشود همچنین بواسطه دعا حصول مسئول معمول میشود و
جمع ابواب با اضافه الی المستصرخین است و میدانم که بدرستی تو از برای
امید کنندگان خود حاضری در جای برآورده کردن امید
آنها و از برای ستمدیدگان مضطر فریادرس خواهان در تکیه گاه
فریادرسی و بسبب استغاثه از آنها هدر نمیرود و بسبب اغاثه از
تو فوت

اگر از تو فوت نمیشود (فی الحدیث لاتمش ظلما فان الظالم رصد حتی ادیل
للمظلوم) ظالم مباش برای آنکه ظالم مرصود و نگاهداشته شده است
تا آنوقتیکه نصرت و غلبه یافته بشود از او مظلوم یعنی تا خدا او را نصرت
و غلبه دهد بر ظالمش) و انهم میدانم که در یافتن بکفایت ... ظهور
جود تو هنگام فقر و احتیاج و در خوشنود شدن بقضاهای تو عوض
است از منع بخیلها و وسعت دل پیش و چاره است از آنچیکه در دستهای
مالداران است که مال ترا بخود مخصوص نموده و حبس نموده باشند
(یعنی التجاء بجود تو تلافی منع اینها است) و انهم میدانم که کوچ کننده
بسوی درگاه عزت تو بجهة حاجتی مسافت رسیدنش بتو نزدیک
است که با اجتماع شرائط زود تقرب حاصل میشود زیرا که تو مدبران
خود را میخوانی بطرف خود و با آنها اقبال میکنی تا چه رسد بمقبلان
٢ و اینکه تو از مخلوقات محجوب و پوشیده نمیباشی و مانع رد حجبی
سانحه تو آنها ندارد و حجاب نمیکند مگر اینکه عملهای بد ایشان آنها را از تو محجوب
باشد از هنگامه قرب تو و اول از اینفقره مبارکه که حجب وصول را
منحصر میفرماید باعمال بد ظاهر میشود ضعف قول حضرات که میگویند
وجودک ذنب لا یقاس به ذنب

بینی و بینک انّی ینازعنی   فارفع بلطفک انّی من البین
(و تشبیه ذلک بمقام الفنا و معهذا اذا تهمهم لعلهم فهو الامام الاعظم)

و بجهت قصد کردم جانب عزت را از جهت مطلوبم که از تو برآورده شود
و توجه کردم بسوی جلالت تو با حاجتم که از فضل تو قضا شود و روا دارم
استشفاع شده ام را بتو تنها و تو هستی اهل دعا نمودن و حال آنکه هیچ استحقاق ندارم
برای بخشش دادن و قبول نمودن تو از من دعا مرا و هیچ قسم مستوجب
و مستحق نیستم عفو و گذشت ترا از گناه من لکن این قصد و توجه من بسوی تو
همانا برای وثوق و اعتماد من است بکرم تو و از برای آرامی اطمینان
بسوی راستی وعده تو که فرموده ادعونی استجب لکم الآیه وعد الله الذین
آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و اجر عظیم وعد الله الذین آمنوا و
عملوا الصالحات منهم مغفرة و اجرا عظیما وعد غیر مکذوب
وعد الله حق وکان وعد ربی حقا وعد الله لا یخلف الله المیعاد
ما من الیه یکن الموقنون و برای الیقین من است بسوی ایمان بتوحید
تو که احدی شبیه نیست بسوی تو چنانچه همین بزرگوار در سجده کوفه بوده
نمازی در سجود میگفت اللهم ان کنت عصیتک فقد اطعتک فی احب
الاشیاء الیک و هو الایمان بک منا منک به علی لا منا منی به
علیک و لم اعصک فی ابغض الاشیاء الیک لم ادع لک ولدا
و لم اتخذ لک شریکا منا منک علی لا منا منی علیک الی آخر قوله
منا منک بمعنی آنکه از مواضعی بشاره است الی قوله تعالی یمنون علیک ان اسلموا
قل لا تمنوا علی اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هدیکم للایمان) و برای الیقین

من است تنها خاص تو از من اینکه پروردگاری نیست مرا
غیر تو و معبود بحقی نیست مرا مگر تو تنها در حالتیکه شریکی برای تو نیست نه
در صفات و نه در افعال و نه در استحقاق عبادت
که مشرک نیستم که ببعض اشیاء از سوی تو چنانچه که بتها و امثال آن
این طریق باطل و بدرستی آخر که در غیر این طریق
میشوند نهی فرموده عرض نمود اللهم انت القائل و
قولک حق و وعدک صدق واسئلوا الله
من فضله ان الله کان بکم رحیما ولیس من صفاتک
یا سیدی ان تامر بالسؤال و تمنع العطیة
و انت المنان بالعطیات علی اهل مملکتک
والعائد علیهم بتحنن رأفتک فرق میان
حق و صدق آنست که چون خبر دهی با تحقیق مطابق واقع
نسبت ... حیثیت مطابق بودن اینها را با واقع ملاحظه
الخبر و اعتقاد را صدق میگویند و بر عکس یعنی واقع
مطابق با خبر و اعتقاد را با اینها نسبت دهی ... حیثیت مطابق
بودن آن را با اینها ملاحظه نمائی الخبر و اعتقاد حق نامیده میشود
و در میان رحمن و رحیم آنکه رحمن ابلغ است از رحیم برای کثرت
حروفش مختص است بواجب تعالی را اطلاق آن بغیر او تعالی کفر است
است که بوده ... ان الله کان بکل شیء علیما

و باین اشاره شده در قول صادق ع که فرمود رحمن اسم خاص است بصفة
عام و رحیم بعکس یعنی رحمن بغیر واجب تعالی اطلاق نمیشود و صفة عمومش اینکه
رحمتش در دنیا مؤمن و کافر هر دو را رسیده است و اما رحیم بغیر واجب اطلاق
میشود و صفة خصوصش اینکه رحمتش در آخرت مختص مؤمنان است و بنابر
خنان دشمنان چنانچه از امیر مؤمنان ع وارد شده اینکه خنان آن
است که روایت ورد و اقبال می نماید بسیار اگر اعراض بکند از او و دشمنان کسی است
که ابتدا کند بنوافل و عطا پیش از سؤال و عطا ما را پیش عطا بی ع
فقال ابدل الکسرة ما قبل الغرة هو الیاء الاولی فتحة فانقلب الیاء الثانی
الفا و فی الحدیث تحننوا علی ایتام المسلمین ای تعطفوا علیهم
قوله ع و قوله حق و معطوفه است و جملة معترضه اند بیانه قال
و نقوش کمااینکه قوله یا سیدی معترضه است بیانه اسم لیس و هو ان
تامر بالسؤال و خبر لیس من صفاتک یا من یتعبص کما فی من فضله و
وا او در انت الحنان حالیه و اضافه حنان بسوی رافة ...
یعنی ای خدا تو گوینده و فرموده و فرمایش تو حق و وعده
تو راست است یا من قوله حق و وعده صدق اوست از سط تا سر یا کسی که
حسن وعدک عن تخلف فانه شین و ثبت وعیدک بالعفو فانه زین
وانی اذا او عدته او وعدته لمخلف ایعادی و منجز موعدی
که سؤال کند از خدا از بعض عطا و کرم او به درستیکه خدا بوده است

بهر چیز مرادم را دعیت از صفت سؤال است ای لائی من ابتلائی
بلی بسؤال و انو فرمنع فرمای عطا را و حال آنکه تو شان بعطایای
که عطا ما را بی سؤال عطا سفرمای چگونه میشود که بعد از سؤال اسم عطا ما
و نوای عود و رجوع کننده برحمتهای رحمة بعد رحمی و کره بعد اخری
با عطوفت و مهربانی است رحمت خود باز اشاره فرمود بعظم
و بسیاری آن و تعداد بعض نعم له تحصا دا اجمل شانه و حسن ظن و
وثوق و حب او را که اعظم ادب است فقال الهی
وَرَبَّیْتَنِی فِی نِعَمِكَ وَاِحْسانِكَ صَغِیراً وَنَوَّهْتَ
بِاسْمِی كَبِیراً فَیا مَنْ رَبّانِی فِی الدُّنْیا بِاِحْسانِهِ
وَتَفَضُّلِهِ وَنِعَمِهِ وَاَشارَ لِی فِی الاْخِرَةِ اِلی عَفْوِهِ
وَكَرَمِهِ مَعْرِفَتِی یا مَوْلایَ دَلِیلِی عَلَیْكَ
وَحُبِّی لَكَ شَفِیعِی اِلَیْكَ وَاَنَا واثِقٌ مِنْ
دَلِیلِی بِدَلالَتِكَ وَساكِنٌ مِنْ شَفِیعِی
اِلی شَفاعَتِكَ و باء در باسمی الصاق است و در
یا من ربانی استعانه و لام لک للتقویه و من فی الموضعین بدلیه
او تبعیضیه و مفعول معرفتی محذوف کما ستعرف یعنی
ای خدای من تربیت کردی مرا تو در وقت خوردی
و در رحمت خود در نعمتها و جان خود در خوردیم و بلند

فرمودی هم مرا ابو حنیفه بزرگ شدم امام انا امام فرمودی مقتدای اسلام
قرار دادی زین الدین هم لقب دادی سید الصدر هم منصب
نهادی مصدر معجزات کردی مورد کرامات نمودی پس ای آنکه
تربیت کرد مرا در مهد دنیا با حسن بی پایان و تفضل بیکران نعمتهای
فراوان خود داشته فرمود برای من ~~[illegible]~~
بسوی عفو و کرمش ~~[illegible]~~ تا دختر [illegible] است و [illegible]
دارامی ادفنا و شنشان ای مولا و ولای من دست فضل
فسحت کرم ترا راه ستمگار کردم را بر تو که دامن کرمت گیرم و درد
دل با تو گفتم درد دست داشتن من ترا و عزیز گردن حاتم
شفیع من است بسوی تو زیرا که آن واسطه عظمی و وسیله
کبری روح ایمان و جان ایقان است قال علیه السلام لا یؤمن
احدکم حتی یکون الله و رسوله احب الیه مما سواهما و سوال کرده
ما الایمان فرمودند ان یکون الله و رسوله احب الیه مما سواهما
اعرابی آمد عرض کرد یا رسول الله قیامت چه وقت است فرمود
چه مهیا کرده برای آن عرض نمود مهیا نکرده ام برای آن
عملی بزرگ ولی همین دوستی خدا و رسول را دارم فرمود انت مع
من احببت تو با آن خواهی بود که او را دوست داشته انس گفته
که ندیدیم مسلمین را که شاد شوند بچیزی بعد از اسلام مثل این حدیث

فی فضل

فی فضل حب آل رسول حبیب اکرم اللهم ارزقنی حبک و حب من احبک
و حب ما یقربنی الی حبک واجعل حبک احب الی من الماء البارد [illegible]
الی پس از آن که آنحضرت اسماء حسنی از جمله حجه [illegible] شفیع
در درگاه ذو الجلال و دست دیز بارگاه عزت و جلال بیدار کرد
دور [illegible] از [illegible] عرض [illegible] الهی [illegible] الایمان
نعذبنی ام کیف [illegible] اباک تعذبنی و در قنوت نماز شب [illegible]
الهی کیف ادعوک و قد عصیتک و کیف لا ادعوک و قد عرفت
حبک فی قلبی و ان کنت عاصیا [illegible]
دارم حلوه خریداری یوسف احسنت تمام [illegible]
الی آخر پس آنچه دران [illegible] قاصر [illegible]
آنچه بعد از [illegible] ان مالک ملک [illegible] سالک مسالک [illegible]
انا معترف خودش را دلیل و حبش را شفیع قرار داده اند
[illegible] داخل [illegible] بود منی و حبک الی [illegible]
[illegible] لطفک الی من البین [illegible] آن کان [illegible]
[illegible] ندیده [illegible] از خود [illegible]
دانا داتی [illegible] یعنی [illegible] هستند ولی من وثوق و اعتماد کننده ام
بدل دلیل من [illegible] یا دلیل المتحیرین [illegible]
[illegible]

در هم شفوع البته باشد

یا رب شفیع است فیمن که خود هم شفیع کند اسم آوردی و معلوم است که نسبت شفاعت
بحضرت حقیقت مجاز است مراد غایت بخشش است خدا … با ودع الب
و دیمی آنکه در همین حال عرض میکند که من دانستم از دلیل یعنی عفو تو که از
آن برای من ناشی شده بسبب دلالت تو مرا بر آن و فقره مطوله
… در اینجا … در این حاصل میشود ولا باس بر تسمی آنکه من در هر چه
تبعیضیه … یعنی … دانستم از جمله جنس … آنچه تو دلالت …
مرا بر آن و ساکن … از جمله جنس شفیعم … تا نبودی شفاعت …
مراد مخلوقات دیگر … پس در مقام اقرار کننده در درگاه
حضرت الله … از احسن احوال و از محاسن افعال است اگر چه …
… از آن هزار درجه افضل از افضل مثوبات و اجل
از اجل قربات است و عرض نموده ادعوک یا سیدی
بلسان قد اخرسه ذنبه رب اناجیک بقلب
قد اوبقه جرمه ادعوک یا رب راهبا راغبا
راجیا خائفا اذا رایت مولای ذنوبی فزعت
واذا رایت عفوک طمعت فان عفوت فخیر
راحم وان عذبت فغیر ظالم … دلالت نماید
شد بان لانه سبحانه … مقلب القلوب و خوف
رهبته … ولی بعض عارفان فرق بینهما بانه خوف
نرسیدن

[illegible]

رسیدن از عقوبت و آن … است … خدا است … کشند با آن
رسندگان در روش … و سر … آنها را بسوی صراط خودش تا آنکه
رسانیده … بان امر هر کسیکه بر رشد او غلبه شده باشد و از علامتش گریه های
ارزنده و درازی گریه است و رهبت آن روش است بجانب …
بل … چنانچه … پس صاحب آن ابدا گریز
برای رسیدن عقوبت و از علاماتش حرکت قلب است بسوی …
از دلیل و گریز … انکه برسد …
در باطن با ظهور … یعنی میخوانم ترا ای … با
زبانی که تحقیق لال کرده است آنرا گناه آن که از او صادر شده …
بنا بر تقدیر مضاف ای ذنب صاحبه و این لال کردن یا … با
کنایه است … در مناجات … ارحم عبدک الذلیل …
الکلیل ای رب من … کرده
آنرا گناه او یا گناه صاحبش … و مراد …
در مناجات … الا عفوک و مراد از رین طبع و تغطیه
بر آن بل ران علی قلوبهم ای طبع و ختم طبع الله علی قلوبهم فطبع علی قلوبهم بل
طبع الله علیها بکفرهم) میخوانم ترا ای رب من ترسنده از عذابت
و رغبت کننده در ثوابت امید گیرنده فضل و کرمت و بیم
کننده از عدل و الت … بجمع … الوصفین

[illegible]

الست قضیت طمع هر با شکر زبانم می گفتم ای مولای من گناهان خود را اقرار
و قبایح مستم سعه عفو ترا طمع ستم او از ذات که پروردگار غفار در رقابت
اند قدر از گناهکاران را منخت کرحتی شیطان هم طمع بیابند که بر عفو عظیم او
او رل ام در بابند (یا من فی عفوه یطمع تتحی طمون) شبیه اند علاء آنچه جد
بزرگوارش در دعای بعد از دو رکعت نماز بیش از نماز شب عرض میکرد الهی
اذکر فی عفوک فتهون علی خطیئتی ثم اذکر العظیم من اخذک فتعظم علی بلیتی
آه ان انا قرات فی الصحف سیئة انا ناسیها وانت محصیها فتقول خذوه
آه من ماخوذ لا تنجیه قبیلته ولا تنفعه عشیرته آه من نار تنضج الاکباد و
الکلی آه من نار نزاعة للشوی آه من غمرة من لهبات لظی پس با وجود
امید و حالت از عفو فرمائی گناهم را پس بهترین رحم کننده و اگر عذاب
فرمائی پس در آن ظالم نیستی بلکه اولی شان تو است و حق میگفت
پس هرگاه نظر این در همان دعای سجده در کرده عرض مینماید فان تعذبنی
فبذنبی غیر ظالم وان ترحمنی فبجودک و رحمتک یا ارحم الراحمین
بمقام اظهار حجت در جرأت بر مسئلت با وجود معصیت و اخبار کوشه
دعوت در روز شدت و اعلان رجا بعدم خیبت و ابراز حسن
ظن بعفو و مغفرت و بقصد استعاذه و التجاء و معذرت آمده عرض
سَیِّدی جَرَّأَنی یَا اللهُ فی جُرْأَتی عَلی مَسْئَلَتِکَ مَعَ اِتْیانی
ما تَکْرَهُ جُودُکَ وَکَرَمُکَ وَعُدَّتی فی شِدَّتی

مع

مَعَ قِلَّةِ حَیائی رَأْفَتُکَ وَرَحْمَتُکَ وَقَدْ رَجَوْتُ
اَنْ لا تَخیبَ بَیْنَ ذَیْنِ وَذَیْنِ مُنْیَتی فَصَلِّ
عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَحَقِّقْ رَجائی وَاسْمَعْ دُعائی
یا خَیْرَ مَنْ دَعاهُ داعٍ وَاَفْضَلَ مَنْ رَجاهُ راجٍ
عَظُمَ یا سَیِّدی اَمَلی وَساءَ عَمَلی فَاَعْطِنی مِنْ عَفْوِکَ
بِمِقْدارِ اَمَلی وَلا تُؤاخِذْنی بِاَسْوَءِ عَمَلی فَاِنَّ
کَرَمَکَ اَیْ رَبِّ یَجِلُّ عَنْ مُجازاةِ الْمُذْنِبینَ وَ
حِلْمَکَ یَکْبُرُ عَنْ مُکافاةِ الْمُقَصِّرینَ وَاَنَا یا
سَیِّدی عائِذٌ بِفَضْلِکَ هارِبٌ مِنْکَ اِلَیْکَ
مُتَنَجِّزٌ ما وَعَدْتَ مِنَ الصَّفْحِ عَمَّنْ اَحْسَنَ
بِکَ ظَنّاً وَما اَنَا یا رَبِّ وَما خَطَری هَبْنی بِفَضْلِکَ
وَتَصَدَّقْ عَلَیَّ بِعَفْوِکَ اَیْ رَبِّ جَلِّلْنی
بِسَتْرِکَ وَاعْفُ عَنْ تَوْبیخی بِکَرَمِ وَجْهِکَ
فَلَوِ اطَّلَعَ الْیَوْمَ عَلی ذَنْبی غَیْرُکَ ما فَعَلْتُهُ
وَلَوْ خِفْتُ تَعْجیلَ الْعُقُوبَةِ لَاجْتَنَبْتُهُ لا لِاَنَّکَ
اَهْوَنُ النّاظِرینَ اِلَیَّ وَاَخَفُّ الْمُطَّلِعینَ
عَلَیَّ بَلْ لِاَنَّکَ یا رَبِّ خَیْرُ السّاتِرینَ وَ
اَحْکَمُ الْاَحْکَمینَ وَاَکْرَمُ الْاَکْرَمینَ

سَتّارُ الْعُیُوبِ غَفّارُ الذُّنُوبِ عَلّامُ الْغُیُوبِ
تَسْتُرُ الذَّنْبَ بِکَرَمِکَ وَ تُؤَخِّرُ الْعُقُوبَةَ
بِحِلْمِکَ فَلَکَ الْحَمْدُ عَلی حِلْمِکَ بَعْدَ عِلْمِکَ
وَلَکَ الْحَمْدُ عَلی عَفْوِکَ بَعْدَ قُدْرَتِکَ وَ
یَحْمِلُنی وَیُجَرِّئُنی عَلی مَعْصِیَتِکَ حِلْمُکَ عَنّی
وَیَدْعُونی عَلی قِلَّةِ الْحَیاءِ سِتْرُکَ عَلَیَّ
وَیُسْرِعُنی اِلَی التَّوَثُّبِ عَلی مَحارِمِکَ
مَعْرِفَتی بِسَعَةِ رَحْمَتِکَ وَعَظیمِ عَفْوِکَ
یا حَلیمُ یا کَریمُ یا حَیُّ یا غافِرَ الذَّنْبِ یا
قابِلَ التَّوْبِ یا عَظیمَ الْمَنِّ یا قَدیمَ الْاِحْسانِ

و فرق میانه رأفت و رحمت آنکه رأفت اشد رحمت است و
از قبیل رحمت اکثر است از رأفت و رأفت اقوی است از رحمت
در کیفیت زیرا که رأفت عبارت است از رسانیدن نعمتها
[illegible] در حالتیکه دردی با آن نباشد و رحمت با درد هم جمع
میشود مثل دوای تلخ و فصد و حجامت و امثال آنها صاحب
تیسیر دانسته [illegible] که عارض میشود انسان را از خوف آنچیزیکه
سبب آن عیب کرده [illegible] میشود و حیا انکسار است که باشد بر
صفتیکه محال نباشد با بودن آن صفت آنکه قادر و عالم باشد

[illegible] باشد بر صفتی که واجب باشد صاحب در ال بودن او برای صفت
و جملی مبتدا است خبرش جود [illegible] مثل آن است عتقنی بارافتک و عتقنی
نایب فاعل تحتت است و این اسناد مجازی است و مراد صاحبش است
و یا سیدی معترضه است میانه فعل و فاعل و ای رب میانه اسم ان و
خبرش و یا سیدی ثانی میانه مبتدا و خبرش و یا رب اول میانه جملتین
معطوفتین مثل ای رب اثنی و یا رب اثنی میانه اسم ان و خبرش یعنی
دلیل و شفیع من ای خدا در دلیری من بر سؤال کردن از تو با وجود
آوردن من آنچیز را که ناخوش میداری آنرا است سخی و کرم تو است و دوشنبه من
در روز سختی ام که روز قیامت است با وجود کمی حیا و که ترا نافرمانی کرده ام
و ضعف ام باعث زیادتی سختی است و تحقیق آنکه خوفم بیشتر دار اسباب
امید ما امید نکردم مهربانی در رحمت تو است و تحقیق امید داشته ام
آنکه محروم نباشد از ارزوی میانه این جود و کرم است و این رأفت و
رحمت نیز اکه بچاره صفت با محروم کردن آرزومند کمال استبعاد در را
دارد پس صلوات بفرست بر محمد و آل محمد (وا ابتصلوا اسم از اسباب استجابت است)
و نابت و محقق ساز آرزوی مرا با برآوردن و بشنو ندای مرا با قبول کردن
ای بهترین کسیکه میخوانند او را خواننده و خواننده دای اهل فضل
کسیکه امید میدارد او را امید دارنده بزرگ شده است ای
آقای من آرزوی من که عفو تو است با وجود نافرمانی آنچه تو خدا را
رو بسبب لذت دنیا است پس مقتضی جود و کرم است مرا ناامید نفرمائی

دیده شده کردارم پس ببخش مرا از عفوت بقدر آرزوی من یا غفور یا
مؤاخذه ام نفرما بسبب بدی کردارم پس بدرستی کرم تو ای رب من بزرگتر
است از جزا دادن گنهکاران
(من بد کنم و تو بد مکافات دهی پس فرق میان من و تو چیست بگو)
(بعضی از مفسرین آیه و جزاء سیئة سیئة مثلها را اینچنین تفسیر نموده است
که جزای مکافات عمل بد هم خود عمل بد است نظر باید بخشید و مکافات
نیکو و در علة باب ملاحظة جزای نیکو داد) و بردباری تو بزرگتر است از کیفر
تقصیر کنندگان و من ای مولای من پناه برنده ام بفضل تو از تو
اشاره است بتوحید صفاتی) و گریزنده ام از تو بسوی تو (وان
اشاره است بتوحید ذاتی) (ام در تو گریزم از تو گریزم) (یا من
لا یغفر الذنوب الا الله یا من لا یشفع الا الله یا من لا ینجی الا الله)
سؤال کننده ام وفا کردن آن وعده را که کرده و آن عبارتست
از اعراض و اغماض فرمودن از گنه نیکو کننده حق طلبش را از ابعاد
علیه السلام است که چون روز قیامت شود آورده شود بنده پس امر
بشود که او را بجهنم برند آن بنده را پس توجه دل کند به آن نگاه نظر کند
پس خداوند بفرماید که برگردانید او را پس بعد از برگردانیدن بفرماید
ای بنده من چرا توجه کردی (وانظرف و انظر نگاه نمودی) عرض بکند
الهی بود در کار من ظن من بتو این نبود پس بفرماید خداوند جل جلاله چه
بود ظن تو

چه بود ظن تو پس عرض بکند ای پروردگار من بدرستی ظن من
بتو این بود که ببخشی مرا و بدست کنی خطاهای مرا بواسطه رحمت وسعت
خودت پس بفرماید خداوند جل جلاله ای ملائکه من قسم بعزت
و جلال و نعمتهای من و بلندی شان من ظن نبرده است بمن این
بنده هیچ ساعتی خیری از کرده و اگر یک ساعت ظن نیکو میکرد او را
با آتش نمیترسانیدم (یا در جهان) شما را مبشر و اجازه نمائید
برای او دروغ را و داخل بهشتش نمائید و از رضاء است
که فرمود نیکو نما ظن را بخدای عز و جل زیرا که فرموده است خداوند
عز و جل من نزد ظن بنده ام اگر خیر است خیر اگر شر است شر
و الف در حدیث قدسی است که من نزد ظن بنده ام پس ظن
تمام بر من خیر را ۲ ام من ای رب من و حیثیت قدر
من که تو مقام مجازات من برآیی ببخش مرا بفضل خود و تصدق
فرما بر من با عفوت ای رب من و بپوشان مرا با پوشاک
عفو و آمرزش خودت و عفو فرما از سرزنش کردن بر من با
کرم ذات خود پس هرگاه مطلع شده ام آمرزش بر گناه من غیر
تو نیکردم آنرا و اگر نترسیدم از تعجیل عذاب تو هر آینه
پرهیز نکردم از آن گناه و دور نشدم از آن و نه با وجود
توانا تر انی نظر بر من داخل المطلعین در نظر و با اطلاع تو

* که مراد از اظهار مسکنت بدرست
خود است در مقام استیفا
و استحقاق عفو مانند مسکنت
و بدان آخذ صدقه

کردم نه بجهة آنست که تو خوارترین نظر کنندگان و مسکین‌ترین:
مطلع شوندگانی که بنظر و اطلاع اعتنا کرده و باک نداشته باشم
حاشا و کلا بلکه برای آنست که تو ای رب من بهترین کننده
پوشندگان و بردبارترین بردباران و کریمترین:
کریمانی (و فرق میانه افعل التفضیل مضاف و مضاف الیه
در اینجا آنست که آن افعل التفضیل که بغیر از جنس اطلاق میشود مثل آنها
بلکه مضاف الیه که واقع شده لازم میدارد مفضل و مفضل علیه را و
آنکه در مفضل علیه از معنی مصدری که اسم تفضیل از او بنا شده جزئی
باشد و در مفضل زیادتر از آن باشد و اما آنکه بار و قسم اطلاق
میشود در اینجا خود مفضل علیه در جمیع کمالات او مثل ملکوس ...
اند پس تفضیل حضرت حق بر چیزی مثل تفضیل جبرئیل است
بر پشه است) و از برای آنست که تو ستار العیوب و غفار الذنوب
و علام الغیوب (او بید) اما قلت مرا که بجهة اعتقاد و جرئت در نافرمانی تو
علمای بعیوب ... هر را با کرئت و تأخیر ... عقوبت است
حلم و بردباری (با مهمل) پس مخصوص ترا است چه بر حلم تو
بعد از دانستن تو گناه مرا (یعنی با وجود آن) و بر عفو تو با وجود
قدرت بر عقوبت وا داره و جرئت میدهد مرا بر نافرمانی
بردباری تو ازین که با پشیمانی آن بر نافرمانی تو اقدام میورزم
دیگر انه

بزبان حال ... و بشری ... شکل ... سمعی

دیگر اینکه مرا بسوی کم حیائی او اسطه نافرمانی تو پوشیدن تو بر من:
کن نامزد ... سبب بدهد مرا بسوی جهیدن بر ... محرمات تو
... خالق من و سعت کرم و بزرگی عفو تو ای خداوند حلیم
و ای پروردگار کریم ای حی قیوم ای بخشنده گناه ای قبول
کننده توبه ای قدیم الاحسان که از قدیم با سجیه و عادت احسان است
(اینها صاحب سجیه ... در مقام جرات ... با وجود آنکه
~~حضرت ... خود ... و کر آنها را در ...~~
در مقامی که کسی قصد گناه / کر کند کودکی از دور نگاه
شرم داری ز کسی در گذری / پرده عصمت خود را دری
شرم بادت که خداوند جهان / که بود واقف اسرار نهان
بر تو باشد نظرش بیگه و گاه / تو کنی در نظرش قصد گناه
(پس در مقام وحشت و دهشت دوله و تحیر ... سؤال است
مضطر با آنکه با اظهار اینکه مقام مقام وجود و حضور همه این
مسئول عنهما است که مرا دلیر نمایند و با اینکه خود این
صفات که همه در تو است پس با مرا دلیر فرمایند.
و همه این استفهامات ... مقصود همان است
که ذکر شد) اَیْنَ سَتْرُکَ الْجَمیلُ کجا است پوشیدن
زیبای تو اگر بفتح سین خوانده شود و یا کجا است پرده زیبای ...

کمتر است در احرام انبوده‌ها که از این شاه راه مصلی خلاصی دهد ما

از بهر تو خوانم أَيْنَ عَفْوُكَ الْجَلِيلُ کجاست عفو و آمرزش
بزرگ تو أَيْنَ فَرَجُكَ الْقَرِيبُ کجاست فرج و گشایش
دادن نزدیک تو از تنگیها و سختیها أَيْنَ غِيَاثُكَ السَّرِيعُ
کجاست فریادرسی شتابنده تو برای فریادرسی خواهان
أَيْنَ رَحْمَتُكَ الْوَاسِعَةُ کجاست رحمت پهن و فراخ تو
(وسعت كل شيء رحمة وعلما) ومن سعة رحمته سبقت رحمته غضبه أَيْنَ
عَطَايَاكَ الْفَاضِلَةُ کجاست بخششهای زیاده تو أَيْنَ مَوَاهِبُكَ
الْهَنِيئَةُ کجاست عطاهای گوارای تو که از منت داری خالص است
أَيْنَ صَنَائِعُكَ السَّنِيَّةُ کجاست احسانهای روشن تو أَيْنَ
فَضْلُكَ الْعَظِيمُ کجاست فضل بزرگ تو أَيْنَ مَنُّكَ الْجَسِيمُ کجا
است انعام بزرگ تو أَيْنَ إِحْسَانُكَ الْقَدِيمُ کجاست
احسان قدیم تو که همیشه بوده است أَيْنَ كَرَمُكَ يَا كَرِيمُ کجاست
کرم و بخشش تو ای کریم ای جمع کننده نوعهای خیر و شرف و فضائل [illegible]
بانه [?] عظیم و جمیل است که جلاله مختص است بغیر احسان و عظمت [illegible]
بِهِ وَبِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَاسْتَنْقِذْنِي
بحق و حرمت کرمت و بحق و احترام محمد و آل او علیهم السلام پس خلاص کن
و نجات بده مرا از آتش یا از کمند نفس اماره و از هوسهای مختلفه یا از کید
شیاطین جن و انس یا از همه شرور و از اسباب غرور و [illegible]

بهم و برحمتک

به و برحمتك فخلصني و باز بعظمت کرمت و بمنزلت [?] محمد
و آل محمد و بحرمت رحمت پس رهان مرا از این ذکر شده‌ها يا
مُحْسِنُ ای افعال نیکو پسندیده کننده يَا مُجْمِلُ ای
فعل زیبا کننده يَا مُنْعِمُ ای نعمت دهنده يَا مُفْضِلُ
ای فضل و کرم کننده یا ای صاحب فضل بنا بر اول باب افعال
از برای تعدیه میشود و بنا بر ثانی از برای صیرورت ذا کذا يا
مُتَفَضِّلُ ای صاحب فضل شونده بنا بر آنکه تفعل در اینجا بمعنی
صیرورة الشی ذا اصله است چنانچه غالب استعمالش همان است
مثل قول تو تأهّل و تأکّل و تفضّل ای صاحب اهل و اصل و اکل [illegible]
ما وصل کردید لَسْنَا نَتَّكِلُ فِي النَّجَاةِ مِنْ عِقَابِكَ عَلَى
أَعْمَالِنَا نیستیم ما (کانه قصد سفر باید [illegible] همراه خود [illegible] را
و همچنین در [illegible] و غیر اینها) که اعتماد و توکل نماییم در خلاص شدن
از عذاب بر اعمال حسنه ما زیرا که آنها قابلیت آن را ندارند که مورد
توکل بوده (از باب افتعال) بَلْ بِفَضْلِكَ عَلَيْنَا [illegible] اعتماد
کرده‌ایم بر فضل تو بر ما که داری و کرده‌ای و معنی (پس دانستی که [illegible] بفضلک
[illegible] توکل معذرت لِأَنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى و
أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ زیرا که تو اهل آنی که بترسند [?] از محرمات و باز
عقاب تو بپرهیزند و اهل آنی که گناهان ایشان را بیامرزی [illegible]
[illegible] ایمان [illegible]

افعال

اولا اعمال حسنه ما بدرگاه تو اندازیم قابلیت ندارد [?]

و ممکن است که مقدر شئ و نحوه باشد فافهم
بمعناه [?]

بعد از ایمان و ادای طاعت [?]

و لیکن این نقیض تفصیل در اسم اعظم داله مرتبت که بعد از بدایت فرمودن آیه شریفه هو اهل
التقوی واهل المغفرة فرمود که فرموده است الله سبحانه من اهل
انم که پرهیز نشود از من پس قرار داده نشود با من خدای دیگر پس
کسیکه پرهیز نماید از اینکه قرار بدهد با من خدای دیگری پس من اهل
آنم که او را بیامرزم و قریب بامضمون دیده و شنیده ام که از حضرت
سؤال کردند که خدا بفارسی تکلم میکند فرمودند بلی فرموده است
چه کنم با بنده خاکی بجز اینکه بیامرزم **تُبدی بالاحسان**
نعماً ابتدا سفرمائی پیش از سؤال با نعم در حالتیکه آن انعام نعمتها
وتعفو عن الذنب كرماً عفو میفرمائی
از گناه از روی کرم نه در مقابل خدمتی **فما ندری ما نشکر**
پس از کثرت موجبات شکر و تحیر معلوم نشد نمیدانیم در مقابل کدام
نعمت بر تو شکر نمایم **اجمیل ما تنشر** آیا آن عطای نیکوئی که
با آن ذکر جمیل گرایش در میان مردم میباشی شکر نمایم **ام قبیح ما**
تستر یا آن اعمال قبیحه که بر آن پرده پوشی **ام عظیم ما ابلیت و**
اولیت یا آن نعمتهای بزرگ گرانم فرموده ای مارا و ابتدا نموده
بدون التماس عطا فرموده **ام کثیر ما نجیت وعافیت**
یا آن شداید و بلیات بسیاری که نجات و عافیت بخشیده مارا از آنها
... پس سزاوار است که هر چهار صفت بسوی موصوف است و حذف

ضمائر ... در بعضی از نسخه ها ... در بعض ... در بعض ...
در آخر ام برای ... **یا حبیب من تحبب الیک**
ای دوست دارنده کسیکه اظهار دوستی نماید بسوی تو **و یا قرة**
عین من لاذ بک وانقطع الیک وای سبب
روشنائی چشم آنکسیکه التجا و استغاثه نماید بتو و از همه مردم بریده
شود و وصل نماید بسوی تو و این کنایه است از فرح و سرور زیرا که گفته
اند گریه که از شادی باشد اشکش خنک میشود ...
و هر چون مرا ... میشود **انت المحسن** تو احسان
کننده پس ... احسان دیگران راجع است بسوی تو یا اینکه تو فعل بد
کننده نیستی ... قصر صفت بر موصوف میشود قصر حقیقی ...
ثانی قصر موصوف بر صفت باضافی **ونحن ا**
المسیئون و ما ... بد کنندگان ... اضافی ...
الله علیه ... استغفرت ...
... **فتجاوز یا رب عن قبیح ما عندنا**
بجمیل ما عندك ... پس ... فرما
ای رب من از آن اعمال قبیحه که ...
و یا بواسطه آن صفات جمال و جلال ... که ... تو است ... در
دعای ... از ... الاحرام ... قبیح ما ... تعلم منی ... تحسن ...

فأيّ جهلٍ يا ربّ تسعه جودك پس کدام نادانی
است ای رب من که وسعت در نرسید با آن بخشند او را و در روی
حلم وجود تو بعینه دفع ستم آن نیز با این نمی‌شود و استفهام
انکاری است وأيّ زمانٍ أطول من أناتك
یا کدام زمان درازتر است از زمان بردباری و وقار تو آنست
که شتاب نمی‌کند در اخذ و انتقام بنده‌ها وإنّما يعجل من يخاف
الفوت وإنّما يحتاج إلى الظلم الضعيف وقد تعاليت عن ذلك
یا الهی وما قدر أعمالنا في جنب نعمك چیست قدر
و شأن عملهای نیک ما در پهلوی نعمتهای تو قصه آن عابد است
که چندین سال لیل و نهار را عبادت نمود و همه تکیه بر آن اعمال
داشت برسید روز قیامت که حساب [illegible] همه آن اعمال در عوض
نعمت [illegible] بعدد [illegible] بشود معروف است وكيف نستكثر
أعمالاً نقابل بها كرمك و چگونه بسیار شماریم عملهای
را که مقابل کنیم با آنها کرم ترا که بما فرموده بل كيف يضيق
على المذنبين ما وسعهم من رحمتك
بلکه چگونه تنگ می‌شود بر گناهکاران دنیا آنچه فرا رسید
آنچه وصف کرده آن را احاطه کرده باشد [illegible]
دارد و آن چیز عبارت است از رحمت تو که در وصفش فرموده

ورحمتی

ورحمتي وسعت كل شيء و ربّنا وسعت كل شيء رحمةً وعلماً و چون
فقره اولی که استغفار باشد راجع بود با آن ظلوم و جهول
پس ممکن بود که محض جهات آن ادعا را کند لهذا از آن بال اعراض
از قبیل بدل بدل اعراض فرمودند بفقرهٔ ثانیه که راجع بود
بحضرت حق یا بود یا رائع یا واسع المغفرة ای کسیکه
آمرزندگیش تنها است يا باسط اليدين بالرحمة
ای هر دو دستش باز بر رحمت و در کریمه محض از باب تمثیل است مثل آنکه
ثمّ الرحمن على العرش استوى و معنی برای آن نیست مراد اراده
جود و [illegible] از آن منزه است زیرا که فقرهای آنکه بذل می‌کند
آن را آنست که هر دو دستش باشد بل اراده [illegible]
بعد از آنکه در ندا عرض [illegible] فوعزّتك يا سيدي لو انتهرتني
ما برحت عن بابك ولا كففت عن
تملقك پس قسم به عزت تو که در آن مندرج است
جمیع صفات ثبوتیه و سلبیه با اشعار بتوحید ای [illegible]
هرگاه بر فرض محال باشد است صحیح و قول غلیظ مرا از در گاه است
برانی [illegible] سفر بودی [illegible] با آنکه فرموده
[illegible] زایل نمی‌شدم و یا ممنوع شدم از آن
و خود را باز نمی‌دارم و یا [illegible] از اظهار دوستی

دخضوع تو اگر چه غالب من دعاء تملق در آنچه استعمال میشود که زبان
با قلب مطابق نباشد دعاء کاهی در مطابق هم استعمال میشود
دلیسه ادعوک خوفا و طمعا و تملقا و انتهر اسم بمعنی بهرات باشد
لما انتهی الی یا سیدی من المعرفة بجودک
وکرمک برای آنکه رسیده است ای آقای من بمعرفت
عبارت است از شناختن در جود و وسعت سخا و کرم تو
وانت الفاعل لما تشاء تو ای کننده هر چیز که بخواهی
پس اگر با وجود استحقاق آتشم بیامرزی و در جنت مسکن
خود بدهی کسی را بر تو حجتی نیست تعذب
من تشاء بما تشاء کیف تشاء عذاب میفرمائی
هر کس را از مستحقین عذاب که بخواهی با هر عذابی که بخواهی بهر
قسم که بخواهی وترحم من تشاء بما تشاء
کیف تشاء و رحم میفرمائی از آنها هر کس را که بخواهی
بهر رحمی که بخواهی هر قسم که بخواهی لا تسئل عما تفعل سؤال
آنست که عرض شد لا تسئل عن فعلک سؤال
کرده نمیشوی نه از ملائکه نه از جن نه از انس با لم و کیف
از کار و کردار تو ولا تنازع فی ملکک و
منازعه کرده نمیشوی در پادشاهی یا در مملکت که جمیع ما سوا است
یعنی کسی را از جن منازعه در ملک نیست [illegible]

[illegible] یا من لا شریک له فی الملک
کل ملوک ولا تضاد فی حکمک وضدیت کرده نمیشوی در
حکمت که کسی ضد حکم تو را حاکم نبود ولا یعترض علیک
احد فی تدبیرک واعتراض نمیکند بر تو حق اعتراض در
اراده و مدار و بر تو احدی در تدبیر امور بندگانت و تقدیر آنها
بر حسب اراده است و اصل تدبیر ماخوذ است از دبر بمعنی آخر و آن
در عرف حق تعبیر است از نظر و فکر کردن در آنچه آخر کار آن
منتهی میشود که تدبیر لک الخلق والامر مخصوص است عالم
و عالم ارواح ایجاد و تصرف میفرمائی در آنها هر نحو که بخواهی
تبارکت یا رب العالمین عالی و متعالی شدی در وحدانیت
در الوهیت در عالم نزول [illegible]
شده است خیر و برکت تو ای خالق و سید و مالک عالمها است
احسن الخالقین تو بهترین خلق و تقدیر کنندگانی از رضا
پرسیده شد که آیا غیر از خالق حسن خالقی هست فرمودند که خدا
فرموده است تبارک الله احسن الخالقین و خبر داده که در بندگانش
خالقین و غیر خالقین هستند از آنها است عیسی که خلق کرد
از گل شکل هیئت مرغ باذن خدا و مرغی است خلق کرد برای
آنها که قوم او بودند [illegible] که از برای آن صدائی بود انتهی [illegible]

اسم ربيف از جمله ادله مغفرت است بر خلاف اعمال يا رب هذا
مقام من لاذ بك واستجار بكرمك وألف
احسانك ونعمك اى سيد من اين مقام كسى است در اين مقام
كه التجا آورده شود و امان خواهى بكرم تو و الفت دانش گرفته
باحسان و نعمتهاى تو يعنى من صاحب اين صفتهايم پس باقى به مقتضاى آنها دعوى
ان سعه فرما و انت الجواد الذي لا يضيق عليك
عفوك ولا ينقص فضلك ولا تقل رحمتك
و تويى بس سخى چنانكه تنك نميشود بر تو عفو فرمودن تو
گناهكاران را و ناقص نميشود فضل و كرم تو و كم نميشود رحمت تو
وقد وثقنا منك بالصفح القديم والفضل
العظيم والرحمة الواسعة و تحقيق اعتماد كرده ايم
از تو بصفت اعراض از گناه گناهكاران كه از ازل صفت ذات
تو است و بفضل بزرگ و رحمت واسعه تو افتراك يا رب
تخلف ظنوننا او تخيب آمالنا با وجود اين مراتب
خبر ده مرا اى رب من آيا بخلاف ظن ما با ما رفتار ميفرمايى يا
محروم ميفرمايى آرزوهاى ما را در تحقيق افتراك همزه للاستفهام و
الف للتقريب و بعضى گفته اند همزه ... في نسخة البحار في اسناد ...
الفوقهم كلا يا كريم ليس هذا ظننا بك ولا
هذا

هذا اطمعنا فيك چنين نيست اى رب كريم نيست اين
ظن ما نيست و نه اين است طمع ما در تو يا رب ان لنا فيك
املا طويلا ان لنا فيك رجاء عظيما اى سيد
من بدرستى ما را در تو آرزوى دراز است بدرستى ما را در
تو اميد بزرگ است و اين آرزو و اميد سبب شد عصيناك
ونحن نرجو ان تستر علينا ودعوناك
ونحن نرجو ان تستجيب لنا نافرمانى كرديم ترا
با آنحال اميد داريم اينكه بپوشى يعنى ببخشى آنرا بر ما و نداكرديم
ترا در حال آنكه ما اميد داريم آنكه مستجاب فرمايى دعاى ما را
(پس معلوم شد كه مراد از آمال همان معنى رجاء است ...
اينست عدم ذكر عطف در ان لنا فيك رجاء و مخصوص
فرمودن رجاء بذكر در دو فقره عصيناك و دعوناك و در ...
فحقق رجاءنا يا مولانا پس محقق و ثابت فرما اميد
ما را اى مالك و سيد ما فقد علمنا ما نستوجب
باعمالنا پس بتحقيق خود دانسته ايم آنچيز را كه مستوجب
و سزاوار ايم آنرا بسبب اعمال ناشايسته خود ولكن علمك
فينا وعلمنا بانك لا تصرفنا عنك حثنا
على الرغبة اليك وان كنا غير مستوجبين
ميسوا ... صاحب ... و ناصر و منعم و ... عبد و عتيق

لِرَحمتِكَ باینکه ما خود هیچ خود را میدانیم که از آن است و
استحقاق رحمتی نداریم و لیکن باز همه از ما مقام و رغبت اندوایم برای
انست که علم ذاتی تو در ضمیر ما که نافرمانی تو را از چه میکنیم
و ذوالسنن ما اینست که بر بیگردانی ما را از خود حظ با حرص کرده
است از سبب بسوی تو اگر چه بوده ایم ما غیر مستحقها رحمت ترا
و محتمل است که مراد از رغبت رغبت در دعا باشد و آن است
که بگیری بطن دو کف دست را بسوی آسمان و در مقابل رو و بیان
کرده است از اسباب ترجیح و شرایط دعا که در شرح مناجات
رابعه وَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَيْنَا وَعَلَى الْمُذْنِبِينَ
بِفَضْلِ سَعَتِكَ و تو اهلی و سزاوار اینکه جود فرمایی بر ما
و بر سایر گنهکاران با فضل وسعت رحمت فَامْنُنْ عَلَيْنَا
بِمَا أَنْتَ أَهْلُهُ پس انعام فرما بر ما با آنچیزی که تو اهلی و سزاوار
آنی ان الهدایا علی مقدار مهدیها وَجُدْ عَلَيْنَا
فَإِنَّا مُحْتَاجُونَ إِلَى نَيْلِكَ وجود فرما بر ما پس
محتاجیم بسوی عطای تو یا غَفَّارُ بِنُورِكَ اهْتَدَيْنَا
ای خداوند بسیار بخشنده با شعاع نور ذات
مقدس تو که نور سموات و ارض است هدایت یافتیم بسوی
معرفت و توحید تو و این فقره مبارکه بنابراین تقدیر
ای عرفک

بک عرفناک در باب دل ... دانه بدانه خواهد شد در دولت
لطریق لمی یا بنور آثار آفاق و انفس از باب
برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست معرفت کردگار
پس اشاره میشود با مثال امر یرجع الی الآثار کما قرئ فی دعاء عرفه
و علیهما السلام فی کل لیل و نهار و احاده ... باستدلال انی والظاهر هو
الاول عند اولی الابصار و علی الثانی منع الحصر کما مر و لا حاجة الی التکرار
وَبِفَضْلِكَ اسْتَغْنَيْنَا و بسبب باری فضل تو بی نیاز
شدیم از غیر تو یا لطف بی نیازی کردیم یا مغنی من استغنا پس
بی نیاز کن ما را از ما سوای خود وَبِنِعْمَتِكَ أَصْبَحْنَا وَأَمْسَيْنَا
و صبح بت و با شام نمیبت یا بسبب نعمت تو داخل در صباح و
مسا شدیم یعنی همیشه نعمت تو با ما بود و لو لم یکن الا نعمة الایجاد
لکفی خصوصا اذ لا یمکن تعداد الاشیاء کیف و النعمة فی کل لحظة
و لمحة لا تحصی ذُنُوبُنَا بَيْنَ يَدَيْكَ نَسْتَغْفِرُكَ اللَّهُمَّ
مِنْهَا وَنَتُوبُ گناهان ما در حضور علم حضوری ذاتی تو
ظاهر و پوشیده نیست دور از انعام تو که حاجت تفصیل ندارد طلب
آمرزش میکنیم از تو ای خدا از آنها و برمیگردیم از آنها بسوی تو
تَتَحَبَّبُ إِلَيْنَا بِالنِّعَمِ وَنُعَارِضُكَ بِالذُّنُوبِ
ای خداوند براوفت و مهربانی که تو اظهار دوستی میفرمایی
بکرم ... عفو ... در مقام

یا کرم خود را محجوب یا منمایی بنا بر آنکه تفعل برای تخفیف باشد خود
را برای ما دوست بگیری بنا بر آنکه برای اتخاذ باشد
ای تعذر بر این تحبب را بواسطه نعمتهای خود بر ما سبقی دعا بحجه
بندگان با شرم و حیاییم که در مقابل این معارضه نکنیم با
تو بواسطه گناهان که بدرگاه جلالت تا آریم در همان مضمون را
تاکید میکند ما بعدش که عرض مینماید خیرک الینا نازل
وشرنا الیک صاعد خیر و نعمت تو از آسمان رحمت
بسوی ما فرود آیندگان فرود آینده و شر با نفوس خبیثه ما
ما است بسوی آسمان قدس تو بالا رونده است و همیشه مرسل کرام
کاتبین چنانچه عرض مینماید ولم یزل ولا یزال ملک
کریم یاتیک عنا فی کل یوم بعمل قبیح و همیشه
بوده و همواره خواهد بود فرشته [illegible] تکلیف
نموده ام تا وقت مرگ ملک کریمی تا بد بتواند با در هر
روز که مراد اعم از شب است یعنی قبیح [illegible] تقایح
است و مقصود از ملک کریم حفظه اعمال است که حضرت حکیم
رئوف محض لطف بر بندگان خود یعنی تقریب لطف و
تبعید از معصیت این ملائکه را بر ایشان موکل فرموده که اعمال
خیر و شر ایشان را بنویسند و ملک در روز کم صاحب یمین است

حسنه را می

حسنه را مینویسند بمجرد فعل آورده و بمحض قصد حسنه بدون فعل حسنه
دیگری صاحب شمال است که سیئات را مینگارد بعد از ساعت
ساعت که فعل آورده چون صاحب یمین را خدا او را امیر صاحب
شمال قرار داده لهذا نمیگذارد که او سیئه بنده را بمجرد فعل
بنویسد بلکه هفت ساعت تاخیر بیاندازد یا شاید توبه پس اگر در آن
مهلت آن بنده بمبرت توبه انابت نکرد آن وقت همان
یک سیئه نامه عملش ثبت میشود و بهمین تحریرات در اکثر
و بهمین اشاره است قوله تعالی له معقبات من بین یدیه ومن خلفه
یحفظونه من امر الله بنا به علی قول الاکثر و گفتیم که این محض از باب
لطف است زیرا که وقتی که بنده دانست که همه اعمالش از خوب
و بد ضبط میشود و در حضور حضرت دادرس عرض میکنند
البته [illegible] خط بنده را از معاصی باز دارنده [illegible]
داد و ارکشنده تر خواهد بود و الا حضرت حق جل و علا عالم بر
سر و اخفی را حاجت نمیگذارد مستوفی بر پا فرمود خاک بر سر ما
در دی با اسپاه که با وجود این همه لطف الی آخر منتهای
بیحیائی است و هیچ شرم نکنیم و خجلت ~~[illegible]~~ در وجه تسمیه ایشان
کاتبین کرام فی قوله تعالی و ان علیکم لحافظین کراما کاتبین و بیان
اشاره فرموده این بزرگوار در قولش ملک کریم گفته از کرام

برای آنست که آنها زمانیکه می نویسند حسنه را بالا میبرند آنرا بسوی آسمان

باب ثالث و عرض مینمایند آنرا بر حضرت عزت جلیل رحیم رحمن

و معهذا خودشان هم شهادت میدهند و عرض مینمایند که

یا الهنا فلان بنده است حسنه چنین و چنان کرده و وقتیکه

سیئه از بنده می نویسند آنرا بالا میبرند بسوی آسمان با

اندوه و پریشانی پس سفر با بر حضرت یزدان و دانای هر

نهان و آشکار که چه کرده است بنده من پس ساکت

میشوند در جواب شنیده شدند تا اینکه سؤال سفر را هر چه باره که

باره پس عرض میکنند الهنا تو ستار العیوبی و بندگانت را امر

فرموده که عیبهای یکدیگر را بپوشانند بپوشان عیب

آنها را و نوشته علام الغیوب و با نجمه نا رسیده میشوند کرام

کاتبین و بهمانا مغفرت شریفه اشاره است باینکه حدیث

احمدیست رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده که قال الله جل جلاله یا ابن

آدم ما تنصفنی اتحبب الیک بالنعم و تتمقت الیّ بالمعاصی

خیری الیک نازل و شرک الیّ صاعد ولا یزال ملک کریم یاتینی

عنک کل یوم بعمل غیر صالح یا ابن آدم لو سمعت وصفک من

غیرک وانت لا تدری من الموصوف لسارعت الی مقته

یا ابن آدم اذکرنی حین تغضب اذکرک حین اغضب فلا امحقک فیمن امحق

الحق

لا رجعی تیغ کماهی

عیب ... نقلک ع

الحق بعبارت اینکه حال واقع بیان خود و خدا را عرض نمودن

مقتضی این بود که دیگر خدا امتحان شدند هر کسیکه عملش را ابلا شد

نهد و اتمام او در حلیم و رحمن رحیم باز آنرا او در رفع کند ز رشته آن

در خبر ایمان نمیدانسته نهد او در مقام امتنان اکرم سبحان

عرض مینمایند که فلا تمنعك ما یأتی منا عن ذلك

من أن تحوطنا برحمتك و تتفضل علینا بآلائك

یعنی با اینکه حال چنین بود همانا پس مانع نمیکند ترا آنچه که

باید بنوازی ما را ازین قبیل عملها از احاطه کردنت ما را با رحمت

خود که اشاره است بمغفرت آن و از تفضل فرمودنت

ما را با نعمتهای بیکران پس در مقام اظهار بزرگی حلم

و کرم واجب اظهار و هنگام علمی تسبیح و تقدیس با لطف

عرض نمود فسبحانك ما احلمك و اعظمك

و اکرمك مبدئا و معیدا یعنی

پس تسبیح و تنزیه مینمایم ترا بتسبیح و تنزیه خودت و ذات مقدس

خود را یعنی آن تسبیحی که سزاوار ساحت عزت است از من نیاید

و ترا تسبیح من نشاید بلکه تسبیح میکنم ترا با همان قسم تسبیحی

که خود خودت را کرده کاشانا ما کان چه قدر حلیم و بردباری تو

و چه قدر بزرگ و بزرگواری تو و چه قدر کریم و کریمکاری تو

گر آن اسم مصدر است مصدر با خود از تسبیح و مصدر فعل غیر مستعمل بود و لیکن ضعیف است و اکثر در غالب استعمال نشود مضاف بسوی اسم ظاهر یا ضمیر اضافه در المصدر الی الفاعل و گاهی مضاف شود و غیر منصرف میشود پیدا و این وجه علمیت غیر منصرف یکی میشود زیرا که اطلاق اضافه میشود و در زمانیکه کلام باآن مصدر شده پس عقب قصد میشود با آن تنزیه از نقص که کلام مبنی است از آن سبحانک لا علم لنا سبحان الذی

ثانیه اینکه اسم بدایه است و هم اعاده کرده بعد اخری در جمله
غب رجعی یا الله گریست ای ما هم در این دار دنیا است که بعد ما
در این جا آورده و هم در این جا نیز عقبی که بجهة اعاده ارواح بسوی
اجسام دمی به هیبا فرموده تقدست اسمائک یا
و پاکیزه شده است نامهای تو از آنست که فرموده تبارک اسم ربک
سبح اسم ربک فسبح باسم ربک العظیم فکلوا مما ذکر اسم الله علیه ولا
تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه واذکروا اسم الله علیه واذکر اسم ربک وامثالها
و ظاهر اینست که اینها از باب تعظیم است زیرا جائیکه اسم مطلق بر
ذات صاحب اینهمه شئونات گردید بسمی بطریق اولی چنین خواهد
وجل ثناؤک خیلی بزرگ شده آن ستایشی که سزاوار تو
از اینست که معبر نیست و هو افصح من نطق بالضاد و در بعد
لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک وکرم صنائعک
و فعالک بکو پسندیده و بسیار نفع شده صنایع و عطایای تو و کار
های تو انت یا الهی اوسع فضلا و اعظم حلما من
ان تقایسنی بفعلی و خطیئتی تو ای خدای من فضل تو
وسیع تر و حلم تو بزرگتر است از آنکه اندازه نمائی با فعال و خطاهای
که در مقابل آنها من کیفر دهی و مجازاة نمائی بلکه فضل و حلم گذاشتۀ تو
آنست که مطلق اسم کنه در بیماری و محض فضل و کرامت بر وی بخشائی

و احتمال میرود که مراد از فعل اعم از حسنات باشد بین سیئی الی ان شود
که تو ام اسم نباید بقدر رحمتم نشود و بلکه بیشتر از بیشتر گردد
فالعفو العفو العفو سیدی سیدی سیدی طاهر
اینست که امثال العفو در بیجه مراتع مثل الغوث الغوث در
دعاء جوشن منصوب باشند بتقدیر اطلب شده و از این است
العفو سه صد در قنوت نماز وتر و سیدی هم که نداء ای
مضافست بتقدیر یا و اینهمه تکرار از برای تاکیدات که تقاضای
مقام است اللهم اشغلنا بذکرک ای خدا مشغول
بفرما ما را بذکر خودت جلی یا خفی زیرا که آن نور روشن دل
صدرش و سبب حیوة قلب است برای آنکه غذای وی است
و سبب قرب است از وصل حق است وگرنه این قسم بجهت اهمال حصول
وصل است انا جلیس من ذکرنی یا من ذکره حلو و فی الدعاء اللهم
اذقنی حلاوة ذکرک قال تعالی رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله
اجد الملائکة فی هواک لذیذة حبا لذکرک فلیلمنی اللوم
سر رشته دولت ای برادر بکف آر وین عمر گرامی بخسارت مگذار
یعنی همه جا با همه کس در همه کار میدار نهفته چشم دل جانب یار
و اینهمه شئونات ذکر آنوقتی موجود و مشهود است که شرایط وی
باشد والا محض لقلقه زبان را شان چنانی ندارد
و قلبی بحبک متیما

بیاس توفیق خاص خود
والذاکرین الله کثیرا والذاکرات
اگر سیف تماما هست

واعذنا من سخطك و پناه بده ما را از عذاب و دوری
خدای که نتیجه و غایت غضب است زیرا که غضب اگر انفعال است در حضرت حق
محال است و مجتنب است در نظر واجرنا من عذابك
و امان بده ما را از عذاب و ارزقنا من مواهبك
و روزی فرما ما را از بخششهای خود وانعم علینا من فضلك
و نعمت بده ما را از فضل خود وارزقنا حج بیتك و روزی
فرما ما را حج خانه خودت را که کعبه است محض تعظیم و تشریف آن کعبه
مبارکه بخود نسبت داده چنانچه در نظر است وزیارة قبر
نبیك صلواتك و رحمتك و مغفرتك و
رضوانك علیه و علی اهل
بیته انك قریب مجیب و روزی فرما ما را
زیارت قبر پیغمبر را که غایت صلوات و رحمت و مغفرت
و برکتهای تو که عبارت باشند از اعتنا و اظهار شأن بصحبه علیه
و نعمت و زیادی درجه و رفعت مقامات برا[illegible] و بر خانه دان
او که ائمه هدی صلوات الله علیهم باشند باد بدرستی که تو نزدیکی به
بندگان بعلم ذاتی خود و پاسخ کننده دعای آنها را
چنانچه فرموده فانی قریب اجیب دعوة الداع و اصل حج
بمعنی قصد است و زیارت [illegible] قصد است [illegible]
[illegible]

ارزقنا

ارزقنا عملا بطاعتك و روزی فرما ما را کار کردن
بفرمان برداری و توفنا علی ملتك وسنة رسولك
علیه السلام و بمیران ما را در کیش خود و بر طریقه پیغامبر
که فرستاده و گرده های او باشند که او باد تحیت و با او باد رحمت
اسلام شد که از اسماء [illegible] است و اصل ملة آنست که وضع کرده و نهاده
است از اضداد بر زبان انبیاء تا برسند بندگانش بواسطه آن بجوار
قرب حق تعالی و لغة است [illegible] و لا الکاد توحید مضافة الی الله و لا الی آحاد
امة النبی [illegible] افول [illegible]
[illegible] از قسم این اندرست همین قول شریف [illegible]
سنت اللهم صل علی محمد و آل محمد ای خدا رحمت [illegible]
آل محمد [illegible] واغفر لی
و لوالدی و بیامرز من [illegible] وارحمهما و رحمت کن آنها را کما
ربیانی صغیرا مثل رحمت آنها بر من که بود وقت [illegible]
حال خوردی [illegible]
را برای آنچه [illegible] واجزهما
بالاحسان احسانا و بالسیئات غفرانا و مزد بده آنها را بواسطه [illegible]
و با در مقابل [illegible]
مقابل [illegible] اللهم اغفر للمؤمنین و

المؤمنات والمسلمین والمسلمات خبر احتمال دارد یکی آنکه مراد
با مؤمنین خاصان از آنها و با مسلمین و مسلمات ضعیفان باشند از رجال و نسا و
ولدان دوم آنکه مؤمنین و مؤمنات اهل طاعت باشند و مسلمین و مسلمات
اهل کبایر از فرقه امامیه باشند سیم آنکه مؤمنین و مؤمنات مردان و
زنان قابل ولادت باشند و لوازم عاصین که ایمان بالمعنی الاعم اراده
شود و اما مسلمین و مسلمات با همان مؤمنین و مؤمنات باشند که تأکید و
ذکر شده و یا آنکه از امم سابقه با ایمان به پیغمبر خود مرده باشند یا آنکه
مؤمن اصطلاح خاص شده باشد و بعین است مرجئه امامیه و یا خود از
همین است پیش از نصب و تنصیص امیرالمؤمنین علیه السلام و یا پس از شیوع
و نشر خبر بدون اطلاع صحیح رحلت کرده باشند الاحیاء منهم
والاموات زندگان از ایشان و مردگان [illegible] بسبب [illegible] تابع
بیننا وبینهم بالخیرات تابع فعل امر است از باب مفاعله [illegible]
[illegible] که متعدی است چنانچه اغفر در باب افعال و تفعیل [illegible]
است و باء در بالخیرات یا بمعنی فی یا مع است چنانچه [illegible]
روایت شده و یا از برای سببیت و یا استعانت بوده باشد و [illegible]
بمعنی چنین خواهد که تابع نما میان ما و آنها را در اعمال خیر آنها ما
در جریان خیر آنها یا بسبب کردن ما اعمال خیر مثل آنها و یا بواسطه آن
[illegible] مراد آنکه چنانچه از آنها اعمال خیر و افعال

صادر

صادر میشود و یا شده است از ما هم بشود و ظاهر است که اتباع
بمعنی بردن مجاز است چنانچه میگویند تابعت فلان و فلان را
بمعنی است [illegible] و [illegible] محتمل است که [illegible]
[illegible] باشد که گاهی باب مفاعله از برای جعل [illegible]
[illegible] باب افعال و تفعیل نحو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خواهد بود که [illegible] و منهم [illegible]
مراد همان است که ذکر شد و محتمل است که تابع لازم بوده باشد
و بین ظرف بوده و باء از برای تعدیه باشد و معنی آنکه [illegible]
[illegible] در میان ما و آنها خیرات [illegible] خیرات
[illegible] ما با آنها برسد و این معنی [illegible] است که در نظر بعضی اظهر بوده
باشد اللهم اغفر لحیّنا خداوندا بیامرز زندگان ما را
ومیّتنا مردگان ما را وشاهدنا حاضر شوندگان ما را
وغائبنا و ناپیدایان ما را وذکرنا واُنثانا مردان ما و زنان
ما را صغیرنا وکبیرنا خورد و بزرگ ما را حُرّنا ومملوکنا
آزاد و بندگان ما را کذب العادلون بالله وضلّوا
ضلالاً بعیداً وخسروا خسراناً مبیناً

در دروغ گفتن شریک قرار دهند کسانی مر خدا را و گمراه شده اند
گمراهی دور و در زیانکار شده اند زیانکاری آشکار و این عادل
مشتق از عدل است بمعنی مثل و ظاهرا مراد از عادلان
طایفه یهود باشد که گفتند خدا فارغ شده است از فعل با کمال و ما یکون در از
نقد بر روند بر وفق جف القلم از شقی و سعید که دیگر دعا بکار نیاید و یا اینکه
خدا روز شنبه کار نکند است که خدا و در رد آنها فرموده است کل یوم
هو فی شأن و رسول خدا صلی الله علیه فرموده از شأن است که بیامرزد
گناهی را و بگشاید اندوهی را و بلند گرداند قومی را و پست کند دیگری را
و محل است بیان این حصر بشود قول ایشان که گفتند ید الله مغلولة در رد آنها
بقوله غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف
یشاء الله پس وجه مناسبت این کلام حقیقت الاسلام امام انام در تمام
انجه آنحضرت اند دعای عام تعویض اللهم عفر لحنیه و شنیع کرد عوض
منمایر انچه طایفه یهود که برای عقیده هستند و میگویند که دیگر کار تمام
است و دیگر دعا فایده ندارد و دروغ گفته اند و عقیده ما چنان
نیست کل یوم هو فی شأن چنانچه خود خبر داده پس از جمله شئونات
مغفرت ایشان را قرار بده است انچه فهم قاصر فقیر بان رسیده نمود
والله اعلم اللهم صل علی محمد وآله وختم لی بخیر باخر
برسان برای من آخر دنیا همه امور مرا باخیر و دعای آخر روز
جمعه

جمعه است یا من ختم النبوة بمحمد صلی الله علیه وآله اختم لی یومی هذا
بخیر و شهری بخیر و سنتی بخیر و عمری بخیر واکفنی ما
اهمنی من امر دنیای و آخرتی و کفایت و بسنده
فرما مرا بهر آنچه مرا که مرا مضطرب و اندوهگین نماید از کارهای
دنیا و از کارهای آخرتم من اهمه الامر اقلقنی و احزننی یا بهر آن
امری که من بان عنایت کرده شده و قصد کرده شده بیوم
بحیثیت و حدیثه بالفم حرف بزنم در باب او من اهمه الامر اذا
عنی به بحدیث نفسه و از این است که گفته میشود فلان کار
مهم است و فلان مهم نیست از قبیل اول یا ثانی ولا تسلط
علی من لا یرحمنی و مسلط مگردان بر من کسی را که رحم
نکند واجعل علی منک واقیة باقیة
و قرار ده برای من از حفظ و حراست خودت جنه و یا خصلت
نگهدارنده از شر و آفات که همیشه باقی باشد من در
ملک ابدانیه و یا مشوبه است و سیانه واقیه و باقیه حاشیه
ولا تسلبنی صالح ما انعمت به علی و نستانی از
من بگوی که انعام فرموده بان بر من از عقل و ایمان و
سایر اعضا و قوی و جوارح است و در بیان است دعا
و اجعل نفسی اول کریمة تنتزعها من کرائمی یعنی با جان والم

چیزی از آن چیزهای نیکو باشد که برحمت دانم فرستاده که ناقص باشم
اشاره شد بآنکه اضافه صالح بسوی ما از قبیل اضافه صفت بسوی موصوف
است وارزقنی من فضلک رزقا واسعا حلالا طیبا
و روزی فرما مرا از فضل خود روزی فراخ فراوان حلال پاکیزه
توصیف رزق با حلال یا از قبیل صفت مؤکده است بنا بر آنکه
حرام رزق نیست و مخصصه است اگر قائل باعم باشیم و اقوی اول است
اللهم احرسنی بحراستک خدایا نگهدار مرا از بلاها
و از شر اشرار جن و انس و نفس اماره بنگهداری خود یا بتوسط
ملکهایی که موکلند بر حفظ انسان ولا در وقت مجیء قدر تخلیه نکند
آن را است زیرا که مراد این باشد که مقدر مراد از توقف ترک نمایند
و مثل این است قوله واحفظنی بحفظک واکلأنی بکلائتک
وانما قوله وارزقنی حج بیتک الحرام فی عامنا هذا
وفی کل عام یعنی روزی فرما مرا حج خانه محترم در امسال
و در هر سال ما ابقیتنا مادامی که باقی گذاشته دنیا ما را
وارزقنی زیارة قبر نبیک صلواتک علیه وآله وائمته علیهم السلام
... ولا تخلنی من تلک المواقف الکریمة والمشاهد
الشریفة و خالی مفرما مرا از این ایستادنگاههای نیکو ... سند
و از این حضور رکابهای عالیشان و اطلاق موقف ... دهند

بر این اماکن مقدسه بجهت آنست که حجاج و زوار در بلاد مکه و بلاد دیگر
انبیا و اولیا ... و یا آنکه آنها در آنها ... حاضر شوند بر
اللهم اجعلنی منهم حیا و میتا یعنی بجز آنها و حرمت محمد و آله و قبل حضرت
ولا تخلنی ... از قبیل ... ای آنها را ... خالی ... شده در
رمضان ولا تخلنی خلا من تلک المواقف الکریمة ... و قبل جمیع ...
در هر روز و آن جای است که ... خالی ... اللهم وتب
علی حتی لا اعصیک خداوند مرا ... و الهام فرما ... توبه
... توفیق توبه ... که در ... فرما ... کلام ... ثم تاب
ثم تاب علیهم ای لا بهم التوبة و یا قبول فرما توبه مرا ... تا
الله علیه لو اقبل توبه و این قبول توبه واجب است ...
انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب فاولئک یتوب
الله علیهم ... ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر
احدهم الموت قال انی تبت الآن ... کتب ربکم علی نفسه الرحمة انه
من عمل منکم سوءا بجهالة ثم تاب من بعده واصلح فانه غفور رحیم پس عبد را
... حضرت ... از باب تاکید است مثل اللهم صل علی محمد و آل
محمد و مثل طلب روزی بقدر کفاف با وجود ... و یا از باب ملاحظه
کمال ادب است ... بنده ...
... که تو فلان چیز را بر خود واجب و لازم فرموده پس ...

حکما بان معنی خواهی فرمود علیه السلام انا ملک ملک توست و بنده مملوک تو
است تفعل ما تشاء و تحکم ما ترید فهذا آنکه تو بر خود واجب گردانیده
سخن تو را ای تو بر سبیل سؤال و التماس دهند دعا خواهش مینمایم و محتاجین
است حال اگر قائل شویم بقول بعض که گفته مراد از قبول توبه اسقاط
عقاب است و گفته است که این از مجمع علیه علماء اسلام است خلاف در
این است که آیا این اسقاط واجب است بر خدا چنانکه اگر بعد از توبه عقاب
نماید ظلم است و یا آنکه این اسقاط از باب تفضل و کرم است معتزله برای کلام
داشت ... بر ثانی و بسوی آن رفته طوسی ره در اقتصاد و علامه در بعض
کتب کلامیه و طوسی ره در تجرید توقف کرده انتهی اقول اما قول بأنکه
حتی لا اعصیک پس از آن دو مطلب مستفاد میشود یکی آنکه اشاره بوده
باشد بآنکه توبه و یا قبول توبه که میخواهم از کلیه معاصی بوده باشد
که دیگر ابدا هیچ قسم و نوع و فردی از معاصی معصیت مرا نکرده باشم
نه آنکه ... توبه برده باشم و دیگری آنکه اشاره است بآنکه فرد کامل
توبه بوده باشد چنانکه برگشتن بان معنی ... بوده باشد مثل
بودن برگردانیدن شیر دوشیده به پستان چنانچه امیر مؤمنان علیه السلام
در حقیقت اجزاء توبه که کدام فرد کامل آنست ... باید و ان تعزم ان لا تعود
و مجهول است اشاره بآنکه این توبه که از تو میخواهم است حتی لا اعصیک
لازم لا ینفک است بنا بر آنکه گفته میشود تا آنکه ... اغفر له ما تقدم ...

المصنف ثم محل کلام ما ورد ... بر آنست مرحومه و المعنی ...
و العمل به و تخشیک باللیل و النهار ~~...~~
~~...~~ ... شوق ... و خوف خشیت
خود ... مرا ای پروردگار ...
پس بار در مقام وحشت و دهشت و وله از باب ... سؤال ...
الهی ما لی کلما قلت قد تهیأت و تعبأت
و قمت للصلوة بین یدیک و ناجیتک القیت
علی نعاسا اذا انا صلیت و سلبتنی مناجاتک اذا
انا ناجیت ای معبود من هر گاه جهت ... گفتم ...
و تسلیه نفس خود گفتم ... نفس نمودم که حالا تحقیق مهیا شده ام
برای عبادت و آماده گردیده ام بمقام مناجات ... هیچ
مانعی ندارم اینرا گفتم و ایستادم برای نماز در حضور تو و مشغول
مناجات شدم در این حال انداختی بر من ... خواب ... که
هیچ ... ما نیکه نماز میکردم و یا شکنم ... میشوم ...
از من مناجات ... میکردم و یا شکنم ... خیال
سر ... غفلت سبب ... علاج ...
زبان حال ... شخص ... سبب آنکه ... *
این نسبت بآنحضرت ... ارشاد ... نسبت ذنب بخود ...

باز از اين قبيل عرض مينمايد مَالِي كُلَّمَا قُلْتُ قَدْ صَلَحَتْ سَرِيرَتِي وَقَرُبَ مِنْ مَجَالِسِ التَّوَّابِينَ مَجْلِسِي عَرَضَتْ لِي بَلِيَّةٌ أَزَالَتْ قَدَمِي وَحَالَتْ بَيْنِي وَبَيْنَ خِدْمَتِكَ يعني چه چيز است مرا كه

هر زمانيكه در نزد خود گفتم كه ديگر نيكو شد اعمال [illegible] من

و نزديك شد [illegible] بمجلس هاى توبه كنندگان مجلس من

(يعني شبيه آنها شدم يا اينكه همنشين و معاشر ايشان خواهم شد)

دور [illegible] چنانچه رسول اكرم صلعم [illegible] اللهم اجعلني من

التوابين در دعاى [illegible] اللهم اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين

و لكن با نتيجه بوده كه هر روزي هفتاد بار استغفار ميكرد [illegible]

صغيره و كبيره [illegible] از ايشان صادر نميشد [illegible] عليهم السلام

احتمال [illegible] در اين نسخه ها در عجالة النظر در شرح مناجات

اولى بوجه اوفى [illegible] شده است) عارض شد مرا

بلائى [illegible] انتهى (از امراض جسمانيه يا از عوائق نفسانيه)

كه زائل ساخت قدم مرا از آن مجالس و حايل شده ميانه من و

ميانه بندگى تو (الحاصل) سَيِّدِي لَعَلَّكَ عَنْ بَابِكَ طَرَدْتَنِي وَعَنْ خِدْمَتِكَ نَحَّيْتَنِي اى [illegible]

[illegible]

وَرَأَيْتَنِي مُسْتَخِفّاً بِحَقِّكَ فَأَقْصَيْتَنِي باشد ديدى مرا [illegible]

سبك شمارنده حق [illegible] ذات مقدس [illegible]

در حضورم [illegible] اَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُعْرِضاً

عَنْكَ فَقَلَيْتَنِي باشد نمودى مرا [illegible]

در حضور [illegible] اَوْ لَعَلَّكَ وَجَدْتَنِي

فِي مَقَامِ الْكَاذِبِينَ فَرَفَضْتَنِي باشد يافتى مرا در مقام [illegible]

گويان [illegible] در زبان دل [illegible]

پس ترك كردى مرا [illegible]

[illegible] ان الكذب [illegible]

اَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي غَيْرَ شَاكِرٍ لِنَعْمَائِكَ فَحَرَمْتَنِي

باشد ديدى مرا [illegible] پس محروم [illegible] مرا عن ابي عبد الله ع قال

مكتوب في التوراة اشكر من انعم عليك وانعم على من شكرك فانه لا

زوال للنعماء اذا شكرت ولا بقاء لها اذا كفرت الشكر زيادة في النعم

وامان من الغير اَوْ لَعَلَّكَ فَقَدْتَنِي مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ

فَخَذَلْتَنِي باشد مفقود يافتى مرا از مجالس علماء [illegible]

[illegible] النظر الى وجه العالم [illegible] قال صلى الله عليه وآله

[illegible] عند العالم [illegible] تبارك [illegible]

[illegible]

كان لا يجلس في اصحابه فدعى عليه ما ليس له قدرة عنه ولم يخبره احد حتى
سأل عنه جبرئيل فقال له هو ذا عند الباب قد مسخ قردا فخرج موسى الى الباب
ودنا الى مصلاة قال يا رب صاحبي وجليسي فاوحى الله اليه يا موسى لو دعوتني حتى
تنقطع ترقوتاك ما استجبت لك فيه اني كنت حذرته عما فعل فصنعه وكان
العبرة او لعلك رايتني معرضا في الغافلين فمن رحمتك
ايستني باشد بديدى مرا روگرداننده از طريق ذكر تو و حاضر
شونده در حلقه غافلان پس از رحمت خود بی نصیب فرمودی او لعلك
رايتني آلف مجالس البطالين فبيني وبينهم خليتني يا باشد
ديدى مرا انس والف گيرنده مجلسهای باطلان پس ميان من و ميان ايشان واگذاشتى
او لعلك لم تحب ان تسمع دعائي فباعدتني يا باشد
نبود دوست داشتى اينكه بشنوى دعای مرا پس دور فرمودی
او لعلك بجرمي وجريرتي كافيتني باشد بد تو بواسطه فعال غير
نفع وارتكاب ... بنده ... در ذات مقدس ... حادث
نميشود ... انتقام ... هرگونه عقوبتی که بر بنده ...
... بمقتضای حكمت بالغه ... مجازات
بزرگى اين مجازات ... در مقابل جرم و جريره ... پاداش دادى
او لعلك بقلة حيائي منك جازيتني

باشد بد تو بسبب بی شرمی و آزرم از تو موجب اعمال نارشتم و
بمقتضای نا فرمانيم انچه تو خداوند مالك جبروت و صاحب
رحموت بلی پس در مقابل و برابر اعمالم پس جزا دادی مرا
فان عفوت يا رب فطالما عفوت عن المذنبين
قبلي پس اگر بيامرزى مرا اى رب من پس نيست عجب
زيرا كه بس بسيار روزگار شده كه عفو فرموده از گنهكاران پيش
من وبل ... ذلك ... الى المسيئين ...
المعتدين اين سخن ... ما كافه ...
بود پس بسيار بوده عفو فرمودن تو خواهد بود پس ... فرمود
عفوش ... خود لان كرمك اي رب يجل عن
مجازاة المذنبين وحلمك يكبر عن مكافاة
المقصرين ... كرم و نيكوكارى تو ...
از پاداش گنهكاران و حلم و بردبارى تو بزرگوار است از
... فانا عائذ
بك ... پناه برنده ام از عقوبت ... تو بجودت ... و
هارب منك اليك ...
متنجز ما وعدت من الصفح عمن احسن

بِكَ ظَنّاً إلهي أنْتَ أوْسَعُ فَضْلاً وَأعْظَمُ حِلْماً
مِنْ أنْ تُقايِسَني بِعَمَلي گذشت شرح اجمالی جمله أوْ أنْ تَسْتَزِلَّني
بِخَطيئَتي یا بلغزانی و بیفکنی مرا بسبب خطائی که کرده‌ام یا پسترلنی مجاز
بوده از تسخوفی بعلاقه مشارکت در لرزیدن یعنی ترسانی مرا با عذاب
بسبب گناهم با آنکه صاحب زلل و لغزش بشماری مرا بسبب خطائم بلکه بمقتضای
فضل و رحمت ایت که لغزش را عفو فرمائی و مراد در جرگه صاحبان لغزش شماری
و در جریده آنها ننویسی مثل قول تو استکبرته و استعظمته ای شمردمش بعنوان او را
صاحب کبر شمردم و صاحب عظمت و صاحب قبح و جاه شمردم اگرچه
این شمردن در اشکه بمعنی اعتقادات و نسبت اعتقاد بحق تعالی روا نیست
ولی ممکن است که در اینجا همانا بمعنی شمردن صرف باشد و باز چون بمعنای باب
استفعال مضبوط و منحصر نیست بلکه معنی دیگر آمده باشد که آن در مانحن فیه
ادق بوده باشد فلتشاکل بازد در مقام تامل و با خطر خود عرض نمود و ما أنا
یا سَیِّدي وَما خَطَري هَبْني بِفَضْلِكَ وَتَصَدَّقْ عَلَيَّ بِعَفْوِكَ
وَجَلِّلْني بِسَتْرِكَ وَاعْفُ عَنْ تَوْبيخي بِكَرَمِ وَجْهِكَ
گذشت سَیِّدي أنَا الصَّغيرُ الَّذي رَبَّيْتَهُ ای آقای من منم
آن خرد و کوچک چنانکه ام که در مهد مهر خود پرورده او را وَأنَا الجاهِلُ
الَّذي عَلَّمْتَهُ و منم آن نادان آنکه که در دبستان خود بتعلیم توفیق
رابگان خویش تعلیمش فرموده ~~...~~ وَأنَا الضّالُّ
الَّذي

الَّذي هَدَيْتَهُ و منم آن گمراه گمراه بوده‌ام که بنور هدایت خود
رهنمائی فرموده او را الحکیم ضال آل این هرشما او وجدک ضالاً
فهدی علی التفسیر وَأنَا الوَضيعُ الَّذي رَفَعْتَهُ و منم آن
پست و فرومایه چنین‌ام که بدست عنایت خود بازوهایش گرفته بلند
و بالایش فرموده وَأنَا الخائِفُ الَّذي آمَنْتَهُ و منم آن ترسان
چنانی‌ام هستم از مکر مردود دیو ابلیس و نفس اماره و نهیب و بازار آتش قهر
روز نهیب که ایمن کرده‌ام از این ترسها را بتوسط آنکسی برای عوده
ایمنی فرمودی وَالجائِعُ الَّذي أشْبَعْتَهُ و آن گرسنه
چنانی هستم با حاجت بی‌پایان که در خوان کرمت سیرش کرده
وَالعَطْشانُ الَّذي أرْوَيْتَهُ و آن تشنه بحاجت‌های زیاده
ام که زلال نوال تو که از عیون عنایت خود سیرابش فرمودی
وَالعاري الَّذي كَسَوْتَهُ و آن برهنه آنچنانم از زر و زیور
صلاح و زینت فلاح که بجامه تحفه تشریف رضا حقیقه شریم
خود او را پوشیده و الفَقيرُ الَّذي أغْنَيْتَهُ و آن
نیازمندی بوده‌ام بر سر خوان بی‌آشنائت که از خزانه غیب
لدنیت بی‌نیاز فرمودی او را الحکیم فقر الآمن غنیمت کلام علی
الذین اغنیت وَالضَّعيفُ الَّذي قَوَّيْتَهُ و آن
ناتوان چنانی‌ام از استقاذ ما یسعنی الزباب هستم که بکسب

و با مراد آنکه اگر در جمیع نعمت
با غذای نعمتهای سیر کرده بدن
تو تشنه سیر بشمردم چنانچه
در حق معونه مستحق ماینه بود
کمراه جه غذا بنیچ دیه سیر کرده
زیور تا بعفت از نعمه لقمت
و باشبت و فیه بقول الله
و صحب الجنة کالوادیه
کان فی اسامه معدیه قیس
علیه تالیه ص
و با خود مراد اهاس و ارکان
و پوشیده که طاهر شفا

حول و قوه ات زورمند و توانااش فرموده ای والذلیل الذی
أعززته و آن خوار بی مقداری بوده ام که عزیز و بعزت ارجمندش فرموده والسقیم الذی شفیته و آن رنجور
امراض معنوی بوده ام که بطبیب لطف خود تندرستش فرموده ای
والسائل الذی أعطیته و آن گدا بوده از درگاه کرمت که عطایای وافره و انعامات متضاعفه اش بخشیده
و مایوسش برنگردانیده والمذنب الذی سترته و آن
گنهکاری بوده که بپرده مغفرت خود پوشیده شدی او را و ما
کاشانه اش را تا ظهور نهانی نشسته بالاخره آشکار فرموده و در سواد نقش نمودی
و باینکه اشاره بوده باینها بچه شکلی که از صادق بحق ناطق ع مرویست
که فرمودند هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه از برای او در شانها است دعوت
پس مادامیکه آن مؤمن مشغول برکوع و سجود باشد آن ... ایشان را
ببندند پس در آنوقت ملائکه او را راحت ببندند از برای او طلب مغفرت
نمایند و زمانیکه آن عبد مشغول معصیتی باشد ... بر
بردی ... تا اینکه ملائکه بآن مطلع نشوند ...
تاویل یا من اظهر الجمیل وستر القبیح والخاطئ الذی
اقلته و آن خطا کننده خطا بنده هستم که ... در خطای احود
اعتذار ... نمود باد موافقت ... خطایش را ...

بخشیدی

بخشیدی و فسخ فرمودی خطایش را والقلیل الذی کثرته
و آن کم کس و ناچیز و فرومایه بوده ام که بنظر ... از خود ضد استصغار
در او واقع ... سختی و باینکه قلیل بمعنی مقل بوده باشد از قبیل
بمعنی مفعل که از برای صیرورت بوده باشد یعنی صاحب فقر ...
مضاف مقدر بوده باشد یعنی صاحب قلیل و علی التقدیرین مراد کمی
حسنات خواهد شد یعنی آن صاحب حسنات کمی بوده ام که مضاعف
کرم بتضعیف حسنات کثیرش فرموده ... دل و با صاحب
کثیرش فرموده ... والمستضعف الذی نصرته و
آن ضعیف شمرده و ناتوان کرده شده ای بوده ام که یاری
اش فرموده قوی و توانااش فرموده و نرید ان نمن علی الذین
استضعفوا و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین والطرید الذی
آویته و آن رانده شده درگاهت بوده ام اگر نشده
که از توفیقت و ... هدایت و بار رانده از نظر ...
اگر نشد نور هدایت و شمع دلالت تو رات ... بسوی من
(ووجدک ضالا فهدی) ای ...
... و ماوی داده و برحمت خود ضمش فرمودی ...
... وعطایا و مواهب ... در حق ...
فلک الحمد و بس ... ذات منزه

از دو صحابت تو است باز در مقام اقرار به گناه و اعتذار در درگاه
الهی عرض نموده أنا یا رب الذی لم أستحیک فی
الخلاء ولم أراقبک فی الملاء من ای [illegible]
آن کسی بوده ام که شرم نکردم از تو در خلوت از مردم با اینکه
تو نیز در حاضر بوده و توجه و نگاه نکردم جانب ترا در روی
جماعت علیه اما نظرم بسوی [illegible] انها شد از این است
مراقبه در اصطلاح صوفیه که عبارت است از اطلاع حق بر بنده را و یا
حفظ کردن عبد است علم بر آنکه حق مراور است وأنا صاحب
الدواهی العظمی یعنی صاحب مصیبتهای بزرگ منم مصیبتهای
متفرعه از این اعمال و یا مصیبت حالت نزع و مصیبت
عالم برزخ و مصیبت روز عرض اکبر الرحمن حضرت حق
تفوه علیه السلام اما در حالت نزع باب احتضار و یا خود علی در
همان احتضار فرمودند حضرت علیه السلام را که از سبب گریه آن
پرسیدند که البکاء فراق الاحبة وهول المطلع آه واه و لا
آه و وا الاه یا سیداه و لا مولاه و یا رباه قسمت [illegible] قدر
و منزلت اینند و بزرگوار و صبر نا صبرا رو پدر بزرگوار و مادر و اهل
تا [illegible] در همه این اهوال و احوال ما را از حضور مبارک [illegible]
مفر با [illegible] به این کار ما ساخته خواهد شد أنا الذی
علی سیده الخ

علی سیده اجترأ یعنی منم آن کسی که بر مولای
خود دلیری و بی‌محابا جرأت نموده أنا الذی عصیت جبار
السماء یعنی منم آن کسی که نافرمانی نمودم جبار آسمان را و این
نسبت یا بجهت شرافت آسمان است و یا بجهت عظم و استحکام
آن یعنی کبیر را معصیت کردم که [illegible] آن را خلق کرده است پس
کیست [illegible] از زمین و جبار در معنی دارد اول مدارک
کننده قهر قهار [illegible] و توانا [illegible] و دیگر [illegible]
ستم ازیشان [illegible] بر باد ارنده خلق مخلوق بآنچه فرماید
و بآنچه تقدیر کند أنا الذی أعطیت علی معاصی
الجلیل الرشی رشی بکسر راء و بضم جمع رشوه بکسر راء
و آن چیزی است که بدهند آن را شخص بحاکم یا غیر آن برای
ابطال حق [illegible] او یا آنکه وادارد او را بر آنچه [illegible]
اصل آن از رشا است که ریسمان دلو است که بواسطه آن
بتحصیل آب می‌رسد و معنی فقره شریفه بنا بر فهم قاصر در صورت
صحه نسخه چنین خواهد بود که دادم بر روی معصیتهایی برای
تحصیل آنها بزرگ رشوتها را که مراد باب لغة است در
حرص بر معصیت و احتمال دارد که در اصل معاصی الف
و لام بوده باشد و جلیل با الف و لام مراد به اسم تعالی [illegible]

و همی چنین باشد که من آنکس بوده‌ام که وا دادم برای تحصیل معصیتهای
خداوند جلیل رشته‌ها را و مراد همان سالها است چنانچه دلالت کند
بر آن ما بعدش که میفرماید اَنَا الَّذِي حِينَ بُشِّرْتُ بِهَا
خَرَجْتُ اِلَيْهَا اَسْعَى من آنچنان حریص بر نافرمانی بوده‌ام که
زمانیکه خبر داده شدم باین نافرمانیها آن خبر را بمنزله بشارت دانسته
بیرون آمدم از منزل خود در حالتیکه بسوی آن نافرمانیها سید دویدم و یا
ملکو شدم و یا بر دیگران پیشی گرفتم این بنا بر تعلق الی بالسعی بود
و شاید که متعلق بخرجت و متعلق اسعی محذوف باشد
بعنی خارج شدم در حالتیکه سعی کننده‌ام بسوی آنها در حال دویدن و
باک شدن و پیشی گرفتن و خبر را بشارت گفتند برای آنکه اثر
فرح و سرور بواسطه شنیدن آن در بشره که ظاهر پوست است پیدا
میشود و وجه تسمیه بشر هم بجهة ظهور آنها است در مقابل جن که غیر
ظاهرند و بدانجهة بدان نامیده شدند اَنَا الَّذِي اَمْهَلْتَنِي
فَمَا ارْعَوَيْتُ من آنچنان سخت رویم که مهلت دادی مرا و مدد
بجهة اتمام حجت در توبه پس امتناع نکردم از معاصی وَسَتَرْتَ عَلَيَّ
فَمَا اسْتَحْيَيْتُ و پرده کشیدی بر روی معصیتهایم و رسوایم
نکردی پس شرم ننمودم از تو با وجود این نیکوئی است وَعَمِلْتُ
بِالْمَعَاصِي فَتَعَدَّيْتُ و کار کردم بنافرمانیها پس از

حد اعتدال

از حد اعتدال بیجا ورزیدم و پرده حیا را بقیح دریدم قال
امیر المؤمنین علیه السلام اجل جنتک دین الله حی یا و لو کان
رقیق وَاَسْقَطْتَنِي مِنْ عَيْنِكَ فَمَا بَالَيْتُ و
انداختی مرا از عین عنایت و نظر رحمت پس باکی نکردم
از تو بحلمك اَمْهَلْتَنِي پس بود از همه آنها باز باز نیکی
از خود و مهلت و زمان دادی مرا وَبِسِتْرِكَ سَتَرْتَنِي و با
پرده کرامت خود و با پوشیدن از جهة کرامت خود پوشیدی
مرا و مرا مفتضح ننمودی حَتّٰى كَاَنَّكَ اَغْفَلْتَنِي بمرتبه که
گویا تو ترک کرده مرا و بحال خودم گذاشته و یا گویا که فراموش کرده
از من و از اعمال ناشایسته ام خبر دار نیستی وَمِنْ عُقُوبَاتِ
الْمَعَاصِي جَنَّبْتَنِي حَتّٰى كَاَنَّكَ اسْتَحْيَيْتَنِي و از
شکنجه‌های نافرمانیهایم دور داشتی مرا از شکنجه ام نفرمودی و
گوشمالم ندادی بمرتبه که گویا تو از من شرم و آزرم نموده
پس در مقام اعتذار عرض نمود اِلٰهِي لَمْ اَعْصِكَ حِينَ
عَصَيْتُكَ وَاَنَا بِرُبُوبِيَّتِكَ جَاحِدٌ وَلَا بِاَمْرِكَ
مُسْتَخِفٌّ وَلَا لِعُقُوبَتِكَ مُتَعَرِّضٌ وَلَا
لِوَعِيدِكَ مُتَهَاوِنٌ خداوندا نافرمانی نکردم
ترا در وقتیکه نافرمانی کردم در حالتیکه برده باشم به پروردگاری
و انکار حکام و احکام و عبرة ... آن بوده ...

انکار کننده و نه امر و فرمان ترا سبک شمرنده و نه شکنجه ترا آلوده
کننده یا سبک که نافرمانی ترا کنم برای آنکه شکنجه ام ملی نیغ که
از شکنجه ات نیز سهیل شده باشم و نه وعده عذاب ترا سهیل
انکار کننده **وَلٰكِنْ خَطِيئَةٌ عَرَضَتْ وَسَوَّلَتْ**
لِي نَفْسِي وَغَلَبَنِي هَوَايَ وَأَعَانَنِي عَلَيْهَا
شِقْوَتِي وَغَرَّنِي سِتْرُكَ الْمُرْخَى عَلَيَّ فَقَدْ عَصَيْتُكَ
وَخَالَفْتُكَ بِجَهْدِي ولکن این نافرمانی از آن
باب است که خطیئه پیش آمد و آن خطیئه را نفس اماره من
برای من زینت داد و شاخ و برگ برای آن ترتیب کرد و هوای
نفس ام بر من غلبه نمود و عقل را مغلوب ساخت و یاری نمود
مرا بر عمل کردن بآن خطیئه بدبختی من و مغرور ساخت
پرده آویز شده است بر روی من پس با جهد نافرمانی
کردم ترا و مخالفت نمودم ترا با تمام جهد و جهد خودم **فَالْآنَ**
مِنْ عَذَابِكَ مَنْ يَسْتَنْقِذُنِي پس فلان
سختی عذاب شده ام پس چه کس از عذاب که مرا خلاص
نماید و این استفهام انکاری است و کذا استفهامات آتیه
وَمِنْ أَيْدِي الْخُصَمَاءِ غَدًا مَنْ يُخَلِّصُنِي
و از دستهای خصمهایم که بر من حق ... دارند فردا از روز قیامت

در این ... خصماء جمع خصم است ...
وَبِحَبْلِ مَنْ أَتَّصِلُ إِنْ أَنْتَ قَطَعْتَ حَبْلَكَ عَنِّي
و در رشته امید که بچسبم اگر تو رشته عهد ترا ... که ... ببری
و در الحدیث القدسی یا موسی ان انقطع حبلك منی لم یتصل بحبل
غَيْرِي فَوَاسَوْأَتَاهُ عَلَى مَا أَحْصَاهُ كِتَابُكَ مِنْ
عَمَلِي الَّذِي لَوْلَا مَا أَرْجُو مِنْ كَرَمِكَ وَسَعَةِ
رَحْمَتِكَ وَنَهْيِكَ إِيَّايَ عَنِ الْقُنُوطِ لَقَنَطْتُ
عِنْدَ مَا أَتَذَكَّرُهَا سوءة بمعنی ... و خصلة قبیح
بمعنی اندوهناک کردن ... و الف منقلب از یاء متکلم است ...
از برای ... برای ندبه ... باید وای ...
قبیح من که کرده ام و ... خواهد شد از برای ... و ...
اندوه و غم من ... برای آن چیزی که عبارت است از
عمل بد که شمرده و ضبط و ثبت کرده است ... کتب ... و ...
عمل ... در پیش تو حاضر است و ملائکه تو نوشته اند ... است ...
کتاب لوح محفوظ باشد ... اضافه ... جیانت ... احتمال ...
مقدم کردم لانه اقرب ... قوله تعم حکایة عن موسی فی جواب
سؤال فرعون بقوله فما بال القرون الاولی قال علمها عند ربی
فی کتاب لا یضل ربی ولا ینسی ... وکل شیء فعلوه فی الزبر
ان ... ظهور
صورت ... از این باب است بلکه ... چنین

وکل صغیر وکبیر مستطر الذا نیکه درانید وآیه کریمه در لوح محفوظ اقرب و
بطرات والله اعلم یا خیر من دعاه داع وافضل من رجاه
راج ولذت معنی پس بمقام توسل و وسیله جویی او عرض کند اللهم
انی بحق الاسلام اتوسل الیک خداوندا بسبب حرمت
اسلامی که دارم وسیله جویا میشوم بسوی تو وبحرمة القرآن
اعتمد علیک وباحترام قرآن که پیغمبر با نازل فرموده و با
حامل وقاری آنم آنکه تکیه کرده واعتقاد آنرا در دل گرفته و بدان
امیدواری قصد کرده ام ترا که تقصیر آنم بخشی وبمحمد النبی
الامی القرشی الهاشمی العربی التهامی
المکی المدنی صلواتک علیه وآله ارجو الزلفة
لدیک امی یا بمعنی منسوب بام القری است که مکه باشد ویا
بمعنی منسوب بام یعنی چنانچه از مادر زاده بود همان جاهل [illegible]
نفر بوده بود ولی جامع علوم اولین وآخرین وجامع [illegible]
حبیب که مکتب نرفت وخط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد
صلی الله علیه وآله وتهامه بکسر تا اسم است مرانجا را که پست بوده
از نجد یعنی بلند چیز واول آن زمین از ذات عرق
است از قبل نجد الی مکه ودوثت که تا که منزل یا بیشتر د
[illegible] دنیا ودریا [illegible] نقل الطریحی فی مجمع و فی قاموس وتهامه بکسر که
شرفها

شرفها الله وارض معروف اند بعد ودرهم جوهری اقوال کرده بالنزام
تبعیت جوهری را ننموده که گفته است تهامه وتهامه شهری است
در عربستان که هوای آن نباتات گرم است یعنی و بسبب
تابستانی است داشتن من پیغمبر را که ناخوانده و یا مکی بوده
که هر دو صفت بزرگ است واز قریش بوده که فخر بنی کنانه است
واز بنی هاشم که فخر قریش بوده واز عرب است که فخر بنی آدم
کرده ومنسوب است به تهامه که صفت مکه را دارد ویا این آنست مکی
بوده مولد شریفش مدنی بوده موطن و هجرتگاه [illegible]
امید و بقعه مبارکه ضروری است صلوات تو براو و بر آلش [illegible]
بدوستی الحجه [illegible] امید میدارم تقرب را در پیش تو [illegible]
این پیغمبرت مرد اعراب را است مع من احببت [illegible]
حالا که چنین است فلا توحش استیناس ایمانی
[illegible] توحشت مده از این انس ایمان مرا که با من دارد [illegible]
ثابت است که از من برمد وبا این انس وخو گرفتن [illegible]
با ایمان که در من است وبان [illegible] امید دارم آن [illegible]
وحشت مبدل نفرما یا معنی که از آن امید دارم [illegible]
وحشت بیفتم ولا تجعل ثوابی ثواب من عبد
سواک وقرار مده جزای حسنات جزای کسیکه عبادت
ثواب [illegible] دیگری است وبا آنکه [illegible] جزا داده باشم
وبالجمله جز امیدی [illegible]

... ربح کرده تا عبرت دیگر ... الفقرا بعد بیان نمودن ...
نفوس و ان قوما آمنوا بالسنتهم لیحقنوا به دماءهم
فادرکوا ما املوا یعنی آن قوم منافقین بودند که اظهار
ایمان کردند بر زبانهای شان محض برای آنکه نگهدارند باین
اظهار خونها و مالهای خود را از تیغ و غارت اهل اسلام
با وجود این پس درک نمودند آنچه آرزو داشتند و انا آمنا لک
بالسنتنا و قلوبنا لتعفو عنا فادرکنا ما املنا
و ما بدرستی که ما مثل ایشان نیستیم ما ایمان آوردیم مر ترا که ... اسلام است
... بر زبانها و قلبهای ما ولی ایمان زبانی ما نه مثل آنها برای حفظ
جان و مال است و مثل اعراب هم نیستیم که فقط زبانی باشد قالت
الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان
فی قلوبکم پس این ایمان زبانی و قلبی ما برای اینست که عفو فرمائی
از تقصیرات ما و ما نیز آرزو داریم پس ... آنچه را که آرزو کرده ایم
... [illegible] ... عطا و عفو ...
وثبت رجاءک فی صدورنا و برقرار فرما امید ...
... در دلهای ما که در سینه های ما است که ناامید نشویم ولا تزغ
قلوبنا بعد اذ هدیتنا و میل مده قلبهای ما را از ...
بعد از آنکه رهنمائی فرمودی ما را بسوی آن ... لطف ...

رجال الی النار فیقول ...
... قل لقد ... لهم
... فقد کانوا یشترون
... ولتحق لهم فقد
کانوا ... ولا
تحق لهم ابدا فقد کانوا ...
... ولا تحق
لهم السنة فقد کانوا یقرؤون
... القرآن قال ...
[illegible]

و بیان ... نفوس اماره ما را ... تمام قلوب ما بعد از آنکه
با توفیق الطاف هدایت فرمودی ... بسوی آن و این ...
توفیق ... خود ... شد فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم و یا آنکه
تکالیف ما را ... سخت باشد پس میل
... (تبدلنا) و یا آنکه میل بده دلهای ما را از ثواب
و رحمت که شرح صدر و تطهیر قلوب ... ایمان در آنها و یا آنکه
مراد همان ظاهر است و این کلمه محض بسبب انقطاع کلام و اختصار ...
این لازم نیاید که اگر این سؤال نشد جایز بود که خدا میل بدهد. وهب
لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب و
بخش ما را از نزد خود رحمت ثبوت در ایمان بواسطه الطاف
بالغات و ... بدرستی تو آنی بخشنده فوعزتک
لو انتهرتنی ما برحت عن بابک ولا کففت عن
تملقک لما الهم قلبی یا سیدی برای اینکه
... شده ... ای مولای من من المعرفة بکرمک
وسعة رحمتک ... رحمت
پس در مقام بیان ... لو انتهرتنی ... الی من
یذهب العبد الا الی مولاه والی من یلتجی
المخلوق الا الی الخالق ... بسوی ... خود

و کسی که پناه آورده شود مخوف بجز جناب ... نمی عبد
غیر از تو ملاذ و ملجایم نیست هم در تو گریزم ار گریزم
پس در مقام اظهار و اخبار ... از نیز که ایشان مناجات فرمایند
الهی لو قرنتنی ای خدای من اگر نزدیک ... گردانی مرا
مرا در سلسله‌ها و کنده‌ها و منعتنی سیبک من بین
الاشهاد و منع سفر بودی از من عطا ... از توی ... حقوق
عالم شهود که ... عالم را ... سفر بودی الذی ... معلوم است که
این کاشف است از ... که پایان ندارد و دللت علی
فضائحی عیون العباد و رسوائیهای ... بر اعمال
شنیعه ام چشمهای بندگان تو از دو حال آنکه ... دائب
داب و عادت تو نیست و امرت بی الی النار و فرمان
سیدادی ... بسوی آتش ... هیچ جای ...
و شبهه در گرفتاری قهر و غضب نباشد و حلت بینی
وبین الابرار و حایل می‌شدی ...
من و نیکان یعنی ... جدا ... تا شفاعت ایشان
... ما قطعت رجائی منک ...
نا امیدی بار قطع نکردم امید مرا از تو ...
... قبیل بود ... لو لم یخف الله لم یعصه

... چنانچه ... که اگر ایشان را ... باز
قطع ... ولا صرفت تأمیلی للعفو عنک و
باز بر نگردانیدم یا بر نگردانم روی آرزوی عفو فرمودن را از تو
اشاره شد که ... للعفو ... تعلق ... عنک بصرفت
ولا اخرج حبک عن قلبی و باز بیرون نشد و یا نشود
دوستی تو از دل من ... نظر ... در قوله این
بزرگوار است در سجده شکر نماز شب که مناجات ... الهی وعزتک
وجلالک وعظمتک لو انی منذ بدعت فطرتی من اول الدهر عبدتک
دوام خلود ربوبیتک بکل شعرة فی کل طرفة عین سرمد الابد بحمد الخلائق
وشکرهم اجمعین لکنت مقصرا فی بلوغ اداء شکر اخفی نعمة من
نعمک علی ولو انی کربت معادن حدید الدنیا بانیابی وحرثت ارضها
باشفار عینی وبکیت من خشیتک مثل بحور السموات والارضین
دما وصدیدا لکان ذلک قلیلا فی کثیر ما یجب من حقک علی ولو انک
الهی عذبتنی بعد ذلک بعذاب الخلائق اجمعین وعظمت للنار خلقی
وجسمی وملأت طبقات جهنم منی حتی لا یکون فی النار معذب غیری
ولا لجهنم حطب سوای لکان ذلک بعدلک علی قلیلا فی کثیر ما استوجبته
من عقوبتک حالا ای برادر ... حال خود ... ملاحظه نما و ...
صدای ... انیست ... عدم خروج

حب ارغب بار کش بقول خود آنا اذا انبی آبادیک عندی
وستراک علی فی دار الدنیا من فراموش نکنم نعمتهای ترا
که در پیش من بوده و پوشیده نزاد یا پرده استر ابر روی معایب
من در دار دنیا گذشت وحی حضرت حق بحضرت موسی در باب
تجیب فرموش هر خدار له که فرمود نعمتهای مرا بسیار طراز نهار بسیار تا مراد
بدارند تمی از ملوک در حال احتضار عالمی از کبار علما حاضر شد
(مرا اجازت عرض نکنم لا در آن حال از خیال عیال و از غایل نبودم)
گفت ترا وصیت نکنم با نکه اولاد و مراد شدار خود نمائی پادشاه
گفت این که در دست اختیار من نیست گفت ای پادشاه
... جان کن ما ترا ... بدارند انا لله وانا الیه راجعون
... عرض ... سبحانک صل علی محمد وآل
محمد واخرج حب الدنیا من قلبی ... فرمائید
... دنیا را از دل ... واخرج حب الدنیا من قلبک فان الاجع
ونقول یوم القیمة یا رب حب دنیا سر هر خطا از خطا کی میشود اما عطا
حضرت موسی ... مرد فرمود که آنقدر گریه بکرد ...
باز همان ما مشغول گریه بس عرض کرد الهی این بنده تو ... از خوف
تو گریه میکند (یعنی از در رحمش) فرمود یا موسی تو نزول دماغش مع دموع عینیه
لم اغفر له وهو یحب الدنیا اگر شعر سرش با نهایت چشمانش فرو ریزد ...
الاخرة ... [illegible]
الدنیا ... [illegible]

نمی بخشم ما دامی که او دنیا را دوست میدارد دنیا که زیر آنکه او دنیا
را دوست میدارد نمی معلوم است که بگذر دشمن خدا را دوست ...
جز اینش این و جز اینش همین است عدو و عدو وحبیب
و حبیب عدو کی ... ولی ما ... محب دنیا نشستیم ...
خوش بود گر محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد
... زیرا عدو ... راه ... جنس ...
واجمع بینی وبین المصطفی والاخیار من
خلقک ... صفت ...
مصطفی لفظ نفرسته تو لد خاتم النبیین محمد صلی الله علیه
واله ... زید عدل ... وانقلنی الی درجة
التوبة الیک ... در ره بازمشش ...
ترا ... ان توبه ... حضرت حق ...
حبیب ... انقدرا ... بنفس ...
صلی الله علیه وآله ... وحکایات انفاس ... از ...
ابتدای ... تا آخر بعزم توبه از دنیا ... که درپیش عالم دنیا ...
درده دیر توبه نماید و با مسئله ... که آیا توبه ... قبول است
یا نه در این راه ... فرا رسید ملک ... قدوم
شدند حضرت ... فرمود که از ...

شود ترا ملائکه عذاب متوجه باشند و اگر آمرزیده دیگر ملائکه رحمت
از فضایح قدر قلیل بدهم عالم تر و بکنی شد ملائکه رحمت بشارتش نموده
نظیر این فاقضی بنفس خشعیه آید که اینقدر کیست که از قبل معصوم ازو مجاهد
آیا توبه ام پذیرفته است گفت که یک صدا کرد گرد اندان دور تو شد
بسوی خود میخوانند آیا رد آورند کاش را میرانند مردی است که حقیقتاً
دانا توبه بنده اش شد از است ~~بچه بنده~~ از مرحله خود بنده عقاد
امیر دسیاه این است که این نیست مگر آنکه بنده اش مستحق آتش باشد
پس بیا برادر ما هم بحال خود رحمی کنیم و اندر رحمن ابدیت امانت بگیریم
وَاعِنّي بِالبُكاءِ عَلى نَفْسي و یاری فرما مرا بگریه کردن بآواز
بحال پر ملال از خطر بالدعال نفس خود که شفقت است بر شأن این
ابته فقره متقدمه آنچه در حدیث قدسی است بموسی که بدرستی متقربان
تقرب به نزد من نجستند بسوی من بچیزی که محبوبتر باشد از سه خصلت
عرض کرد که اینها چه است فرمود زهد در دنیا و ورع از معاصی و گریه از خوف
من موسی عرض کرد چه ثواب است برای کسیکه اینها را بکند فرمود اما الزاهدون
في الدنيا ففي الجنة واما البكاؤون من خشيتي ففي الرفيق الاعلى لا يشركهم
فيه احد واما الورعون عن معاصي فاني افتشون الناس ولا افتشهم
و مراد از رفیق اعلی باکرده اینها است که در اعلی علیین اند و باحق رفیق نیکو
از زمینه در پیش حضرت رسول آمد که بعد از تخییر ما بین بقا در دنیا و عند الله
و در حال ارتحال

بالرفیق

بالرفیق الاعلی پس نصیب فرمودند استدعا و اعانت بر یک در القول
فَقَدْ أَفْنَيْتُ بِالتَّسْوِيفِ وَالآمالِ عُمْري يعني بتحقيق
نیست و نابود کردم با تاخیر در فعل حسنات و در توبه از سیئات و با
آرزوهای دراز تمام عمر مرا و تسویف بمعنی رجا است از سوف
که حرف تنفیس بمعنی تاخیر است که در وقت تاخیر انداختن امری میگویند
سوف افعل وَقَدْ نَزَلْتُ مَنْزِلَةَ الآيِسينَ مِنْ
خَيْري و بتحقیق نازل شدم در منزله نومید شوندگان از خیر من
که گویا بازگشت بخیر نخواهم کرد و با در من دیگر خیری نمانده
احتمال ~~بعد است این~~ فَمَنْ يَكُونُ أَسْوَءَ
حالاً مِنّي إنْ أَنَا نُقِلْتُ عَلى مِثْلِ حالي إلى
قَبْري وَلَمْ أُمَهِّدْهُ لِرَقْدَتي وَلَمْ أَفْرُشْهُ
بِالعَمَلِ الصّالِحِ لِضَجْعَتي پس کیست بدتر از من اگر
نقل شدم بر مثل این حال بسوی قبرم در حال آنکه اصلاح نکرده ام آنرا
برای خوابیدنم و فرش نکرده ام آنرا با اعمال نیکو برای رو به پهلو
خوابیدنم در حدیث قدسی است آنچه ظاهر ترجمه اش این است که هیچ روز
تازه نیست مگر اینکه زمین ترا خطاب میکند و میگوید ای پسر آدم راه
میبروی بر روی پشتم در حال آنکه برگشته و باز گشتت در شکم من
است ای پسر آدم من خانه تنهائی ام و من خانه وحشتم و من

خانه تاریک ام و من خانه عنقریب بهادمار یا ام و من خانه سحواری ام
پس آباد کن مرا و خراب منما پس در مقام افاده تعجب از گریه نکردن
بر حال بیماری فال خود شان با استفهام از سبب آن متعرض باشند
وَمَا لِیَ لَا اَبْکِی وَلَا اَدْرِی اِلَی مَا یَکُونُ مَصِیرِی
و از چه چیز منع شده از گریه نکنم و حال آنکه نمیدانم بسوی چه منتهی گردد
کشتن من و بازگشت من در حدیث شریف است ما آمنکم
ترجمه ظاهره اش اینست آیا از برای شما از مرگ امان است یا آیا
در دستهای شما برات نجات از آتش است یا آیا محقق کرده اید فائز
شدن بهشت را وَاَرَی نَفْسِی تُخَادِعُنِی یعنی می بینم
نفس را که با من مکر و حیله می نماید که مرا در گمان باطل بیفکند وَاَیَّامِی
تُخَاتِلُنِی منع و می بینم روزها کار مرا که شب و روز باشند
آنها هم با من حیله و مکر می نمایند و معلوم است که این نسبت فی علیه
با ایام مجاز است از قبیل نسبت بزمان مثل صائم نهاره و قائم
لیله ای فی نهاره و فی لیله و شبه صائم نهاره و قائم لیله ای فی نهاره
و فی لیله و قال الشاعر

لقد لمتنا یا ام غیلان فی السری ... و نمت و ما لیل المطی بنائم

نسبت داده است نوم را بشب و از این قبیل است قوله تعالی
بل مکر اللیل و النهار منظور یکه اضافه فرموده مکر را بسوی

شب و روز و مراد در همه صاحب شب و روز است یعنی کسانی
که در شب و روز آن اعمال از آنها صادر شده مثلاً در این
دعاء شریف آنهائی که در ایام مخالفه رجعی دعاء از ایشان صادر
شده مراد خواهند شد و همچنین تعقیب ایام به لیالی
که شاید است وَقَدْ خَفَقَتْ عِنْدَ رَاْسِی
اَجْنِحَةُ الْمَوْتِ و حال آنکه بتحقیق برهم زده شده
بجدیکه نزد بالای سرم مرغ مرگ بالهایش را بهم میزند
که میخواهد سرم بشکفد چنانچه مرغ در وقت فرود آمدن
بجائی بالهایش را برهم میزند گویا میخواهد که از آن تا بالاگر برای
پریدن داده بود و انماید استعاره مکنیه و تخییلیه و ترشیحیه در
استعلام منبه فرجام در نزد اعلام جانب با اعلام نداردست
باز در همان مقوله متعرض باشند حال که بر ضعف خویش و این ایام
فَمَا لِی لَا اَبْکِی اَبْکِی لِخُرُوجِ نَفْسِی گریه نکنم برای
وقت خارج شدن نفسم که حالت نزع باشد یعنی شدائد
نزع و سکرات موت حقیر است که آن امام و خلیفة الرحمن برای
استحالت گریه نماید از حضرت موسی علیه السلام پرسیدند با آنکه
الدنیا ... مرتا کیف وجدت الموت قال وجدته کشاة
تسلخ و هی حیة پس با ای بیچاره در فکر چاره کار خود باش

در علم عالم خدا که محنت و غم بر سر خود دیدم سایل بی‌سر ندای
پیغمبر که مرگ ... از این پیغمبر ما آسان شد چگونه با فتح کرار
جواب نبود هر شکل که سفیدی که او را زنده پوشش کنند
بی از حضرات علیهم السلام فرموده است حدقه چشم باشند گرد در جبر
باشد آسان است از مرگ دوباره نوشته اند تلخی شربت مرگ را
کام حضرت علیه السلام بود تا بشارت داد حضرت خاتم صلی
علیه و آله را جبرئیل ... باد داد از وقت از حلاوت این مژده آن

... تا ریگ قبر موجود ... مررت نازل شد اَلْهٰکُمُ التَّکَاثُرُ ... برای تاریخ قبرا
... حَتّٰی زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ... برای ... ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ
مُنْکَرٍ وَنَکِیرٍ ... که به هنگام ... برای پرسش منکر و نکیر مرا در قبر
... بعضی از اهل اسلام الکاه نموده تا رسیدن آنها باشند و ... گفته
است که منکران حالات ناخوش است که از کافر و ... یعنی ... ایمان
... باشد صادر میشود و در نزد سوال ... باشند
اظهار او دیگران تفریع ... که از آن ... صادر میشود
برای اظهار وقت سوال پس ملک با این اسم ... ندارد و نه منکر و نکیر
باشد یعنی که گفته شد از برای ترس است واندعا
شریف ... حاضر ... در ... اَنْکٰی ... خُرُوجِی
مِنْ قَبْرِی ... ذَلِیلًا ... عَلَی
... باشنده ...

ظهری ... برای وقت بردن آمدن از قبرم برهنه ...
در حالتیکه بردارنده ام بار سنگین اعمالم را بر پشت ... تا در
میزان عدل سنجیده شود اَنْظُرُ مَرَّةً عَنْ یَمِیْنِیْ وَاُخْرٰی
عَنْ شِمَالِیْ یعنی که نظر میکنم یکدفعه گذرنده نظرم از طرف
راستم و دفعه دیگر ... از جانب چپم یعنی از ...
بطرف راستم که آیا ... بر ایمانم ... چون نمی‌بینم نظرم از آن
بر میگردانم دفعه دیگر جانب چپم ... ملاحظه ... میکنم چون
از آنجا ... میشوم از آن نیز بر میگردانم اِذِ الْخَلَائِقُ
فِیْ شَأْنٍ غَیْرِ شَأْنِیْ یعنی از این طرف و آن طرف نگاه کردن
من در وقتی است که خلق همه در شغل بزرگ ... غیر از شغل بزرگ
من یعنی ... سنجیده و آلوده ... چنانچه
... باشند لِکُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ
شَأْنٌ از برای هر یک از آنها امر عظیم و خطب جسیم که گفته
کرده است او را از غیر خود از پدر و مادر و برادر و خواهر و یار
یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِیْهِ ... و صاحبته و بنیه ...
زوجه رسول الله صلی الله علیه و آله است ... رسول الله ...
... برهنه ... از ...
از ... رسیده باشد ...
... فی تفسیر هذه الآیة ای ... شغله عن الاقرباء
... علیه یعنی ...

واشوا تاه نظر شد بعض با بعض فرو روند مشغول شده اند مردم
از این واین آنکه لكل امری را تا آخر مدت فرو روند وجوه
يومئذ مسفرة ضاحكة مستبشرة بعض روها
هست در آن روز که روشنا دهنده وخندان وبشارت
دهنده است از جهت سرور برای آنچه مهیا شده برای او از
جزای نیکو ~~[illegible]~~ وجوه
يومئذ عليها غبرة ترهقها قترة وذلة وبعض
روها هست در آن روز غبار وکدورت وتنگی است که پوشیده
[illegible] حال آن روز که جنس [illegible] سيدي
عليك معولي ومعتمدي ورجائي وتوكلي
ای آقای من بر تست وثوق من واعتماد من وامید وتوکل
وبرحمتك تعلقي ودر رحمت تو است دستاویز من یا حبیب
برحمتك من تشاء [illegible] رحمت خود مرا [illegible]
خواهی وتهدي بكرامتك من تحب [illegible]
[illegible] ایصال مطلوب [illegible] خود هر کس [illegible]
[illegible] اللهم فلك الحمد على ما
من الشرك قلبي خداوندا [illegible]
[illegible] پاکیزه کردن [illegible] ولك الحمد

على بسط لساني [illegible] زبانم [illegible]
حمد [illegible] عرض [illegible] أفبلساني هذا الكال
أشكرك [illegible] زبان [illegible]
[illegible] خواهم به [illegible]
[illegible] اگر هزاران [illegible] بار بزرگتر از فلك ودر عدد بیشتر [illegible]
مرتبه از جن وانس [illegible] باشند از عهده شکر ذره از ذرات
نعمت وقطره از قطرات نعمت نتوان آمد وکیف
اشكرك وشكري لك نعمة أخرى توجب الشكر لك أم
بغاية جهدي في عملي أرضيك جهد
[illegible] معنی وسع وطاقت است [illegible]
وبفتح مشقت یعنی [illegible] امکان وسعت
طاقت [illegible] ممکن است [illegible]
[illegible] ممکن است [illegible] قبل [illegible]
[illegible] نظر رضا [illegible] ویدان [illegible]
[illegible] وفقره عرض نموده شد وما قدر [illegible]
جنب شكرك چیست قدر زبان من [illegible]
[illegible] نظرت بانکه فقره اولی وما قدر عملي في
جنب نعماك چه چیز است شان [illegible]

لد تحصانی نوران عمل خوشنود در رضای شده تو بآن حیث تعفه

واین ناظر است بالکل فقره ثانیه الهی جودک بسط

املی ای معبود من بهنائی جود وکرمت پهن کرده است

آرزوی مرا که آرزوهای بزرگ و دراز منست وشکرک

قبل عملی وجزا دادن تو عمل را چون بزرگ است مقتضای

کرم تو است قبول کرده است عمل را یعنی سبب قبول آن شده

حاصل آنکه از کرم خود در مقام جزا دادن بر عمل عمل قلیل را

کثیر وعمل ناقص ومعیب را کامل وصحیح شمرده تا بدرجه رفیعه

تشرف کننده سیدی الیک رغبتی و

منک رهبتی والیک تامیلی ای الامام الیوی

تو است میل من نظر بآن عوالم محبوبیتی که در تو است که هر ذره

از ذرات عالم بدان جذبه شوق فوق الطوق جوینده

وخواهنده ومائل ورغبت نماینده دار تو است بیم وترس من

تصور مراتب جلال وجبروت وکبریای لاهوت و

درهبوت تو ست وبجانب تو است آرزو وامید دادن

نعم تو باعتبار وسعت فضل وبزرگی کرم وعظم رحمت

زهی رحمت که گر یک ذره آن بنبس بیابد ببر باید زاد در سر

بر آنچه کر ناشد ورنج جانب تو است فقد ساقنی الیک

املی تحقق رانده است مرا بسوی آستانه کرم تو آرزوی من

(یا ابن السنین) وعلیک یا واحدی عکفت

همتی ودر کعبه ذات مقدسه تو مقیم و مواظب و ملازم شده

همت وقصد من که نا کام ودل شهد ومعشوق من نگردد و ساکن و آرام

نخواهد شد وفیما عندک انبسطت رغبتی

ودر طمع آن چیزی که نزد تو است از لذائذ روحانیه وجسمانیه

واز نعمتهای معنویه وصوریه پهن وگسترده شده است

میل وخواهش من ولک خالص رجائی وخوفی

خاص مر تراست خالص امید من ومحض بیم من یعنی

مرجو من وجدان تو است وفقدان مخوف من فقدان

تو وسائر هر چه از درگاه کرمت گدائی ودر یوزگی کنم

همه بهانه وصل تو ووسیله کشف از رضوان تو است

مست تو ام از جرعه وجام آزادم مرغ تو ام از دانه ودام آزادم

مقصود من از کعبه وبتخانه تو ئی ورنه من از این هر دو مقام آزادم

یارب زتو آنچه من گدا میخواهم افزون ز هزار پادشاه میخواهم

هر کس ز در تو حاجتی میخواهد من آمده ام از تو ترا میخواهم

وبک انست محبتی وبتو تنها وبس انس گرفته محبت من

نه باشد بهشت وشغفی از آن پیدا ونه از بیم دوزخ

ظاهر آن است که بینالی بوده است در اول از رتبه اصطلاحی باشد که عبارت است از ...
دست بلندی آسمان ... ارجمند ... بر تحقیق است که بر او همان رتبه لغویه ...
خوف است بوده باشد ... یعنی ...

و در آن امید است رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرموده است که گریه کرد شعیب
از حب خدا تا چشمهایش کور شد پس رد فرمود الله تعالی بر او چشمش را
تا سه مرتبه پس در مرتبه چهارم وحی فرمود حق عز وجل بسوی او
که ای شعیب تا کی میشود این گریه از تو همیشه اگر این گریه است از
بیم آتش است ترا از آن امان دادم و اگر از شوق بهشت است
آن را بتو مباح نمودم عرض کرد الهی و سیدی تو خود میدانی که من گریه
نکردم بجهة خوف آتش و نه برای شوق جنت و لیکن بسته
شده است محبت تو بر قلبم پس نمیتوانم صبر نمایم تا اینکه ترا ببینم
(یعنی با دیده قلبی) پس وحی فرمود عز و علا بسوی او که حال که چنین
است زود خادم فرا رسید هم ترا کلیم خود موسی را **وَإِلَيْكَ**
أَلْقَيْتُ بِيَدِي و بجانب وصل تو انداختم دست امید برا
ظاهرا یا در بدی را است لقوله تعالی ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة
وَبِحَبْلِ طَاعَتِكَ مَدَدْتُ رَهْبَتِي ریسمان
فرمان برداری ... دراز کردم ... ریسمان ...
است یعنی تو ... چنانچه در حدیث است انی تارک فیکم الثقلین
حضرت رسول ثقلین قرآن را بحبل ... فرموده و آن را برای
قرآن استعاره کرده است ...
~~... از حبل ...~~

~~... اغراض ... بوده ...~~
... با ریسمان طاعت تو ... نمودم ... یعنی ...
... با ریسمان ... و ... همچنان ... و ...
توانا است ... مرحوم ... الهی ... از معصیت
... عبد الله ... و ... بنا بر نسخه ... اقبال ...
... مباح بود چنانچه ... افتاد ... بجای ... عوض ... بدی ...
و این مؤید معنی اول است **مَوْلَايَ بِذِكْرِكَ عَاشَ**
قَلْبِي ... با ... صحبت ... و ... ذکر تو که غذای دل است زنده شده
... و ... از ... **وَبِمُنَاجَاتِكَ بَرَّدْتُ**
أَلَمَ الْخَوْفِ عَنِّي و با ... مناجات تو ...
~~... حجات ... است ...~~
نمودم آن الم و درد ... از خود و یا بواسطه ... مناجات
... از خشم ... و ... طرا ... و ...
... آتش غضب تو است ... بواسطه الم خوفی که از آن
دارم ... میبرد **فَيَا مَوْلَايَ**
وَيَا مُؤَمَّلِي وَيَا مُنْتَهَى سُؤْلِي صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ وَفَرِّقْ بَيْنِي وَبَيْنَ ذَنْبِي
الْمَانِعِ لِي مِنْ لُزُومِ طَاعَتِكَ ...
تشبیه شده با آتش با استعاره مکنیه و الم که از لوازم آتش است ثابت

بعد از مبالغه من در مبالغه کند آنچنانی من که مانع از اسباب
شناختن نگشتن فهم از ملازم و مواظبت بودن طاعت
و عبادت تو فانما أسألك لقديم الرجاء لك
وعظيم الطمع فيك الذى أوجبته على
نفسك من الرأفة والرحمة يعنى
جز این نیست سؤال میکنم ترا برای عموم حاجتم که
آنها را از تو میخواهم یا خصوص تعریق متقدم را که
شخص همه است برای اعتماد بر رجاء و امید قدیم
که من ترا دارم و برای وثوق بر طمع بزرگی که در تو دارم چنان
رجاء و طمعی که واجب فرموده بر خود انجاح آنرا از جهت
رأفت و رحمتی که بر بندگان خود داری و با آنکه مراد از رجاء
و طمع مرجو و مطموع باشد و من بیان باشد برای مرجو
و مطموع و معنی چنین بود که سؤال میکنم ترا از برای اعتماد و وثوق
مرجو قدیمی و مطموع بزرگی که مرجو و مطموع است
و رحمت بر بندگان بر خود واجب و لازم فرموده که مراد
است و محتمل است که الذی مفعول ثانی انجاح بوده باشد سؤال
میکنم از تو آنچیزی را که بر خود واجب فرموده که رأفت و رحمت باشد
یعنی رأفت و رحمت از سؤال مینمایم و در بعض نسخ بدل فیک منک
ولك الأمر وحدك یعنی امر جمیع امرها از جمله آنها قبول و مسئول امر
ترا است یا آنکه واحدی و قوله لا شريك لك یعنی ابدا شریک نداری
نه در ملک و نه در حکم و نه در استحقاق عبادت و غیر آنها بر اول
و آخر و در ثنایا تأکید والخلق كلهم عيالك وفي
قبضتك و مخلوقات جمیعا از حیوان چرنده و پرنده
باصطلاح مجوس بنده بار و زنده بار ما بری و مالابری بمنزله عیال
تواند که همه آنها وظیفه خوار مطبخ غیبی و جیره خوار آتشخانه لاریبی تواند
با غذای جسمانی و یا روحانی و همه در قبضه قدرت تو اند از سلول تا
(و السموات مطويات بيمينه) وكل شيء خاضع لك
و همه چیز فروتنی کننده است مر ترا تباركت يا رب العالمين
اللهم ارحمني إذا انقطعت حجتي ای خدا رحم نما مرا
در آن وقتیکه بریده میشود همه حجتهای من در وقت عرض
که سیاه است که دیگر راه عذری برای من نمیماند وكل
عن جوابك لساني و کند میشود از جواب تو
از هیبت جبروت و هیبت لاهوت تو زبان من و
طاش عند سؤالك إياي لبي و میپرد
از سطوت قهر با هیبت و جباریت تو وقت سؤال تو مرا
عقل من فيا عظيما يرجى لكل عظيم برای

جدای برزای که اسید برشوید برای هر امر بزرگ دستیر عظیمی از
برای نفحسم است أَنْتَ دَعَائِي تو اسید منی تنها فَلَا تُخَيِّبْنِي
إِذَا اشْتَدَّتْ فَاقَتِي إِلَيْكَ پس نا امید و ناامید مگردان
مرا زمانیکه سخت باشد حاجت من بسوی تو که از صفت کرم است
وَلَا تَرُدَّنِي لِجَهْلِي مرا محروم و خائب بر مگردان
برای نادانیهای که محض جهالت و نادانی از من صادر شده و لو
عالما عامدا زیرا که بحقیقه بنظر دقت ... آن جاهل بوده ام و بنا
خود فعل فعل جاهلان است و تو خود فرموده کتب ربکم علی نفسه الرحمة انه
من عمل منکم سوء بجهالة ثم تاب من بعده واصلح فانه غفور رحیم ولا
تَمْنَعْنِي لِقِلَّةِ صَبْرِي و منع نفرما مرا از عطایای جسیمه و ثواب
جسیمه خود برای کم صبری من در طاعت یا در معصیت یا در مصیبت
وَأَعْطِنِي لِفَقْرِي برای فقر و حاجتم عطا فرما اگرچه استحقاق
نداشته باشم وَارْحَمْنِي لِضَعْفِي برای ناتوانیم بر من رحم فرما
و لو سزاوار نیستم سَيِّدِي عَلَيْكَ مُعْتَمَدِي وَمُعَوَّلِي
وَرَجَائِي وَتَوَكُّلِي وَبِرَحْمَتِكَ تَعَلُّقِي کذشت
وَبِفِنَائِكَ أَحُطُّ رَحْلِي و در آستانه درگاه کرمت فرود
می آرم ستم را و در درگاه بار اسید مرا دیگر برگرداندن بعد
از انداختن شرط کرم نیست وَبِجُودِكَ أَقْصِدُ طَلِبَتِي

قال رسول الله ص الصبر ثلاثة صبر على المصيبة وصبر على الطاعة وصبر عن المعصية فمن صبر على المصيبة ... كتب الله له ثلاثمائة درجة ما بين الدرجة الى الدرجة كما بين السماء والارض ومن صبر على الطاعة كتب الله له ستمائة درجة ما بين الدرجة الى الدرجة ما بين تخوم الارض الى العرش ومن صبر عن المعصية كتب الله له تسعمائة درجة ما بين الدرجة الى الدرجة ما بين تخوم الارض الى منتهى العرش

طلبه بکسر لام آنچیزی است که طلب کرده اند و اراده مطلوب باشد یعنی تمنای
مطلوب مرا بر داشته بطلب آن خارج شده جودت را قصد کرده ام
که مطلوب مرا جود تو بر آورده فرماید پس با بجودک صله شد در طلبتی
و بعضی گفته در بجودک بمعنی الی باشد و در طلبتی صله یعنی از جود تو قصد دارم
کنم و میخواهم حصول مطلوب مرا وَبِكَرَمِكَ أَسْتَفْتِحُ دُعَائِي
و بطلب ... اگر کرمت پس ام شروع میکنم دعا کمرا یا بنای
و استعانت کرمت طلب حصول دکن پس بدعوت عینام وَ
لَدَيْكَ أَرْجُو فَاقَتِي و در نزد اسید دارم
مهمانیمرا که مرا مهمان خوان کرمت فرمائی وَبِغِنَاكَ
أَجْبُرُ عَيْلَتِي و بیاری بی نیازی تو جبران میکنم شکسته
درویشی و نیاز مندیمرا وَتَحْتَ ظِلِّ عَفْوِكَ قِيَامِي
و در زیر سایه دیوار عفو تو است ایستادن من برای
آسایش پس از زیر آن سطر دم نفرما که نه صفت کرم است
وَإِلَى جُودِكَ وَكَرَمِكَ أَرْفَعُ بَصَرِي و بسوی
سخاوت و بالادی تو و کرم رفعت توام تو بلند میکنم نگاه مرا
پس محروم نفرما زیرا که رسول اکرم فرموده که طعام بازار
مکروه است و از جمله اسباب کراهت آن اینکه شمرده اند
که سبب میشود بعض چشمهائی برآنها بیافتد و حال آنکه نادار ...

بخشند پس اگر مرا از جود و کرمت نگاه طمع را بنها افتاده محروم
فرمائی پس همان وقت مثل آن خواهد بود و الی معروفک
ادیم نظری و سوی احسانک توانائی سخت نگاه برا که
از شدت خواهش آن بطرف دیگر نگاه نکنم و متحیر حضرت
ننموده در فتنه چشمی نگاه طمع کرد سوی طعام اگر چه سیر باشد در آنجا
باشد از آن باز طعام نماید و در بعضی بار اندیشی دلی:
راندن که مقتضای اوصاف کریمان نیست پس نجی نصیبم
نفرها و کلان معروفی کریمان که اسم سوی او رفت آزادی از
آتش است فلا تحرقنی بالنار و انت موضع
املی پس سوزان مرا با آتش غضبت و حال تو محل آرزوی
آزاد کردن از آتش است ولا تسکنی الهاویة
فانک قرة عینی ساکن کن نفرها مرا در جهنم پس بدرستی
تو سبب خنکی چشمی بینش در دیم باتوراست چنانچه گذشت باشد
ولا تکذب ظنی باحسانک و معروفک ای
مولای من بدروغ نسبت مکن ظن مرا که باحسان و انعام تو دارم
باینا دیدن منظونم زیرا که آنوقت ظنم دروغ میشود نه نشر شده
بازآوردن آن فانک ثقتی و رجائی زیرا که تو
اعتماد شده و امیدمنی ولا تحرمنی ثوابک
فانک

فانک العارف بفقری و محروم نفرها مرا از آن
عطاهائی که در جزای اعمال نیک انعام میفرمائی زیرا که
اگر چه من عمل نیک ندارم که مستحق آنها شوم ولی تو خود
عارف و شناسا بفقر و احتیاج منی و از نهم مستحق
ت الهی ان کان قد دنا اجلی و لم یقربنی
منک عملی فقد جعلت الاعتراف
الیک بذنبی وسائل عللی ای خدای من اگر
نزدیک بوده باشد اجلت عمر من و عمل که نزدیک
نکرده باشد مرا بدرگاه تو عمل نیک من پس حقیقت آن
است که اقرار دارم اقرار گناه هر از وسیلههای علتهایم که
هایم باشد که گناه هر گناهم اقرار را وسیله و
واسطه خود نموده بسوی درگاهت میفرستد که از آن
در گذری الهی ان عفوت فمن اولی منک
بالعفو و ان عذبت فمن اعدل
منک فی الحکم ای معبود من اگر عفو و محو نفرمائی
گناهانم را پس کار کردهای که سزاوارتر از تو بآن کار نیست
زیرا که سزاوارتر از تو بعفو نیست از برای آنکه عفو از صفات

گریه کرام است و تو اکرم الاکرمینی و بخلص از عذاب بغرمانی
پس البته در آن سر موی ظلم نخواهی فرمود زیرا که شخص ضعیف
محتاج میشود بظلم و هیچ از بابت ما جاری (وانما یحتاج الی الظلم
الضعیف) و حال آنکه تو اقوی الاقویائی پس اهل ...
~~خواهش کرد ... ذنب عذاب ... فرموده و حال~~
اعدلیت اللهم فارحم فی هذه الدنیا غربتی ای
خداوندا حال که اینغرابت و حال کمال تذلل عرض درگاه
گریست شد و مستحق ترحم بودم بزبان کمال نیاز مندی
جسارت رفت پس رحم بغربا و درماندینها غریبتر از آنکه
غریب ام مقتضی رحمت است بهر نسبه که ملاک المعترا ام
بغربا رحمت است پس درماندینها بملاحظه غربتم که از وطن
برضعی العالم دور است و آن شهری که تو در آنم غریبتر رحم
بغربا و عند الموت کربتی و در وقت مرگ ام
بملاحظه کربت و غمی که در آنوقت میشود رحم بغربا که کاف
الکربات یا نفس عن المکروبین پس دقیقه داخل قبرم سکنه
و فی القبر وحدتی پس در آنجا ام باعتبار تنهائی و بیمونسی
محل رحمتم (یا انیس من لا انیس له) و بعد که در لحد گذاشته

میشوم

میشوم بجهة جواب سؤال نکیر و منکر وحشت فرمطرف
وحشت نفس که طرف دیگر وحشت نکیر و منکر از همه بالاتر
و فی اللحد وحشتی پس در آن زمان ام باین نظر
وحشت محل رحمتم (یا انیس المستوحشین فی الظلم) و بعد از آن
که عالم عرصات دمی بسنجه حسنات و سیئات و تدبر
عسید و سیئات است پس و اذا نشرت للحساب
بین یدیک ذل موقفی پس در حم فرما آن
زمانیکه زنده گرده میشوم برای حساب در حضور تو خوار
است و ذلیل یا عزیز من لا عزیز له و در آنوقت و اغفر لی
ما خفی علی الآدمیین من عملی بخش
برای آنچه که پنهان شده بر بنی آدم از عمل بدمن
آنچه بنظر قاصر ترسید در وجه تخصیص بنفسم است که
اشاره بوده باشد باو لو نشر باعتنا و اهتمام است
از جهة شدت عقوبت بر آن زیرا که آن معاصی
که مردم آنرا از آن شخص دانسته اند زیر میشود که از جهت
غیبت او با آنها و یا بجهة اهانت آنها بواسطه صدور
آنمعاصی از او و در حقش و یا بوجوه دیگر تخفیف در حقش حاصل
میشود و علاوه سبب اثر از خی ام میشود و لا یسبب نقص ما صاعد

مغتاب بصحیفهٔ تتناب دُ اما آن معاصی که مردم ابداً از آن
اطلاع ندا شته اند خصوصاً از کسیکه هیچ شنیده است اشرار [illegible]
ندانسته ند تا بت ایم از آن نشده و عفو و مغفرت ایم بآن
رسید اما البته ثابت و برقرار خواهد ماند و فتنهٔ دوّم آنکه
وَ أَدِمْ لِي مَا سَتَرْتَهُ یعنی همیشه دوام فرما بر آن چیزیکه
پوشیده ورا بر آن دو احتمال دارد اوّل آنکه مقصود بوده
باشد از همان حفظ و حراست حق که بنده را که [illegible] پوشیده
پوشیده و از آفات و نکبت [illegible] داشته که [illegible]
شدند بقا و قرار فرمایش واجب [illegible] باقیه پس تقدیر
ما سترتی به خواهد بود دوّم آنکه مراد بوده باشد آن اعمال
شنیعه عیاذاً بالله و مقصود از ادامه آن ادامه ستر و پوشیدگی
تقدیر ما سترته که ضمیر عاید موصول [illegible] التقدیر چنانکه
شده و اما ستر این سؤال [illegible]
که آن اعمال شنیعه که برای من پوشیده این پوشیده را ادا
بدارد و پرده از روی کارهای بدم برندارد و رسوا نفرمایم
بکمار در حالی آنکه در فقرهٔ سابقه گفتیم که باعث میشود
که ظاهر شدن عمل باعث تحقیق عام میشود پس باید
این بوده باشد که اوّلاً اگر چه در ظهور آن از اوّل
[illegible] ظهور [illegible] اشاره

و با اشاره شد که نتیجهٔ آمات [illegible] افتضاح را هم دارد و سلام
است که پرهیز از آنها مطلوب است و در دعا پس بعد از آن امام
معصوم علیه السلام ادامهٔ ستر را مسئلت نمودند و تا بنا بآنست
عمل بد شخص مادامی که مستور است شخص از آن ملاحظه دارد
و اما بعد از آنکه شایع شد شخص بیمبالات میشود نسبت بآن
عمل بلکه بد کاران هم خاصه آنهائیکه نسبت بآن صغیره است
سیم آنکه شیوع عمل بد خصوص از بزرگان موجب
تجری مردمان است بر نافرمانی خدا [illegible] چهارم فتنه
غیبت خواهد شد پس شروع فرمودند بطلب رحم و تفضل در
بعض حالات مخصوصه بقول خودشان وَارْحَمْنِي صَرِيعاً
عَلَى الْفِرَاشِ تُقَلِّبُنِي أَيْدِي أَحِبَّتِي یعنی رحم
بفرما بر من در وقتیکه افتاده شده باشم [illegible] بستر
در حالتیکه اینطرف و آنطرف بگردانند مرا دستهای دوستانم
که در خودم قوت حرکت نمانده باشد و تَفَضَّلْ عَلَيَّ مَمْدُوداً
عَلَى الْمُغْتَسَلِ يُقَلِّبُنِي صَالِحُ جِيرَتِي و تفضل فرما بر من
در وقتیکه دراز کرده شده باشم بر روی غسلگاه در حالتیکه
غسل دهد مرا نیکوان همسایگانم عرض [illegible] باید عرض نمایم
فصل فرما بر ما در وقتیکه برده شود [illegible]

سبد شده و همه از فقر دیار دعوای آخرت سر از پا نشناسند وَتَحَنَّنْ
عَلَيَّ مَحْمُولاً قَدْ تَنَاوَلَ الْأَقْرِبَاءُ أَطْرَافَ
جِنَازَتِي بر سر جسم که تابوت باشد اما الفتح پس آن خود بت
رَبِّ نَبِيِّ و عطوفت و مهربانی فرما بر من در آن حال که بر دوش شده
باشم و حال آنکه گرفته است قومان و خویشان اطراف تابوت
وَجُدْ عَلَيَّ مَنْقُولاً قَدْ نَزَلْتُ بِكَ وَحِيداً
فِي حُفْرَتِي وجود و کرم فرما بر من در آن حال که نقل
کرده شده باشم از خانه بخانه دیگر و حال آنکه نازل
شده ام بتو تنها در گودال قبر خودم وَارْحَمْ فِي ذٰلِكَ الْبَيْتِ
الْجَدِيدِ غُرْبَتِي حَتَّى لَا أَسْتَأْنِسَ بِغَيْرِكَ
و رحم بفرما در آن خانه تازه که اول ورودم است و کم غربت
زیرا که آن نازل شده و با آب و هوایش آشنا نشده ام
و در حال حسرت از آن خانه تنگ و تاریک دارم غیر ترا تا
دانسته طلب انس نمایم با غیر تو فَإِنَّكَ إِنْ وَكَلْتَنِي إِلَىٰ
غَيْرِكَ هَلَكْتُ برای آنکه اگر بسپاری مرا بغیر خود
که با او انس بگیرم هلاک میشوم فَبِمَنْ أَسْتَغِيثُ إِنْ لَمْ
تُقِلْنِي عَثْرَتِي پس که فریادرس طلب نمایم اگر نگذری
از لغزش و خطای من وَإِلَىٰ مَنْ أَفْزَعُ إِنْ فَقَدْتُ
(یا مقیل العثرات) منه

عنایتک

عِنَايَتَكَ فِي ضَجْعَتِي یعنی و بسوی که التجا برم اگر نیابم
اهتمام ترا در حال پهلو خوابیدنم در قبر معلوم است که بیان
کن به است از نبودن از باب ذکر لازم و اراده ملزوم
وَإِلَىٰ مَنْ أَلْتَجِئُ إِنْ لَمْ تُنَفِّسْ كُرْبَتِي
و بطرف که پناه ببرم اگر تنگ نکنی و برطرف نفرمایی غم مرا انتفاس
عن الکروبن) سَيِّدِي مَنْ لِي وَمَنْ يَرْحَمُنِي إِنْ
لَمْ تَرْحَمْنِي ای آقای من کیست مراد برای نفع من و که
رحم کند مرا اگر تو رحم نفرمایی مرا (یا ارحم من الراحمین) و
فَضْلَ مَنْ أُؤَمِّلُ إِنْ فَقَدْتُ غُفْرَانَكَ أَوْ
عَدِمْتُ فَضْلَكَ يَوْمَ فَاقَتِي و فضل و احسان کرا
امید داشته باشم اگر نیابم آمرزیدن ترا یا اگر نیابم بنده شدم فضل ترا
در روز احتیاج من در دنیا یا در آخرت یا در عالم برزخ وَإِلَىٰ
مَنِ الْفِرَارُ مِنَ الذُّنُوبِ إِذَا انْقَضَىٰ أَجَلِي
و بسوی کیست گریختن از عقوبت گناهان یا از خود آنها جهة
زمانیکه منقضی گردد و بآخر رسد مدت عمر من که دیگر وقت
عمل نماند و تدارک گناهان نشود سَيِّدِي لَا
تُعَذِّبْنِي وَأَنَا أَرْجُوكَ ای آقای من عذاب
نفرما مرا در حال آنکه من امید میدارم که گناهانم ببخشی

تخصیص و عنیت بامره اهتمت
در احتففت و عنیت به اعتنی
من باب ضرب اعتنای به لک
انتهی ایضا فیه و احتففت تفعلان
قف بامره ولا احتفل بامره
ای لا ابالیه ولا اهتم به و
احتففت به اهتممت انتهی

پس بنا بر اول من ابتدائیه است
و بنا بر ثانی تعلیلیه خواهد بود منه

و بر گناهانم قلم عفوت بکش من

ببخشی و عذابم نفرمائی (یا من هو بمن رجاه کریم) الهی حقق
رجائی ای معبود من محقق فرما امیدم را یا بر آوردن
آن وآمن خوفی و ایمنی بیدل فرما و از ترسم نجاتم مرا از آن
ایمنی بخش) فان کثرة ذنوبی لا ارجو لها الا
عفوک زیرا که بدرستی انبوه بسیاری گناهانم امید ندارم
برای بخشیدن آنها بجز عفو ترا سیدی انا اسئلک
ما لا استحق ای آقای من من خود میدانم و اقرار دارم
باینکه سؤال میکنم از تو چیزی را که مستحق آن نیستم که آمرزش تو است
زیرا که از من هیچ عمل نیک صادر نشده و باینکه نمیشود که بواسطه آن
مستحق آمرزش تو باشم الا اینکه اینرا هم میدانم که وانت اهل
التقوی واهل المغفرة شاهد بر ثانی است و اول از
قبیل استطراد است حاصل است که اگرچه من در خودی خود
مستحق آمرزش نیستم الا اینکه تو مستحق آمرزیدنی زیرا که
اکرم الاکرمینی و ارحم الراحمینی و تفسیر هر دو فقره گذشت
حالا که چنین است فاغفر لی پس با جرأت میگویم
که بیامرز مرا زیرا که ثابت شد که تو سزاواری و مستحق آمرزیدنی
والبسنی من نظرک ثوبا یغطی علی التبعات
و بپوشان مرا از نظر رحمت شرح لخشمت تا اینکه

بپوشد

بپوشد

تبعات بیامرز و یعنی سبب آمرزیدن باشد بر من گناهانم را و اینکه
تبعات را بمعنی آمرزیدن تفسیر کردیم جهتش آنست که اصل غفر
بمعنی تغطیه است آنست که میگویند غفر الله ذنبه یعنی ستر علیه ذنبه
یعنی آنرا پوشید و از آن اعراض فرمود و همچنین غفار یعنی
پوشنده گناهان بندگان و تبعه هر آن عملی است که در آن گناهی
است گویا که تابع آن عمل شده و به دنبالش افتاده و قول حضرت
وتغفرها لی یعنی و ببخشی آن گناهان را برای من به منزله عطف
تفسیر است از برای قول او یغطی علی التبعات و قوله ع ولا اطالب
بها یعنی که دیگر مطالبه و بازخواست نشوم آن گناهان را و اینکه
تاکید است برای آن چنانچه خفائی نیست در آن انک ذو من
قدیم وصفح عظیم وتجاوز کریم برای اینکه تو صاحب
احسان قدیمی چنانچه گذشت و صاحب اعراض بزرگ و صاحب
گذشت نیکو و پسندیده الهی انت الذی تفیض سیبک
علی من لم یسئلک وعلی الجاحدین لربوبیتک
ای معبود من تو آنکسی که میریزی باران عطای خود را بر کسیکه از تو سؤال
نکرده است (یا معطی من سئله و یا معطی من لم یسئله) و بر کسانی که
منکرند پروردگاری ترا فکیف سیدی لمن سئلک
پس چگونه میشود که نریزی عطای نعمتهای خود را بر کسیکه سؤال و درخواست کند

نماید از نور این ناظرات نفوس عالم السلوک وأیقن أنّ
الخلق لک والأمر إلیک ویقین کند بآنکه عالم
خلق مخصوص مر تراست و عالم امر بازگشتش بسوی تو است
واین ناظرات بنفوس و عالم اسم حدین یعنی

ای کریمی که از خزانهٔ غیب   گبر و ترسا وظیفه خور داری
دوستان را کجا کنی محروم   تو که با دشمنان نظر داری

تبارکت یا ربّ العالمین (گذشت) سیدی عبدک
ببابک ای مولای من بندهٔ گنه کار تو ایستاده است در
درگرم تو و بدریوزگی آمده است اقامته الخصاصة
بین یدیک بر پا داشته است در فقر و احتیاج در حضور تو
یقرع باب احسانک بدعائه میکوبد در احسان ترا
احسان است سخا اهر بسیاری دست دعاش ویستعطف
جمیل نظرک بمکنون رجائه وطلب عطوفت
نماید نظر زیبای ترا بامید نهانش یعنی امید نهانش است
که نظر زیبای جناب او نمای حاصل که نظر جمیل اگر مستلزم
عطوفت است بدون اللطف الخ نهانش فظهر ان الاضافه فی جمیل نظرک وبمکنون
رجائه فی اضافة الصفة الی الموصوف
او تبیینیه چه شود بچهره زرد من نظری زر دیدنی که کرمی
وبالائیم

بآنکه از نظر زیبای تو عطوفت سخا اهر وبان امید نهانی دارد
فلا تعرض بوجهک الکریم عنّی پس روگردان
نفرما یا روی نیکوی خسند بنده است از من واقبل منّی
ما اقول و محض رحمت قبول فرما دستیاب نماز من آنچه
که عرض مینمایم و سست سیّتم فقد دعوتک بهذا
الدّعاء وانا ارجوا ان لا تردّنی معرفة منّی
من رأفتک و رحمتک پس بتحقیق خواندم ترا باین نحو
خواندنی و حال آنکه من امید میدارم اینرا که رد نفرمائی
مرا بآنکه شناخته ام بآنکه رأفت و مایه رحمت الهی
انت الذی لا یحفیک سائل فی الحاح فی الدعاء
لا یحفیه سائل ای لا یمنعه من احفوت الرجل من کذا منعته الی
ان قال وفی الحدیث کان ابی یحفی رأسه اذا جزه ای استقصیه
و یقطع اثر الشعر بالکلیّه من احفی شاربه من باب اکرم اذا بالغ
فی جزه انتهی اقول حاصل آنکه یحفی در دعا نفع یافت
و بعنی منع است و تو میدانی که معنی منع در اینجا نیز از نادر منع
از سائل دیگر مثلاً صورت نظر ندارد بدیع اگر دعا لا یحفی سائله بود
منع منع خوب میشود و حکمت که دعا را یحفی بچراینم نفی میا باز
اکمال معنی استقصا یعنی سائل عطا یا نثر را تمام نمیکند وبعز
پس نفی مینمایم استدعای قبول دا اگر چه جای تأکید تقتضای مقام است مرعدم اکرام ابقول خود

وان امید مرا که آنکه
بمقتضای رکنست و
آنچه فرموده انا عند حسن
ظن عبدی بی
را دارد آنرا اجیب
تکذیب نفرمائی

فی الصحاح نقص الشیء نقصا ونقصانا ونقصته انا یتعدی ولا یتعدی

باشد ولو در طاعت و معصیت باشد

این عبارت قول آن بزرگوار وَلَا یَنْقُصُکَ نَائِلُ سیح
عطائی از خزائن لا یتناهی تو چیزی کم نمیکند ولا یزیده کثرة
العطاء الا جودا وکرما و در دعای سجده یا من لا ینقص خزائنه
عطای ولا یزیده فیها فقری ومحمّد است که استنقصا کن یه بوده
باشد از سود یا دیلات یعنی بسیار اثر سوده و ملول و خسته
نکند أَنْتَ کَمَا تَقُولُ وَفَوْقَ مَا یَقُولُ الْقَائِلُ
یعنی تو چنانی که ذات مقدسه خود را با آن ثنا وستایش وصف
نموده ای و بالاتر از آنچه که بگوید آن را گوینده با تقرب رب الارباب
اَللّهُمَّ اِنّی اَسْاَلُکَ صَبْراً جَمیلاً ای خداوند من
سؤال میکنم از تو صبر زیبائی در وقت مصیبت که در آن شکایت
بغیر تو را نداشته باشد وَفَرَجاً قَریباً وفرج و گشایش نزدیک
در شدائد وَقَوْلاً صَادِقاً و کلام راست مطابق واقع
در حکایات واخبار وَاَجْراً عَظیماً و مزد بزرگ در اعمال
در اعمال صالحه اعم از صبر و ... وغیر آن وَاَسْاَلُکَ
یَا رَبِّ مِنَ الْخَیْرِ کُلِّهِ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ
اَعْلَمْ و سؤال میکنم ای پروردگار من از قبیل خیر از همه
خواه آنچه دانسته ام و خواه نه وَاَسْاَلُکَ اللّهُمَّ
مِنْ خَیْرِ مَا سَاَلَکَ عِبَادُکَ الصَّالِحُونَ

و سؤال میکنم بزرگواری ای خداوند از آنچه سؤال کرده اند تو را
بصیرت آن یعنی سؤال ناکرده آن شده یعنی آنرا سؤال کرده اند
و با ... آن که آنرا آنکه سؤال قرار داده و بعید
نیست که با بعضی ... بوده باشد ... که نسخه ... از سؤال کرده
عوض باین بوده است یعنی سؤال میکنم بزرگواری ... و با از بعض
بهتر آنچیزی که سؤال کرده اند ... و با از بعض آن بندگان
سؤال از تو و با اولی بمفضیه باشد ... خسته
یَا خَیْرَ مَنْ سُئِلَ وَیَا اَجْوَدَ مَنْ اَعْطَی ای
بهترین کسی که سؤال کرده شده و ای بخشنده‌ترین کسی که عطا کرده صلّ
عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَعْطِنی فی نَفْسی وَاَهْلی وَوَالِدَیَّ
وَوَلَدی وَاَهْلِ حُزانَتی وَاِخْوانی فیکَ
وعطا فرما بمن ای مسئول من آنچه در حق خود سؤال کرده ام و آنچه
در حق زنم و آنچه زندار از اهل و نساء بگویم و آنچه در حق
پدر و مادرم و در حق اولادم و در حق عیالم که از برای ایشان
محزون میشوم و در حق برادران و دوستانی که در راه تو با
من برادری و دوستی کرده اند نه بجهت اغراض فاسده دنیویه
کاسده که در این زمان اکثر از اینها است نه بوده باشد مثل
ایشان کو کردار حرب بل هم اقل

ولا يصفو في العيش الا خادع

تغيرت المودة والاخاء وقل الصدق وانقطع الرجاء

حضرت ... عرض کرد الهی نیست دلیا شند در پرده عصمت

تو ... پرده نیست هر پرده تو فرمود که مرا ذکر کنید ... و در ...

پس ... اظهار ذکر ... که با ... دوستی ... در راه

در راه من پس ... اظهار او دست ... پس ...

که اگر اراده تمام ... زبان ... واقفی ...

ان بلد ... زبان ... و ... بتفخیم ...

و ... فتح ان ... لام واحد جمع استعمال شده وأغل

عیشی وسیع ... فرمایند ... واطهر من قلبی

... ناروی ... تابان ... وسعت

نماید ... بفعل ... واصلح جمیع احوالی

... واجعلنی ممن اطلت عمره

واحسنت عمله واتممت علیه نعمتک و

رضیت عنه واحییته حیوة طیبة فی

ادوم السرور واتم العیش واسبغ الکرامة

انک تفعل ما تشاء ولا یفعل ما یشاء غیرک

وزنده ... ورانده ... زندگی ... در ...

کاملتر عزت ... زندگانی ...

بخواهی ... قادر ... ترا ان ... بر تو ...

بکند ... بخواهی هیچ کس غیر از تو اللهم وخصنی

منک بخاصة ذکرک خدایا ... ذکر ...

مخصوص فرما مرا از خود ... خاص و مخصوص ...

نزا آنان ذکر مخصوص ... و با تو ...

خاصی ... ذکر ... که رحمت

خاصه ... مخصوصه ... از تو ... آنها و با تو

برا مخصوص ... از ...

بزرگ ... ولا تجعل شیئا مما

اتقرب به الیک فی اناء اللیل واطراف

النهار ریاء ولا سمعة ولا اشرا ولا

بطرا ... چیزی از ان اعمالی که تقرب ...

بانها بسوی قرب عزت تو در ساعات شب و در

طرفها ... روز ... که برای نمودن بمردم باشد

ونه سمعه که ... شنوانیدن ... باشد ونه اشر

ونه بطر ... در نعمت ... عناد ...

اسم بان ... وبعضی نقله‌اند ان اشتراز بطرب واجعلنی
لك من الخاشعین وبگردان مرا از جمله فروتنی کنندگان برای
خود بتنهائی برای اغنیا از جهت دنیای آنها اللهم واعطنی
السعة فی الرزق خداوندا ببخشا مرا استی فی ما
وعطا فرما مرا وسعت وفراخی در روزی جسم که طعام وشراب
باشد ودر روزی روح که علم ومعرفت بود والامن فی الوطن
وامنی را در وطن اصلی که عالم آخرت واعلی علیین والی ... بالارواح
... خصوصا اجداد طاهرین باشد ودر وطن عارضی دنیا وآن
... تعارف سرا باشد وگویا تخصیص وطن از آن بابت بوده باشد
که ناامنی غربت وسفر چندان مهم ودر خطر ندارد وب بهمراهی
... وباشتباه ببدل یابن وامان شود وآن کمان ولابد سریع
الزوال ودر صدد انتقال است ولی ناامنی وطن دار ... عصال
ومشقت بر کلال است وآن شست نفس حلالیت فی خمسه ایام آنها
بالنسبة الی ایام خلودك فی الدار الاخری وقرة العین فی الاهل
والمال والولد وشادی درباب زن که سلیطه ونااهل نباشد

زن بد در سرای مرد نکو | هم در این عالمست دوزخ او
زینهار از قرین بد زنهار | وقنا ربنا عذاب النار

ودرباب مال که سرمایهٔ غصه وملال وشایع رنج وکلال
دراک

دراین المال دررد وبال شود ودرباب ولد که عاق نباشد
وبا بهره وبا شند بد نگردد

فرزند عاق ریش پدر گیرد ابتدا | نسل نهره دست تعالی گرفت بخت

والمقام فی نعماك عندی واستادن واستقرار
را در نعمتهای ... نعمتهای تو بسبب کفران بادیگر
که مال ازمن نرسند ودر چشم نروند ان الله لا یغیر ما بقوم حتی
یغیروا ما بانفسهم ذلك بان الله لم یك مغیرا نعمة انعمها علی قوم
حتی یغیروا ما بانفسهم الایة فی السورتیة لا زوال للنعماء اذا شکرت
والدلیف ... اذا کفرت الشکر زیادة فی النعم وامان من الغیر
غیر ... اسم است بمعنی تغیر والصحة فی الجسم وعافیت و
تندرستی را در تنم والقوة فی البدن وتوانائی را در بدنم
ظاهرا فرق میانه جسم وبدن آنست که جسم وجسد گفته میشود برای آن
اولی العقل که ملائکه وانس وجن باشند وازبرای غیر آنها گفته میشود وبدن
اطلاق میشود وازبرای غیر سر وبکله غیر دودست ودوپا هم والسلامة
فی الدین ودرستی دین وخلاص شدن را از شر اشرار جن وانس
ودردین کرانست ... آنها بدنم صدمه وارد نیاید و
استعملنی بطاعتك وطاعة رسولك محمد و
اهل بیته صلواتك علیه والهم ابدا ما

تا بدانکه در صحاح گفته ... واستعمرکم فيها اي جعلکم عمّارها و في ق واستعمره فيه جعله يعمره ... واستعمرکم فيها اي جعلکم عمّارها
عمّارها ... و قيل جعلها لکم ... واستعمرکم فيها اي جعلکم عمّارها الارض
... عمارتها ... و قيل سناه ... اعمارکم ... و قيل سناه و اطال فيها
اعمارکم ... و قيل سناه ... عمارتها ... الدنيا انتهى

اقول و این چنین ... استعمرني و بکار بدار مرا با فرمان برداری خود و فرمان برداری
رسول محمد صلى الله عليه وآله و فرمان اهل بیت او که ائمه هدی صلوات
الله علیهم باشند ... واجعلني
من اوفر عبادك عندك نصيبا في كل خير
انزلته وانت منزله في شهر رمضان
في ليلة القدر وما انت منزله في كل سنة
و قرار بده و بگردان مرا از جمله انبوه ترین بندگانت از جهت
حظ و نصیب پیش تو در هر خیری که نازل کرده پیش از این و در هر خیری که
تو نازل شده ای در ماه رمضان در شب قدر و در هر خیری که
تو نازل شده ای در هر سال و آن خیر عبارت باشد من
رحمة تنشرها از رحمتی که منتشر میسازی
آن را در میان بندگانت یا ... سفرهای بقدر استعداد
شان و بر آنچه تقاضا نماید حکمت بالغه ات وعافية تلبسها
و از لباس تندرستی که میپوشانی آن را به بندگانت وبلية تدفعها و از
بلا ... دفع سفرهای آن را از ایشان وحسنات تتقبلها و از اعمال
نیک که میپذیری آنها را از ایشان وسيئات تتجاوز عنها
و از کارهای بدی که درگذری از آنها و درگذری از آنها وارزقني
حج بيتك الحرام في عامنا هذا وفي كل عام
گذشت

گذشت وارزقني رزقا واسعا حلالا طيبا
واصرف عني يا سيدي الاسواء و برگردان از من
ای آقای من بدیها را واقض عني الدين والظلامات
بضم الظاء جمع ظلامة ... والظلامة والمظلمة بکسر اللام ... اسم
يعني ... عند الظالم و اسم لما اخذ منك بغير حق يعني ادا فرما
از قبل من دام من و مظلمه ها را حتی لا اتاذّى بشيء منه
تا آنکه اذیت کشنده نباشم بسبب چیزی از آن دام و مظلمه ها
ذکر یا مفرد آوردن ضمیر باعتبار آن است که دین و مظالم
در داخل بعنوان حق اند وخذ عني باسماع
اعدائي وابصار حسادي و بگیر گوشهای دشمنانم را
از من که بد مرا نشنوند و گر آن ... نشنوند و شماتتم ننمایند
و چشمهای حسد برندگانم را ... حسد نبرند و
در پی آزارم نباشند ... مراد از سمع و بصر در اینجا
از راه عموم مجاز مطلق طریق علم و اطلاع است پس ... سمع بصر
... و اما آنکه سمع را بر بصر مقدم
فرموده ... باشد که حس سمع ...
از حس باصره بیشتر است ...
... بخلاف شنوائی ... که چشم بخواب ...

و با گوش نشنود و همین است که هر جا در قرآن مجید سمع بر بصر مقدم

است ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم [redacted]

[redacted] و اما آنکه اعداء الحق را

بیشتر داده است علی الظاهر ملاحظهٔ اهمیت است و کثرت اعتنا بآن

است بدیهی است ضرری که از دشمن مترتب میشود و اشد و اکثر است

از ضرر بدخواه که حسود باشد دیگر سبب است که شخص احد هست یا

و رفع اضرار دشمن بیشتر سهل است که بدیشان هم نخواهد سبب است بادست

و برادر با برادر مثلاً از این قبیل میشود یعنی صفقه حسد باشد

که غریزی فطری است خارج از اختیار فعلیهذا آنچه روحی فداه

هر دو را از سمع و بصر را فرموده اند و حال آنکه بنابر تقریر ربانی

کفایت از آنچه گفته میشود علی الظاهر محض از باب تفنن در عبارت

و ایقاع حسن مراعات النظیر خواهد بود و اما قوله و والباغین

علیّ پس ظاهر است که عطف بوده باشد بر حاسدی یعنی بکسی که

ستم کنند کسانی را که بر ایشان و بر من ستم نکنند و محتمل است که

عطف بشود بحیدی یا اسماع یعنی بکسی ستمکاران مرا و اخذ نما ایشان را

عزیز مقتدر و انصرنی علیهم و یاری ده مرا بر آنها و اقر

عینی و خنک ساز چشم مرا باشادی یعنی شادم فرما و حقق ظنی

کنانت و فوح قلبی و بکشا قلب مرا با خراج کدورت و ادخال سرور

دیگر

و دیگر آنکه مراد شرح صدر بوده باشد و اجعل لی من همی وکربی

فرجاً و مخرجاً و قرار بده برای من از اندوه و غم گشایش و را

بیرون آمدنی و اجعل من اراد نی بسوء من

جمیع خلقک تحت قدمی و قرار بده هر کسی را

که اراده نماید مرا بآنکه بدی برساند مرا از جمیع خلقت که

باشد در زیر دو پایم یعنی ایشان را مغلوب و منکوب من نما و اکفنی

شر الشیطان و شر السلطان و بس کن مرا

شر شیطان و شر شاه را یعنی دفع فرما شر آنها را از من و لا

و سیئات عملی یا عطف است بر شر یعنی بس کن سیئات

عملم را که از من صادر شوند یا عطف است بر سلطان

یعنی بس کن شر سیئات مرا بآنکه نگذاری از من صادر شوند

و یا بآنکه عفو فرمائی آنها که دیگر شر آنها بمن رسد و طهرنی

من الذنوب کلها و پاک فرما مرا از همه گناهان

سابقه ام را یا مرزد و در آتیه نگهدار که پیرامون آنها گردم

و اجرنی من النار بعفوک و امان ده مرا از

آتش جهنم بسبب عفوت از تقصیراتم و ادخلنی الجنة

برحمتک و داخل فرما مرا در بهشت بواسطهٔ رحمت و

زوجنی من الحور العین بفضلک و

[illegible]

وزوجناهم بحور عین یعنی جفت گردانیم ایشان را با بعض از زنهای بهشتی فضلت
و حور جمع حوراء است و آن زنی است شدید سفیدی چشم و شدید
سیاهی چشم است و نامیده شد باین برای آنکه چشم از دیدنش
حیران میشود یعنی متحیر میشود و نقل شده از ابن اصمعی و انکه حور
آنست که چشم تمام سیاه باشد مثل چشم آهو و بقر وحشی و گفته که در بنی
آدم حور نیست و آنچه بعض زنها حور میگویند از برای تشبیه است
باهوها و بقرهها و عین بکسر جمع عیناء است بمعنی وسیعة العین یعنی
فراخ چشم و در حدیث است که خلق فرموده خدا حور العین را از
خاک نورانی بهشت و دیده میشود مغز ساق ایشان از زیر هفتاد حله
رزقنا الله بفضله و اگر قاری زن باشد از زوجی بشوق شوهر خدیثی
قصد ننماید یعنی آنها را خادم من فرما احتمال میدهد که حضرات
آنجا از رگ غیرت در قتشان بحرکت آمده از ترس شوهرهاشان
آنحضرت که حور العین را قبول نکرده باشند و اگر شوهر مایل الفصل
بوده باشد کوارا نماید والحقنی باولیائک الصالحین
محمد و آله الابرار الطیبین الاخیار صلواتک
علیه و علیهم و علی ارواحهم و اجسادهم و رحمة
الله و برکاته لحوق از عقب رسیدن و اصل الهی و سیدی
وعزتک و جلالک [illegible]

لئن

[illegible]

لئن طالبتنی بذنوبی لاطالبنک بعفوک
باز خواست فرمائی مرا بواسطه گناهانم هر آینه من هم در جواب
عفو ترا پیش میکشم و حجت خود قرار میدهم یعنی اگر تو در مقام
مؤاخذه من از آن در بیائی منهم در جواب و عذر آن از
این راه میآیم یعنی معترض میشوم ای مولای من در مقابل این
من تو از آن مصرف آن انتخاب پس مصرف لطف با محققی
نیست که اطلاق مطالبه در لاطالبنک در اینجا و امثال اینها از باب
مشاکلت است بقوله تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک و قول
فقلوا اقترح شیئا نجد لک طبخه قلت اطبخوا لی جبة و قمیصا
و البته واضح است که از امثال این مطالب و عرض حاجات بحضرت
امام معصوم که نظر بسیار از ان ظاهر اینست و خوردشان است
که البته این کنایات که این بزرگواران بخود نسبت میدهند هزار
هزار مرتبه از بهتر خوبان با بهتر است و اما در آخر شرح
منبهی بر آن خواهد رفت مغرور بخواهی شد با اینکه پس ما هم
در مؤاخذه کنیم از خود مستعار حوائم کرد قاضی بیضاوی
در تفسیر قول تعالی ما غرک بربک الکریم لطف خوب کرده و انشی
ذکر شد و ترجمه آن اینست که اول آیه مبارکه را تفسیر نمود
جه چیز ترا فریب داد و دلیر نمود بر نافرمانی او و بعد میگوید که
یعنی رب کریم

لفظ

ذکر کردن کریم در اینجا از برای مبالغه است در منع از مغرور شدن
و گول خوردن برای آنکه محض کرم تقاضا نمیکند فرو گذاشتن
ظالم را و برابر کردن دوستی کننده و دشمنی نماینده و فرمان بردار
و نافرمان را تا چه رسد بآنکه زمانیکه منضم شود بآن کرم صفت قهر و انتقام
و ثانیا از برای اشعار است بآن جهتی که بتوسط آن شخص عاصی مغرور
را شیطان فریب میدهد زیراکه میگوید باو کن هرچه میخواهی
زیراکه پروردگار تو کریم است پس اعذاب [illegible] با عقوبت نخواهد
زده کی نمیکند و معنی میگوید دلالت بر گذشت کردنش است [illegible]
سعی در فرمان برداریش از آنکه کوشیدن و مبالغه کردن در
نافرمانیش بجهة مغرور شدن بکرمش انتهی و از بعض
دیگر نقل شده که ذکر کریم از باب تلقین حجة است
یعنی خدا او را از غایت مهربانیش یاد بنده میاموزد که
در جواب این سوال وحشت آمیز عرض نماید که غره کرد مرا
الکرمک انت [illegible] از این راه بوده [illegible] دمارا در آن ورطه
انچه [illegible] در [illegible] نشیم ولئن طالبتنی بلومی
لاطالبنک بکرمک و هرآینه اگر مواخذه فرمائی بلوم
[illegible] هرآینه مطالبه میکنم البته ترا بکرمت چنانچه گذشت و
لئن ادخلتنی النار لاخبرن اهل النار بحبی

اياك

اياك یعنی اگر باینها نشود و مرا فرمان در داخل کردن آتش غضبت
بدهی آنوقت کار دیگر میکنم با اهل آتش خبر میدهم که من او را
دوست میداشتم با وجود این مرا داخل آتش فرمود و با دشمنانش
جمع کرد تو خود میدانی که اعادی ایشان شماتت خواهند گفت که
پس فایده ارادت و دوستی چه شد البته غیرت الوهیت از این شماتت
نرنجیده نخواهد شد [illegible] بزرگوار در قنوت نماز شب بجای فقره این
عرض مینماید ولئن امرتنی الی النار لاخبرن اهلها انی کنت اقول
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله یعنی باینها خبر میدهم که من
توحید و نبوت خاصه و ولایت مخصوصه بودم الی آخر ما قرره الله
انکه در اینجا اشاره است بآنکه در این اخبار اشعار [illegible]
بنی مختار رود لیکن [illegible] غیر قرار است [illegible]
[illegible] جد او [illegible] علیه السلام در ایام ماه شعبان [illegible] بن ابی طالب
که عرض مینماید و ان ادخلتنی النار اعلمت اهلها انی احبک الهی
وسیدی ان کنت لا تغفر الا لاولیائک و اهل
طاعتک فالی من یفزع المذنبون ای [illegible]
وای [illegible] اگر نباشد که بخشی مگر اولیا و اهل فرمان بردار پس بسوی
که التجا برد گنهکاران خواجه عبدالله انصاری رحمة الله علیه بگوید
الهی چون پاکانرا استغفار باید کرد ناپاکانرا چه کار باید

کرد جای دیگر میگوید الهی پیغمبر تو که در دنیا بآن خشم که در
تو اعرابی منکری بدرویشان و سکینان و فقیران نکر الهی
تو کرمی بران خشم که در مطیعان سنگدلی بربا چه کنی
نمر وان کنت لا یکرم الا اهل الوفاء بابک فبمن
یستغیث المسیئون واگر باشد که اکرام نفرمایی مگر اهل
وفا پس آنکه عاصیان با حکام شرعیه باشند پس کجا استغاثه و فریاد
رسی خواهند نمایند بدکاران که تو بکرم خود معامله که با اهل
وفا میکنی با ما بدکاران هم آن معامله بفرما انصاری مرحوم
من بنده عاصیم رضای تو کجا تاریک دلم نور وصفای تو کجا
ما را تو بهشت اگر بطاعت بخشی این بیع بود لطف و عطای تو کجا
الهی ان ادخلتنی النار ففی ذلک سرور
عدوک وان ادخلتنی الجنة ففی ذلک
سرور نبیک وانا والله اعلم ان سرور
نبیک احب الیک من سرور عدوک
ای معبود من اگر داخل فرمایی مرا در آتش پس در آن شادی دشمن تو
است که شیطان است واگر داخل فرمایی مرا در بهشت پس در آن
شادی پیغمبر تو محمد علیه وآله صلوات الرحمن است و من قسم [illegible]
بخدا که تو میدانم که سرور پیغمبر تو محبوبتر است ترا از سرور
دشمن

دشمنت خوش گفته است انصاری مرحوم در این مقام الهی ما
در دنیا معصیت میکردیم دوست تو محمد صلی الله علیه وآله اندوهگین
میشد و دشمن تو ابلیس شاد فردای قیامت اگر عفو کنی
باز دوست تو اندوهگین شود و دشمن تو شاد الهی دو
شادی به دشمن خود مده و دو اندوه بدل دوست خود
منه اللهم انی اسئلک ان تملاء قلبی حبا لک
وخشیة منک وتصدیقا بکتابک وایمانا
بک وفرقا منک وشوقا الیک یاذا
الجلال والاکرام ای خدا بدرستی که من سوال میکنم
ترا اینکه پرنمائی قلب مرا از دوستی تو و از ترس از تو و از تصدیق
کردن ترا و از گرویدن بتو و از بیم تو و از شوق بسوی تو ای
صاحب عظمت و صاحب اکرام و تعظیم تو مخصوص را با انواع انعام
حبب الی لقائک محبوب کن ملاقات رحمت را الیغ
مرا یعنی مرا از اولیاء خود نما یا ایها الذین هادوا ان
زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم
صادقین واحبب لقائی و هم دوست بدار ملاقات مرا
یعنی مرا دوست بدار تا ملاقات مرا دوست داشته باشی زیرا که
معلوم است که دوست ملاقات دوستش را دوست میدارد

که حکم من علیه دارد و جهان مختر شده و نبود که دکشی دبا ذلت ابنائشان که رسم خلاف آنست
دبار سعوض عبارج

وَاجْعَلْ لِي فِي لِقَائِكَ الرَّاحَةَ وَالْفَرَجَ وَالْكَرَامَةَ
وقرار بده مرا در ملاقات خود آسودگی و ~~خوشحالی~~ و گشایش
و بزرگی و عزیز داشتن ~~خویشتن~~ اَللّٰهُمَّ أَلْحِقْنِي
بِصَالِحِ مَنْ مَضَى خداوندا برسان شان رجاه مرا
بنیکوان چنانکه گذشته و مرده اند و با مرا بعد از مردن حضرت
ایشان برسان و با ایشان محشورم فرما و جمع نما وَاجْعَلْنِي مِنْ
صَالِحِ مَنْ بَقِيَ و بگردان مرا از جمله نیکوانیکه هنوز
باقی اند وَخُذْ بِي سَبِيلَ الصَّالِحِينَ و ببر مرا
در راه راست صالحها که بطریقه آنها مشی کرده و نیکو
شده که تمام و سلام است همه اینها عمارا از روی انقطاع و
تواضع تام و تمام است والله بعد از گذشتن نیکو الدنا حد و
روح جد امجد [illegible] برادر دیگر در این روحی فداه
امام صالحین از اولین و آخرین است وَأَعِنِّي عَلَى
نَفْسِي بِمَا تُعِينُ بِهِ الصَّالِحِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ
واعانت و یاری فرما مرا بر ضرر نفس اماره باینکه باان چیزی
که یاری میفرمائی با آن صالحین را بضرر و شلاء نفسهای خود
وَلَا تَرُدَّنِي فِي سُوءٍ اسْتَنْقَذْتَنِي مِنْهُ
أَبَدًا و هرگز باره رد مکن مرا در بدیکه نجات داده و خلاص
نموده مرا
قو دم ابر اطراف لا تردنی و مستنقذ [illegible]

ببده و خلاص فرموده مرا از آن ~~[illegible]~~ وَاخْتِمْ عَمَلِي بِأَحْسَنِهِ
و باخر برسان عمل مرا بانیکوترین عملها سئلوا اللهم حسن الخاتمة وَاجْعَلْ
ثَوَابِي عَلَيْهِ الْجَنَّةَ و قرار بده جزای نیکو مرا بران جنت
علم بهشت بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ بحق حرمت
رحمتت ای رحم کننده ترین رحم کنندگان حق هزار و رحمت از
پیدا و دمادم اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَانًا لَا أَجَلَ
لَهُ دُونَ لِقَائِكَ خدایا سوال مینمایم ترا ایمانی ثابت
که مرا ور الهتره نبات شده در کمتر از وقت ملاقات رحمت که
عبارت از حال مرگ است یعنی ایمان متزلزل نباشد که پیش
از حال مرگ از من فوت نشود و من بی ایمان وفات نمایم
فاعتبروا یا اولی الابصار وانقطعوا الی الله تعالی وافزعوا
الیه وافزعوا الیه فی کل لیل و نهار وانفقره شریفه یکفرد یا
است از فرمایش [illegible] اول گریه [illegible]
چنانچه بیان شد تُحْيِينِي مَا أَحْيَيْتَنِي عَلَيْهِ زنده
بداری مرا تا دامیکه زنده داشته مرا بر آن ایمان وَ
تَوَفَّنِي إِذَا تَوَفَّيْتَنِي عَلَيْهِ و قبض روح مرا فرمائی
زمانیکه روحم قبض نمائی هم بر آن ایمان وَتَبْعَثُنِي إِذَا
بَعَثْتَنِي عَلَيْهِ و همچنین برانگیزانی مرا بعد از مردن در روز

بعث دفتیه برانگیزانیدن مرا بر آن که با ایمان مبعوث شوم و اشتغال

شریف اسم ظاهر اراده در شده است محض از سبب انقطاع تام در خروج

از خودی باتمام الله اینکه اراده احتمال دارد محمد است تا اینکه ایمانا نطق هر حمد شود

عامر مرا داده ام اینکه مراد این باشد که از من در دار دنیا هیچه عمل

صادر نشده باشد که بسبب آن مرا انگذارند که در صف تربین

مبعوث شوم چنانچه در حضور مبارک این بلا عذر وارد است و

طهر قلبی من الریاء والشک والسمعة فی دینک

دیر کن قلب را از ریا یعنی دوست دیدن مردم و از شک و تردید

و از سمعة یعنی دوست داشتن شنیدن مردم در طاعت فقربان

بر داری قلبی ان عمله که تا آن وجه و تقرب نزد قصد کرده ام

این صفت ویمه نفسده و لله نویش بوده باشد حتی یکون

عملی خالصا لک تا اینکه عمل من پاک و بی دون الدنس غیر برای تو

اللهم اعطنی بصیرة فی دینک خدا و ندا عطا فرما مرا بینشی

در توحید و در طاعت و یا در کلیه احکام دینت اصول و

ورعا و فهما فی حکمک و در یافتی در اسرار و دقیقه حکم تو

وفقها فی علمک و دانشی در علم و انکه تقدر تقدر را

آن را در یابم و یا کلیه علوم عمرا و یا تعین خصوصا وکفلین من

رحمتک و در نصیب از رحمت آنکه در اسم داخل منی

ودوم اینکه داخل بهشتم فرمایی است ره آن قول تعالی یا ایها

الذین آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته

وورعا یحجزنی عن معاصیک و فی المجمع صونوا دنیکم

بالورع یعنی نگهدارید دین خود را از برای ورع و فیه ملاک الدین الورع

آنچیز که دین با او نظام میشود ورع است و فیه اورع الناس من تورع عن

محارم الله بورعترین مردم کسی است که ورع نماید از آنچیز های که خدا

حرام فرموده است و فیه انه سئل اهر من الورع حصار و یحجل یحفظ

نگهدارنده تر باشد از ورع بعد گفته ورع در اصل کف و نگهداشتن

است از حرامها و دور شدن است از آنها تا آنجا که گفته بعد استعمال

شده است در مطلق کف و نقل کرده از بعض شارحین حدیث

که ورع چند قسم است بعضی آن است که مکلف از زنهار فسق خارج

ملیماید که شهادتش قبول میشود و آن ورع تائبین است و بعضی

آنست که بسبب آن خارج میشود از شبهه ها و نامیده میشود ورع صالحین

و بعضی از آن ترک آنچه لا است که بیم منجر شدن بحرام را دارد و

آن ورع متقین است و مثال زده به ترک کلام از غیر ترس وقوع

در غیبت و بعضی از آن اعراض نمودن است از غیر حق تعالی برای

ضایع شدن یک حق از عمر در آنچیز که در آن فایده نیست

و نامیده میشود ورع صدیقین انتهی ملخصا و مجمل

ضرب دلتصرشع وکف یعنی وعظ فرمایند مودع و پرهیز
کاری که نگهدارد مرا از معاصی تو و دانستی که این اول درجه
ورع است ~~که مردم از اهل تقوی است اند ... مثل المتقون~~
~~بامدارا ... این انشاء ... که آن روح ... الفضلا اند~~
~~از عهده ... تعلیم و ارشاد شیعیان و محبان خود شان است~~
~~فرموده باشد والله اعلم~~ وَبَیِّضْ وَجْهِی بِنُورِکَ
و سفید نما روی مرا به نور خود که نور السموات والارض است
یا به نور هدایت خود وَاجْعَلْ رَغْبَتِی فِیمَا عِنْدَکَ
و بگردان و قرار بده میل و رغبت مرا در آن نعمتهای مهیا شده
در پیش خود از برای مؤمنین ما لا عین رأت ولا اذن سمعت
ولا خطر علی قلب بشر وَتَوَفَّنِی فِی سَبِیلِکَ وَعَلَی مِلَّةِ
رَسُولِکَ صَلَوَاتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ و بمیران مرا در
راه راست خود که همان دین قویم باشد و بر کیش و آیین
رسول صلی الله علیه و آله اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنَ
الْکَسَلِ وَالْفَشَلِ وَالْهَمِّ وَالْحُزْنِ وَالْجُبْنِ وَ
الْبُخْلِ وَالْغَفْلَةِ وَالْقَسْوَةِ وَالذِّلَّةِ وَ
الْمَسْکَنَةِ وَالْفَقْرِ وَالْفَاقَةِ وَکُلِّ بَلِیَّةٍ
وَالْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ

خداوندا پناه میبرم بسوی تو از کاهلی در عبادات و در کارهای
آخرت و از بد دلی و اندوه و غمی که ... اند و غمی که حزن است
و از ترس و بخیل و ... بودن از تو و از سختی دل و خواری و از
مسکین و فقیر و درویش بودن و از احتیاج بطرف غیر تو و از
هر بلا و از جمیع عملهای بد ... باشد از آنها و آنچه
پنهان باشد و این اقتباس است از قول واجب ... ولا تقربوا
الفواحش ما ظهر منها وما بطن و در اینکه کدام یک از فقیر و
مسکین بدحال تر است خلاف است
وَأَعُوذُ بِکَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَقْنَعُ و پناه میبرم بسوی تو از نفسی که
قناعت نکند وَبَطْنٍ لَا یَشْبَعُ و از شکمی که سیر نشود
وَقَلْبٍ لَا یَخْشَعُ و از دلی که خشوع و فروتنی نکند بسوی تو
وَدُعَاءٍ لَا یُسْمَعُ و از دعایی که مستجاب نشود وَعَمَلٍ لَا
یَنْفَعُ و از عملی که نفع ندهد در آخرت وَصَلَوٰةٍ
لَا تُرْفَعُ و از نمازی که بدرجه قبول تو بلند نشود وَ
أَعُوذُ بِکَ یَا رَبِّ عَلَی نَفْسِی وَدِینِی وَ
مَالِی وَجَمِیعِ مَا رَزَقْتَنِی مِنَ الشَّیْطَانِ
الرَّجِیمِ و پناه میبرم بسوی پروردگار من بر نفسم
و بر دینم و بر مالم و بر همه آنچه روزی فرموده مرا از

از شر شیطان که رانده درگاه توست اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ
الْعَلِيمُ بدرستی تو شنوائی دعای بندگان را و دانائی به
ضمیر و باطن آنها را اَللّٰهُمَّ اِنَّهُ لَنْ يُجِيرَنِي مِنْكَ
اَحَدٌ خداوندا امان نمیدهد مرا از تو هیچ کس وَ
لَنْ اَجِدَ مِنْ دُونِكَ مُلْتَحَدًا و هرگز نمی
یابم غیر از تو پناهگاهی و مکانی که به آنجا پناه ببرم
و این فقره اشاره است بفرمایش حضرت واجب تعالی
قُلْ اِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللهِ اَحَدٌ وَلَنْ اَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا
فَلَا تَجْعَلْ نَفْسِي فِي شَيْءٍ مِنْ عَذَابِكَ پس قرار
مده نفس مرا در هیچ چیزی از عذابت وَلَا تُرْدِنِي
بِهَلَكَةٍ وَلَا تَرُدَّنِي بِعَذَابٍ با در هر موضع یا
بمعنی [illegible] است و با معنی الی و یا بمعنی اول و دیگری بمعنی با
تا نوی یعنی رد کنی مرا در [illegible] هلاکت یا بسوی الی
و رد کن مرا در عذاب دردناک یا بسوی الی اَللّٰهُمَّ
وَتَقَبَّلْ مِنِّي خداوندا قبول کن [illegible] فرما و
اعمالم قبول نما وَاَعْلِ كَعْبِي وَذِكْرِي و بلند فرما
شرف و رفعت مرا و ذکر مرا در [illegible] و یاد در زبان
مردم دنیا [illegible] بواسطه [illegible] بیابد [illegible]
درجتی

درجتی و بلند فرما منزل بهشت مرا وَاحْطُطْ بِي وِزْرِي
و فرو ریز و دور از بار گناهم را از پشت بندگیم یا مرزیدن آنها
وَلَا تَذْكُرْنِي بِخَطِيئَتِي و یاد نفرما مرا بخطا و علامه [illegible]
خطاهایم ای بخشش خواجه الهی تو که چه آورده که در روانشوم و
میپرسی که چه کرده که رسوا نشوم وَاجْعَلْ ثَوَابَ مَجْلِسِي
وَثَوَابَ مَنْطِقِي وَثَوَابَ دُعَائِي رِضَاكَ
عَنِّي وَالْجَنَّةَ و قرار بده اجر و مزد مجلس مرا
~~[illegible]~~ و اجر و مزد آن حرف زدن مرا
~~[illegible] کرده باشم~~ و ثواب خواندن من را
خوشنودی تو از من و بهشت را خواجه
پیوسته دلم دم از رضای تو زند   جان در تن من نفس برای تو زند
گر بر سر خاک من گیاهی روید   از هر برگی بوی وفای تو زند
ایضا الهی دلی ده که طاعت افزون کند و توفیق
طاعتی ده که بهشت رهنمون کند وَاَعْطِنِي يَا رَبِّ
جَمِيعَ مَا سَأَلْتُكَ و عطا فرما مرا ای پروردگار
من همه آنهائی که سؤال کردم از تو آنها را وَزِدْنِي مِنْ
فَضْلِكَ و علاوه بر آنها زیاد کن مرا از آنهائی که
سؤال نکردم محض از جهت فضل و کرمت و با از بعض فضل

وجهت الیک راغبی بدرستی که من بجانب فضل
و کرم تو توسل و رغبت کرده ام یا رب العالمین
اللهم انک انزلت فی کتابک العفو وامرتنا
ان نعفو عمن ظلمنا وقد ظلمنا انفسنا
فاعف عنا فانک اولی بذلک منا ومن
المامورین خداوندا بدرستی تو نازل فرموده در
کتاب کریمت عفو را پس عفو تشریع شد و با این حکم
ما را فرمان داده که عفو نمائیم از کسیکه ظلم کرده است ما را
حال ظلم بنی مظلومیت که از ساحت کبریای تو دور و مهجور
است برای آنکه انت القادر الذی لا تضام و الجبار الذی
لا یرام الذی اما ما ظلم بر نفسهای خودمان کرده ایم در
نافرمانی تو که آنها را از نعیم ابدی بی نصیب و بعذاب
ابدی مستوجب ساخته ایم پس بمقتضای فرمایش
خودت در این باب نافرمانی که ظلم بر خودمان است عفو
فرما از ما زیرا که تو سزاوارتری باین عفو از ما و از سایر
مامورین بعفو برای آنکه تو اکرم الاکرمینی و با جهة آنکه
ما و سایر مامورین بعفو مظلوم و دردناک شده ایم لا
محاله بسبب ظلم ظالم و انت سبحانک منزه از این پس در
حالتیکه

در حالتیکه ما سزاوار عفو کردن باشیم بمقتضای فرمان
همایونت با وجود منظر و شاکم بودن ما پس تو سزاوارتری
بان لهذا اگرچه ما نافرمانی تو کبیره سولفه بوده باشد رفتم
وامرتنا ان لا نرد سائلا عن ابوابنا وقد
جئناک سؤالا فلا تردنا الا بقضاء حوائجنا
و باز فرمان داده ما را که محروم بر نگردانیم هیچ سائل و گدا
را از درهای مان بقولت و اما السائل فلا تنهر و حالا بتحقیق
آمده ایم بدر کرم تو در حالتیکه سائلها و گداهائیم پس
باقتضای فرمایش خودت تو هم ما را بر مگردان مگر با
بر آوردن حاجتهای ما وامرتنا بالاحسان
الی ما ملکت ایماننا ونحن ارقاءک
فاعتق رقابنا من النار وایضا فرمایش کرده
ما را بلسان وحی بیان رسولت صلی الله علیه و آله باحسان
نمودن بکسیکه مالک شده اید رقبه های ما حالا که
چنین است ما هم بندگان رقهای توایم پس آزاد فرما
رقبه های ما را از آتش که این احسان احسن و خیالیست
است و چون صریح امری از قرآن مجید در این باب بنظر قاصر
مقصر نرسید و ظاهرا نیست ولی احادیث نبویه زیاد لهذا

تقریر بدین گونه افتاده و اگر اختلافی پیدا نماید بکرم الحاق فرماید

یا مَفْزَعی عِنْدَ کُرْبَتی ای پناه گاه در نزد شدت غم من

از شدت راه نفس میرد وَ یا غِیاثی عِنْدَ شِدَّتی وای

پناه من در وقت سختیم اِلَیْکَ فَزِعْتُ بسوی درگاه تو نه

غیر تو استغاثه والتجا نمودم وَ بِکَ اسْتَغَثْتُ و بتو تنها

طلب فریادرسی کردم وَ بِکَ لُذْتُ و بتو پس پناه بردم

وَلا اَلُوذُ بِسِواکَ بغیر تو پناه نمیبرم زیرا که پناه ام میدهد

و نمی تواند وَ لا اَطْلُبُ الْفَرَجَ اِلّا مِنْکَ

و فرج کار مرا نمیخواهم مگر بیاری تو واز کشایش تو زیرا

آنکه از غیر تو اینکار نمی آید فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

وَ اَغِثْنی پس اغاثت کن علی محمد و آل محمد نما با اظهار شرف آن

و فریادرسی فرما مرا که در مانده ام وَ فَرِّجْ عَنّی و بگشا از من

غمم کاه و عقده های دلم را یا مَنْ یَقْبَلُ الْیَسیرَ وَ یَعْفُو

عَنِ الْکَثیرِ ای کسیکه بکرم خویش عمل کم و سعید را قبول

میفرماید و از گناه بسیار در میگذرد اِقْبَلْ مِنّیَ الْیَسیرَ

وَ اعْفُ عَنِّی الْکَثیرَ قبول فرما از من اهم عمل قلیل را

وعفو نما از من اهم تقصیر زیاد مرا اِنَّکَ اَنْتَ الْغَفُورُ

الرَّحیمُ بدرستی تو بسیار بخشنده و رحم کننده اَللّٰهُمَّ

انی اسئلک

اِنّی اَسْئَلُکَ ایماناً تُباشِرُ بِهِ قَلْبی خدایا از تو سوال

میکنم ایمان ثابت و مستقری که همیشه با شیر و مصاحب فرمائی

با آن قلبم را وَ یَقیناً صادِقاً حَتّی اَعْلَمَ اَنَّهُ لَنْ

یُصیبَنی اِلّا ما کَتَبْتَ لی و یقین صادق که بدان تا

بدانم و شبهه نمانم که البته نمیرسد بمن از خیر و شر و نفع و ضرر

مرا چیزی که در لوح محفوظ بقلم قدرت در ازل الآزال

نوشته وَ رَضِّنی مِنَ الْعَیْشِ بِما قَسَمْتَ لی

و خوشنود بدار مرا از گذران و زندگانی بآن چیزیکه

بمقتضای عدل تام و حکمت تمام خود بخش فرموده تا

چشم در مال کسی نباشد و بمنت حسد نزنم و خود را رو از او

بخود نیفکنم یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ ارحم برحمة رحمانک

ولا تقهرنا بقهر قهرمانک فانه لا طاقة لنا بجلالک

یا غفار یلطیف لطیع تقهرک یا قهار القهار

خاتمه مخفی مزید بصیرت و ازدیاد معرفت برای بار

ارباب اهل محبت خاتمه این نامه شکلیں ختامه و عنبرین شمامه

را بر این بنیاد نهاد که اشاره رود بمعنی نسخه این ایام

ببین دو راندند عاد حزین دو درس رادعیه و منا جات کو

ترین دنیا دیگر حضرات ائمه دین و یا خود جناب ختم المرسلین

صلوات الله علیهم اجمعین بعض نسبت خطیئات و اسناد سیئات
هر لحظه اداشاره بخودشان داده اند و حال آنکه ثابت و مستقر
شده با آیات متنابه و روایات مستفیضه و اجماع علما و منقولات
و محصلات و با عقول سالمه عصمت آنحضرات و بل جمیع انبیاء و ملائکه
ارضین و سموات از اول عمر الی زمان الممات از صغایر سیئات الی
کبائر موبقات از سهو صادرات تا عمد واردات و آن بنا
بر فهم قاصر و ذهن جاسر آنکه سلوک در آستان ایشان اثنا الله
المنان و بعضی از علماء عظام علیهم الرحمة والرضوان از چند
وجه کرده که برخی از آنها بجز اجمال از انخاذ سبق انهار رفتن سبیل
انقطاع الی الله تبارک و تعالی و وضع تواضع و عنوان وجودک
ذنب لا یقاس به ذنب و طریق تعلیم و در اینجا مسلوک کرده که
شاید راه این باشد که چون آنحضرات ارواحنا لهم الفداء
مستغرق بحر معرفت حضرت حق و محترق شعلات نیران
شوق [illegible] بعضی لاخطه جلال و جبروت واجب مطلق و تصور
عظمت [illegible] از سموات و سماویات و ثوابت آنها و سایر
طبقات با آنهمه کثرات و ارضین و ارضیات از جن و انسان
با اجتماعات آنها [illegible] و حیوانات و حشرات و سایر موجودات
و لا یعلمها الا الله خالقها و من ارتضی لهم از شرح مختصر و جهتی از آن آیات

[illegible]

بقدر فهم

بقدر فهم ایشان پرداخته شود و شعور با فعال من کان عنده لو متها نمایند
در آن وقت آنهمه عبادات و طاعات و تفکرات و تطوعات خودشان را در
عالم تقدیس و پیشگاه لایق آن درگاه و شایسته آن بارگاه نمی بینند
و بلکه عین سیئه می شمارند و هست معنی حسنات الابرار سیئات
المقربین و یا آنکه میگوییم چون ایشان و قبیله با اعتبار عالم بشریت
که بعضی از لوازم و مهمات عادیه ضروریه از قبیل اکل و شرب
و مناکح و مآرب میپرداختند همانا آنها را با ملاحظات مقام
عصیان ملاحظه پایان میکردند و یا آنکه چون مقام آن عالی
خودشان را می دانستند و فقری که لازمه امتنعام است شامل
سفر باشند و در خود ابداً احوال و قوه نمی باشد و آنهمه عبادات
جلیله و حسنات جمیله خودشان از پرتو خورشید فیض فیاض
مطلق میدانستند و از خود چیزی در مقابل آنهمه نعمتها
و [illegible] با تحصیل [illegible] پس لاجرم [illegible] مینمودند
و هر کوشش [illegible] از کثرت [illegible] و شرمساری و یا آنکه میگوییم
غایت التذاذ آنها با این نحو اغذیه روحانیه [illegible] و با خود
آن مباحات لذیذه را سیئات میدانستند و یا خود این از [illegible]
عبادت است و کیفیت عبادت و یا محمول است با آنکه هر وقتی
که در مقام معرفت ترقی میفرمایند و آنهم که آناً فآناً هست

[illegible]

پس لا محاله عبادات سابقهٔ خودش نزد ایشان چه مقدار ارزد و با ترک
اولی و باب سهو قبل از بعثت ان قلت بها اللهم تجاوز عن سهونا
وعمدنا وخطئنا وزللنا ومن كل سوء من عملنا واجعل زيارة ائمتنا
منّي مقبولة لدی بابك وحبّبهم ولا تردّنا عن بابك وبابهم فانّ
هديّة نملة علی مقداري ورجل جرادة علی اقداري واجعلها كفّارة
لمغفرة سيئاتي وسيئات والديّ ووصلة لرفع درجتها في مقابل
رأفتها ورحمتها ورحمتهم الذي بحيثيات الطهر واهل بيته الغرّ
وقد فرغت من تسويدها وقت الضحی من ربيع الاولی
في السنة الرابعة من العشر الثالثة من المأة
الرابعة من الالف الثاني
والحمد لله اولاً وآخراً
وباطناً وظاهراً
١٣٢٤
تمّم
تقدّم
بحمد الله
صلوات
عليهم